

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228845

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 1915.209 Acc. No. 12122
 1-1 17822

Osmania University Library

Call No ^ف ۸۹۱۳۷۰۹ Accession No ۱۷۸۲۲
۱ - ۱
Author ارہار خانمہا رسل ۱۷۸۲۲
Title ادبیات روسیہ

This book should be returned on or before the date last marked below

MARCELLE EHRHARD

خانم مارسل ارہار

استاد دانشکده ادبیات لیون (فرانسه)

ادبیات روسیہ

حق چاپ محفوظ

ترجمہ ایرج پور باقہ

کتابفروشی تائید

شیراز پبلیشرز
چاپخانہ خدائی

چند کلمه . . .

انسان عاقل هیچ کاری را بدون هدف و منظور آغاز نمی کند :
صبح که از خواب برمی خیزد هدفی را در نظر می گیرد و برای رسیدن
بدان از کاشانه خود بیرون می رود و پیوسته درین فکر است که چگونه زود
تر ، آسان تر ، بهتر و شایسته تر به مقصود نایل گردد یعنی پس از تصور
مقصد اینک در فکر آنست که از چه راهی میتواند بدان برسد .

این نکته برای هر کاری که تصور شود ، صدق می کند : چه در باره
فلان مرد بازاری که هدفش اندوختن مال و ثروتمند شدن است ؛ چه فلان
سیاستمدار جاه طلبی که به مقام خود قانع نیست و می خواهد به مقام های
بالاتری تکیه زند ؛ چه فلان روز نامه نگاری که در فکر جاب خواننده
است ؛ چه در باره فلان دوره گردی که مترصد یافتن اجناس کهنه ارزان
است ، و بالاخره چه در باره فلان دانش پژوه کتاب دوستی که دلش مشتاق
کتاب خوبست و پیوسته بر آنست که راهی برای دست یافتن به کتاب های
خوب و پسندیده پیدا کند .



در آن روز گاران که در مدرسه متوسطه درس می خواندم و یکی
از مواد برنامه درسی ما تاریخ ادبیات ایران بود ، همیشه احساس می
کردم که کتاب تاریخ ادبیات ما آنطور که باید چیز آموز نیست و بسانکته
های واجب و لازم که در آن یافت نمی شود : در مثل وقتیکه نام فلان
کتاب را از دهان فلان استاد می شنیدم و دلم می خواست که در باره آن کتاب
آگاهی های بیشتری بدست آورم و به تاریخ ادبیات مراجعه می کردم ، بد
بختانه نومید شده ، جز چند جمله ای که از فرط استعمال تهوع آور شده
بوده (آنهم در باره زندگانی خصوصی مؤلف آن) ، در آن نمی یافتیم .
فکر می کنم تمام کسانی که چنین اشتیاقی داشته و کتاب تاریخ ادبیات یکی

از مواد درسی شان بوده است ، چون من نوامید شده باشند .

باری در آغاز چنین می اندیشیدم که حق با مؤلف تاریخ ادبیات است و بحث در باره چگونگی کتاب فلان نویسنده یا مورخ و محقق کار او نیست و این کار را باید شاگرد مدرسه خودش در پرتو جدیت و تحمل ریاضات و خوردن دود شمع یا چراغ انجام دهد ، غافل از آنکه هر راهی براهنمائی محتاج است و هر طریقتی را مرشد یا پیری واجب .

پس يك چند بدینموال به امید آنکه سرانجام باصرف وقت بسیار و تحمل ریاضات و مشقات فراوان به هدف خواهیم رسید ، هر کتاب یا نوشته ای که بدستم می رسید ، بدون رعایت خوبی یا بدی ، زشتی یا زیبائی ، صحت یا سقم آن را می خواندم و پس از پایان بردن همچنان چشم بسته کتابی دیگر می گرفتم و می خواندم چه درد سر بدهم هدف مبهم و راه دراز و پر پیچ و خم و سنگلاخ بود .

و ایکن چون به کارم عاشق بودم دامن طلب را از دست رها نکرده پیوسته از پی هموار کردن راه برای فرا گرفتن ادب و رسیدن بسر منزل مقصود که ادراك ارزش آثار ادبی بود ، می کوشیدم . این بیراهه روی و جانفروسانی ادامه داشت تا آنکه توانستم زبان خارجه فراگیرم و کم یا بیش با کتاب های السنه بیگانه آشنا شوم .

درین مرحله بود که اشکال کار را دریافتم و بر عمر گرانمایه که گذشته بود ، تاسف خوردم . پی بردم به اینککه خارجیان درست است که مانند ما مشتاق تحقیق و تتبع در آثار فکری و هنری بشر هستند و ایکن آنان برای رسیدن به هدف خود راهی جز راه ما در پیش می گیرند : راهی که ظاهرا ساده تر ، کوتاه تر و امید بخش تر از راهی است که بزرگان ما از اعصار بسیار قدیم در پیش گرفته بوده اند . آنگاه یکی از علل بزرگ ترقی و پیشرفت ملل مغرب زمین بر من آشکار گردید و مرا نسبت به روش تعلیم و تربیت شرقی بد بین کرد . از همان روز کار جلو زبان را گرفته با گذشته بریده راهی تازه بشیوه اروپائیان در پیش گرفتم

و از آن روزگار تا کنون بهمان نهج عمل کرده و می‌کنم و هر وقت که حساب می‌کنم ، سودم را به مراتب بیش از زیان می‌بینم .



باری سخن در باره اتخاذ روش بود . خلاصه کلام آنکه از همان روز ها بنکر افتادم که با شیوه تاریخ ادبیات نویسی با اصطلاح استادان مبارزه کنم و تا آنجا که مقدور است روش پسندیده و مطبوع علمای غرب را درین زمینه خاطر نشان همراهان و راهروان طریق ادب کنم . سالهایی که دردانشکده ادبیات درس می‌خواندم لهجه‌ای از بذل کوشش درین زمینه فارغ نمی‌نشستم و از هر فرصتی که دست می‌داد از روش پوسیده آن عده از استادان که به بلع نیم خورده گذشتگان مباحثات می‌کردند ، انتقاد می‌کردم و جوانان تحصیلکرده و باکیاست ایرانی را از اتلاف عمر و سرگردان شدن در راهی که آغاز و انجامش بیش از اندازه مبهم و ناپیدا است باز می‌داشتم .

بهین علت و بر اثر عشقی که به صرفه جوئی در وقت و کار دارم و بواسطه سودی که چه خود و چه دوستان و آشنا یانم از اتخاذ روش تحقیق و تتبع اروپائی برده ایم ؛ بر آن شدم که مجموعه ای از ادبیات کشور های مختلف جهان گرد آوری و برای دانش پژوهان ایرانی که یا زبان خارجی نمی‌دانند و یا می‌دانند اما حوصله تحقیق ندارند ، ترجمه کنم ؛ و ازین کار دو نظر دارم یکی آنکه نسل جوان و پرتوان معاصر ، با روش جدید تحقیق ادبی دنیای متمدنی و متمدن آشنا شود و دیگر آنکه در وقت و کوشش صرفه جوئی کند و بیهوده چون نسل های پیش از خود بی‌گدار به آب نزند و در راهی بدان دشواری بی‌رهبر گام برندارد تا آنوقت بر گورستان روز های مرده عمر خود ننشیند و نوحه سرائی نکند !

کتابهایی که درین مجموعه یکی پس از دیگری چاپ و منتشر خواهد شد ، چندین حسن دارد : نخست آنکه از صد و پنجاه صحیفه متجاوز نیست دوم آنکه بتوسط افراد شایسته و با صلاحیت که اغلب شان کرسی ادبیات

شهر های بزرگ اروپا را اشغال کرده اند ، نوشته شده و می توان بر
مندرجات آن اطمینان و اعتماد داشت ؛ سوم آنکه روش تدوین آنها چنانکه
گذشت آسان ، ساده و شوق انگیز است و اگر بر اثر ضیق صحیفه نتواند
در باره تمام آثار مکتوب ادبی عصری از اعصار مملکتی کاملاً سخن راند
لااقل بهترین و زبده ترین تراویده های ادبی هر عصری را باز کرانتهادی
موجز و نکته آموز در اختیار می گذارد . پس بدین ترتیب راهنمای بسیار
خوبی است برای کسانی که می خواهند کتاب بخوانند ولی نمی دانند از کدام
شروع کنند ، و در ضمن نمی خواهند وقت خود را با خواندن آثار درجه دو
و سه تلف کنند .

درین کتابها بهترین نوشته یا کتاب هر نویسنده ای معرفی و ارزش ادبی
آن سنجیده شده است و آنچه را که نمی توانیم در آن بیابیم همانا بر
گویهایی است که بعضی از ادیبان ما ؛ مثلاً در باره سعدی یا حافظ و یا هر شاعر
و نویسنده دیگر کرده اند . بنابراین عنوان تاریخ ادبیات بر ازنده کتابهایی
است که درین مجموعه به چاپ رسیده یا به چاپ خواهد رسید ، نه آن عده
از کتابهایی که برخی از استادان چاپ کرده و تاریخ زندگانی شاعران
را به عنوان تاریخ ادبیات قالب زده ، و مانند فلان تاجر بازاری جو را به
قیمت گندم فروخته اند .



امید وارم ایزد بزرگ ما را (ناشر و من) تائید فرماید و درین کار
که در پیش گرفته ایم موفق بدارد .

دی ۳۳ - ایرنا پوربازار

دیباچه . . .

ادبیات و بویژه رمان روسی که تقریباً تا انتشار اثر معروف اژن ملچیور و وگوئه *Eu. mel · Vogue* (۱) در فرانسه ناشناس مانده بوده نزدیک پنجاه سالست که بدون وقفه زیبایی و جذابیت خود را در نظر فرانسویان حفظ کرده است. خواننده فرانسوی در آثار ادبی روسی نشانه‌ای از تازگی و شگفتی می‌جوید؛ برآستی با اینکه از ادبیات مغرب توشه‌ها برگرفته ولی باز غرابت و تازگی عمیق خود را از دست نداده است. روسیه بنا به مقتضای وضع جغرافیائی و شرایط بیشمار تاریخی خود پهاو به پهلوی اروپا پیشرفته است. مسیحیت را پیش از آنکه دچار تفرقه و انشقاق گردد از ییزانس گرفت و داشت از روم جدا می‌شد که حمله قوم مغول یکسره او را از روم مجزا ساخت. وقتیکه استقلال یافت، گرداگرد خود را بروی دیگران بست و چون خود را رم ثالث، نگهبان مذهب واقعی می‌پنداشت، نسبت بسایر کشورهای اروپائی آنچنان ابراز بی‌اعتمادی می‌کرد که هنوز هم کاملاً بر طرف نشده است. روابطی که از عصر بطر کبیر میان روسیه و مغرب زمین برقرار گردید باز نتوانست تا اعماق جامعه رسوخ کند. همانطور که در قرون وسطی آموزش و پرورش خاص عده‌ای کشیش و کلیسائی بود، در قرون هژده و نوزده نیز میان عامه مردم که همچنان بی‌سواد و کاملاً اصالت روسی خود را حفظ کرده بودند و طبقه

☆ این شخص در پایان عمرش کتابی به‌عنوان « رومان روسی » منتشر

کرد که از لحاظ ادبی و فن انتقاد هنری حائز اهمیت بسیار است. پ

اشراف و آنها که رنك تمدن اروپائی پذیرفته بودند ، شكاف عمیقی وجود داشت و اگر روشنفکران پی بدین جدائی درد ناك نبرده بودند و احساس نمی کردند که نیازمند اختلاط با عوامند و باید هم از آنها یاد بگیرند و هم به آنها یاد بدهند ، شاید ادبیات روسیه از خصیصه ملی و تنوع بومی و اصیل خود بی بهره می ماند ، این در هم آمیختگی خاص باعام از سویی سبب گردید که ادبیات روسیه جنبه پختگی و آموزندگی خود را حفظ کرده منکر اصل « هنر برای هنر » گردد ، و از سوی دیگر نیز بر اثر همین آمیزش خواص با عوام مطالعه واقعی اشیاء و اشخاص Realisme در آن نضج و رونق یابد .

همه نویسندگان بزرك بیش و کم هنر خود را از مکتب بیگانه آموخته و لیکن هنر خود را در توصیف روسیه بکار زده اند- و این معنی را با دقتی که در امر کارش روحیات گوناگون بکار می برند ، درهم آمیخته آنها را از مقصدشان به تخطی وامی دارد تا آنکه به پایه روانشناسان روح بشری نایل شوند .

بدین ترتیب بر اثر کوشش آگاهانه روشنفکران شکافی که آنان را از طبقات عامی سوا می کرد ، رفته رفته پر گردید . پس از انقلاب نیز گسترش وسیع فرهنگ و اتحاد تمام طبقات مردم در امر کار مشترك و نبرد بامتجاسر ، به نحو خستگی ناپذیری بدین اختلاط که مدت ها افسانه جلوه می کرد ، جامه حقیقت آراست و در عین حال بر اعتبار خصیصه ملی ادبیات روسیه نیز افزوده است .



فصل نخست

سنت شفاهی

ملت روس که تا سالهای اخیر کاملاً عامی مانده بود و با وجود واجد بودن قریحه ادراک مرسیقی و داشتن تخیل وسیع و حساسیت بسیار از ادبیات مکتوب بهره ای نداشته، و ذوق و شوق خود را در ایجاد ادبیات ملی که منحصرراً طبق سنت شفاهی سینه به سینه میگردد و نظیرش در هیچ نقطه عالم نیست تمیز داده است .

شعر حماسی - اکنون که چند قرن از مرگ اشعار رزمی در نزد اغلب ملل میگذرد، باز در نواحی شمال روسیه، قسمتهای الونتس Olonetz و آرخانگلسک Arkhangelsk دهقانانی هستند که ترانه های رزمی روسی را در کوچه و بازار با آواز میخوانند؛ منتقدان خود کرده اند به اینکه این گونه ترانه ها زابلی بیلین Byline یعنی سرگذشت واقعی بخوانند، در صورتیکه توده مردم آنرا جز به نام Stariny (یعنی سرگذشت های باستانی) نمیشناسند .

در باره این ترانه ها نظر بسیار است . ولی آنچه امروز جملگی برآند این است که توده مردم بطور خود بخود و طبیعی چنین ترانه هایی را نیافریده اند بلکه شاعرانی از نوع خنیاگران و معر که گیران قدیم ما بوده اند که بنام « اسکو موروخی » نامیده شده و بیشتر از بیزانس و یا کشورهای اسلامی و جنوب میآمدند و این گونه اشعار را سروده در دربار پادشاهان میخواندند . کلیسا که دشمن هر گونه سرگرمی غیر مذهبی است اینان را طرد کرد تا جای خود را، در دوران اشغال قوم مغول و قرون پس از آن، در جشن های ملی و عمومی باز کنند؛ پس از آن خود نیز هنر

خویش را همچنان بطور شفاهی بزنان و مردان روستائی آموختند . در همین اوان اشعار مزبور که ابتدا در سرزمین اکراین جوانه زده بود پس از تحمل شکنجه های فراوان درحالیکه همچنان بتوصیف موطن اصلی خود استپ های جنوب ، سرگرم بودند ، به نواحی شمال دور پناه آوردند . برخی از این شاعران از جمله ریابی زین پیر که او را در پایان سده نوزدهم به سنت پترز بورك آوردند ، بیش از پنجاه هزار بیت شعر از بر بودند . باید افزود که کار این شاعران باتوسعه عملیات قهرمانی آسان گردید زیرا از این پس توانستند کار های مختلف قهرمانان خود را از قبیل زین کردن اسب جنگ کردن بادشمن و برپا ساختن مجالس جشن و سرور ، در بیلین های گوناگون بگنجانند . شعر دارای سه هجای تکیه دار است که بتوسط عده غیر معینی هجا های بدون تکیه های از یکدیگر فاصله دارند و بادو هجای بی تکیه نیز پایان مییابد .

ترانه نیز عبارت از ترکیب چند آواز يك آهنگ است که بدون همراهی موسیقی مانند خطبه به آواز خوانده میشود . قدیمی ترین مجموعه بی این ها که گوینده آن کیرشادانی لو است ، بسال ۱۸۰۴ انتشار یافت؛ و کاملتر از آن ، مجموعه های ریمنی کوف و هیلفر دنیگ است که بترتیب بسالهای ۱۸۶۸ و ۱۸۷۲ منتشر گردید . چنانکه شیوه روز است ، برای بی این ها نیز اصل اساطیری تاریخی هندی و ایرانی تراشیده اند . ولی مطالعاتی متین که بتازگی در این باب شده پرده از روی تاثیرات متنوع ادبی که از بیزانس و کشورهای جنوبی اسلاو و حتی مغرب و خاطرات تورات و انجیل های ساختگی سرچشمه میگرفته ، برداشته است . بی این ها به دسته های چندی منقسمند ، که مهم ترین آنها همان بی این کیف است و در آن به دو نوع قهرمان یا با ساطح Bogatyrs برمیخوریم . بوگاتیر های « قدیم » (که شاید اصلشان نسبت بسایر بوگاتیر ها به ما نزدیک تر باشد و در باره آنها بیش از اندازه به فرضیه های اساطیری توجه شده است) که عبارتند از

سویاتوگر Suiatogor غول پیکر که بر اثر سنگینی جسمی، زمین از تعادلش عاجز است ولی سرانجام قربانی غرور قدرت خویش شده نابود میشود. و دیگر ولگاسو یا توسلاوویچ که میتواند بصورت تمام اقسام جانوران در آید. و دیگر دهقان نیرومندی به نام می کولا که بایک دست گاو آهنی را حمل میکند که سی مرد نتوانسته اند آنرا از زمین بلند کنند.

سایر بوگاتیر هادر خدمت شاهزاده ولادیمیر اند که ملقب بخورشید قشنگ است و هیچگونه شباهت مشخصی نه با ولادیمیر سلف خود، « تعمیم دهند» روسیه، دارد و نه با ولادیمیر موناماک، بلکه پادشاهی است که در کیف حکومت میکند و صاحب دنیا و آخرت است، ولیکن دایم در معرض تهدید بی ایمانان است؛ و چون نمیتواند تنها از خود دفاع کند به بوگاتیرها متوسل میشود و اغلب نیز پادشاه آنها را با حق ناشناسی میدهد. مشهور ترین بوگاتیرها همانا ایلیدوموروم دهقانزاده ایست که پس از آنکه در سن سی و سه سالگی به دست زابیرین شفا مییابد، خداوند قدرتی اعجاز آمیز بدو عطا میکند، دشمنان را پراکنده میکند، شهرها را آزاد میکند و « راهزنان» را دستگیر میکند؛ وی قهرمانی است جسور ولی محتاط بی کبر و خودپرستی که زندگی خود را وقف دفاع از سرزمین روسیه و مذهب مسیحی کرده است. پهلو به پهلو او دو برنیا نیکیتویچ کشنده اژدها و نجات دهنده شاهزاده خانم اسیر، و آلیوشا پسر کشیش، خودستا، مجیل که بسوی زن و زر گرائیده ولی بی اندازه بی باک است، بابی ایمانان میجنگند. بی اینهای نوگورود، شهر کاسبان و ملوانان که بایملین های کیف بو تاست کارهای قهرمانی سادکو Sabco و واسیلی بوسلاوویچ باجراجو را می سراید. سادکو کاسب توانگریست که دو بار از پادشاه ریا دیدن کرد و با موسیقی خود او را مفتون ساخت و گنجینه های بسیار از او باز ستانید.

کمی دیر تر در هسکو نیز ترانه هائی پدید آمد که جمله کی صرف مایاندن اعمال ایوان مخوف، نجات دهنده غـازان Kazan و مدافع

حقوق ملت در مقابل بویار Boiar (اشراف)، گردید . گرچه بی این هائی نیز در باره دیمتیری های روسیه و بطر کبیر وجود دارد ولیکن فاقد ارزش هنریست .

ملت روس در کنار ترانه های مزبور در بالا که از جنبه های غیر مذهبی ملهم شده است ، از نظر ترانه های مذهبی Doukhovny strikhi نیز مستغنی است. چه کشیشانی بودند که پیروی از تورات و انجیل های ساختگی و افسانه های بیژانس ، ترانه های مذهبی میسرودند . شاه داود در « کتاب کبوتران » چگونگی آفرینش را برای شاهزاده ولادیمیر حکایت میکند ؛ ترانه های دیگر نیز داستان آدم و حواء ، تمثیل توانگر رذل و جنامی بینوا و قهرمانیهای جرجیس مقدس یا فروتنی آلكسی مقدس را میسرآید . این ترانه ها را معمولاً گدایان زایر بطور دسته جمعی می خواندند و همواره نیز از حمایت و پشتیبانی کلیسا برخوردار بودند، هدف اصلی آنها جلب عطوفت مردم نسبت به بینوایان و گناهکاران است که آنهمه در نزد مسیح عزیز و گرامی بودند .

حکایات و امثال - حکایات نیز که بزبان مأنوس نشر نوشته می شود ؛ از جمله انواع حماسی بشمار میرود . از قرن هجدهم بعد مجذوعه هائی از این حکایات گرد آوری شده که مهمترینشان عبارت از مجذوعه ایست که بنام آفاناسیف Afanssiof منتشر شده است . اینها نیز با آداب و رسوم (فولکلر) مردم آسیا و اروپا و همچنین با سرچشمه های فیاضی رابطه دارند ؛ چنانکه بوا Bova قهرمان ملی و پسر پادشاه همان بواو دانتون است که پس از گذراندن سفری دورانی رنک روسی پذیرفته بدان اسم و رسم معروف گردید . چه بسیارند مضامینی که در فرانسه وجود دارد ولی از شعر و طنز و واقع بینی روسی متأثر است زیرا که در همه آنها بدخترک یتیم ، مردک پا کدل و برادر سرافکننده ای بر میخوریم که سرانجام به درک سعادت و خوشبختی نایل میآیند. بابایا Babayaga زنک

جادوگر گاه سوار آبخوری شده در فضا به سیاحت میپردازد ولیکن ماندن در کلبه خود را که در قعر جنگل است و از استخوان جوجه ها ساخته شده و بمحض نزدیک شدن مهمانی بسویش میچرخد تا او وارد گردد ، ترجیح میدهد . اژدها عوض آنکه شاهزاده خانم را پاره پاره کند ترجیح میدهد با او ازدواج کند و از او دارای پسری شود .

ملکه پس از خوردن فلان ماهی که بالهای طلائی داشت فرزندی به عرصه وجود میآورد و شاهزاده خانم خود را در زیر پرهای قو پنهان میکند . خلاصه رشته های محکمی آدم را با حیوان و جانوران وحشی را با جانوران اهلی پیوند زده گرك و خرس و اسب نجیب را با هم آشتی می دهند. صحنه ظهور این ماجرا ها معمولاً جنگل و ایزبا Izba است که از آمدن پریان خانگی و جنگلی جان میگیرند .

دامنه گنجینه های پند و انشال نیز وسیع است و اغلب بیاد آورنده خاطرات تاریخی « ذومهمان ناخوانده مضر تر از يك فرد تاتار است » یا آداب و رسوم روستائی « بهار زیبا اما گرسنه » و با مشاهدات اندیشه و خرد مذهبی است .

پند و اندرز های بسیاری است که برای شفای بیماری انسان و حیوان باحفاظت محصولات کشاورزی و خانها و مسافران ، سحر و افسون را با مذهب در میآمیزد .

شهر غنایی - دسته های معروف آوازخوانان گروهی ، زیبایی بی نظیر ترانه های روسی را به مردم مغرب شناسانند . برخی مربوط است باعصار خیلی عتیق ؛ و برخی دیگر که از ادبیات مکتوب سر چشمه میگرفت باین افتخار نایل آمد که مورد قبول مردم قرار گرفت . ترانه دسته اول فاقد قافیه و حاوی تکیه های جدا از هم و تعداد نامنظم هجاست .

ملت روس برای تمام موارد زندگی سرود دارد . رقص ها معمولاً با سرود همراهند ؛ و هر جشن سال ترانه مخصوص بخود دارد ؛ ترانه هایی

برای بهار و نوئل وجود دارد که درین روز ان در میخوانند یا آنکه - ر شب بمناجات های مذهبی که طبق سنت انجام میگردد ، جان میبخشند . آهنگ ها گر چه همیشه حاوی معنایی بزرگ نیستند ولی از عهده القاء آهنگ فرار پرنده ای تیز بر یا تاخت اسبی تیز تک در وسط استپ یا نمایش سپیدی درخت قان یا خوشه های خونین بستانک و یا گردش دانه های برف در فضا بر میآیند . نغمه های عاشقانه تقریبا همیشه حزن آلود است ، مخصوصا نغمه های دختر کی جوان که بخاطر ازدواج از خانواده خود جدا میشود : دخترک و دوستان او از پدرش طلب میکنند که از سپردن او بدست خانواده ای بیگانه سر باز زند یا از برادرش میخواهند که از او بدفاع برخیزد . مراسم عروسی روستائی هنوز مطابق آداب کهنه انجام میگردد و گاه نیز مثل اعصار تاریک تاریخ عروس را بعنف یا برضا از خانه اش میربایند و خلاصه عرف و عادات قرون وسطایی بویاردها را حفظ میکنند . اما همین آداب و رسوم کهن آنگاه که باترانه ای همراه میگردد بصورت نمایشهای دراماتیک که تقریبا دارای ارزش جادویی نیز هست ، پدیدار میگردد . حزن ترانه های سر بازان نیز پای کمی از سایر ترانه ها ندارد چه در روسیه قدیم اینگونه ترانه ها حکم وداع قطعی را داشت که سر بازان از خانواده یا نامزد بسیار محبوب خود میکردند . می ماند مرثیه هایی که زبان حال مادر یا زنی است که « شاهین » یا « چراغ » خانواده خود را از دست داده و ازین پس باید با فلاکت و بدبختی بسر برد ؛ در هر صورت اینگونه نوحه ها در طی قرون متمادی همچنان بی تغییر و تبدیل حفظ شده است غنای موسیقی اینگونه اشعار و وزن خوش یا ناخوش آن و حسن الحان مردم روسیه که برای آواز گروهی شایستگی خاص دارد ، بر ارزش گنجینه بی نظیر اشعار غنایی روسی میافزاید .

نمایش عامیانه - آنچه مسلم است اینکه « اسکو موروخی » ها نمایشنامه های خنده آور و گاهی نیز درام های کوتاهی بر روی صحنه آورده اند ولیکن در باره آنها که بامخالفت و تکفیر شدید و کینه توزانه

کلیسامواجهه میشده، هیچگونه اطلاعی در دست نداریم . کمی بعد ، نمایشنامه های مذهبی که بمذاق توده مردم خوش آمده بود در طول قرون هفده و هیجده در برخی نواحی در دانشگاههای کلیسایی بر روی صحنه آورده میشد. خیمه شب بازی که از آلمان بروسیه آمده با داشتن پرسناژ مهمی چون پطروخای Petrouckha بدذات در تمام بازار های روسیه نمایش داده میشود .

فصل دوم

ادبیات مکتوب پیش از پتر گبیر

پیش از حمله مغول - آیین مسیحیت در روسیه نیز مانند اروپا کانون تمدن محسوب میشده؛ کشیش در طول قرون متمادی تنها نگهبان شعله ارزان شمع تمدن و فرهنگ بوده .

نتایج اخذ مذهب از بیزانس برای روسیه از حد شمار بیرون بود . زیرا که ظاهراً میتوانست از سنت یونانی بهره‌مند گردد . ولیکن بدگمانی های کلیسا نسبت به آیین باستانی یونان ، نتایج مزبور را بهمان تعلیمات آباء مسیحی تقلیل داد . در نتیجه روسیه از اخذ تماس با اعصار کلاسیک لائین و جنبش های فکری قرون وسطی و دوران تجدید حیات فرهنگی اروپا Renaissance محروم ماند . زبان کلیسایی که در حقیقت همان زبان بلغاریست و بتوسط نخستین پیشوایان روسیه بدان سر زمین آورده شده بود و سیدریل و متد (۱) چندمتن مذهبی را بدان زبان برگردانده بودند و بنام اسلاون Slavon یا اسلاو کلیسایی معروف است ، این امتیاز بزرگ را داشت که فهمش برای توده مردم آسان بود در صورتیکه کشیشان را از شناختن آداب و رسوم اعصار باستانی یونان و روم که ممکن بود توجه آنان را بسوی خود بکشاند ، باز میداشت . حمله قوم وحشی مغول کار جدا کردن روسیه را از دنیای آنروز پایان برد؛ پس زمینه ادبی روسیه در طول قرون متمادی همان زمینه ای بود که پیش از ۱۲۴۰ از بیزانس

۱ سیدریل و متد برادرش از جمله پیشوایان ملل اسلاو بودند .

سیدریل الفبائی اختراع کرد که الفبای روسی ماخوذ از آن است (۸۶۹-۸۲۷)

مخصوصاً از راه امپراطوری بلغار که در قرن دهم در اوج عظمت خود بود اخذ کرده بود. از لحاظ ادبیات تهذیبی و اخلاقی نیز غنی بود: انجیل های راست و دروغ، مواعظ ژان کریزوستوم (۱) و بازیل (۲) مقدس و زندگی مقدسان زمینه آنرا تشکیل میداد؛ تواریخی چند از بیزانس و خاطراتی از جنک «تروا» و اسکندر و امپراطوران روم رانیز باید بدان افزود. تمام این آثار در خانقاه‌ها و دیرها به زبانی دو رگه ای برگردانده شد که بعد ها رفته رفته بزبان روسی تغییر شکل یافت و تا اوایل قرن هیجدهم زبان ادبیات بود.

قدیمی ترین اثری که بزبان روسی نوشته شده و پر است از نکته پردازی های ادبی همانا انجیل استرومیر *l'Évangil d'ostromire* است استرومیر شخص بزرگی بود که يك شماس انجیلی بنام گرگوار بسال ۱۰۵۶ منتخبات انا انجیل را در باب روزهای یکشنبه و اعیاد سال برای او استنساخ کرد و بنام او انجیل استرومیر خوانده شد. ایزبورنیک (مجموعه ها) که چندسال بعد برای شاهزاده اسویاتسلاو *Sviatoslave* نوشته شد حاوی مباحثی از آباء مسیحی و زندگانی مقدسان و تاریخچه ای از امپراطوران روم وحشی و اصول فن خطا به است. از این تاریخ هم چشمی بمیان می آید: خطیبان به پیروی از ژان کریزوستوم شروع بموعظه نویسی کردند (نکته ای که خیلی برای ما جالب است) و وقایع نگاران مانند وقایع نگاران بیزانسی شروع بنقل وقایع کشور خود کردند.

سال ۱۱۱۵، در دیری از شهر کیف،، وقایع و ماجراهای گذشته بعنوان *Nestor* نوشته شد که بعدها چندین بار هم مورد استنساخ قرار گرفت و هم کاملتر گردید با قدیمی ترین نسخه ای که از آن در دست داریم و متعلق

☆ ژان کریزوستوم ولی یکی از آباء مسیحی است و در فصاحت شهره است و مواعظ خواندنی از خود باقی گذارده است (۴۰۷ - ۳۱۷)
 ☆ یکی دیگر از آباء مسیحی است مطالبی در باب دین و اخلاق
 . نظم و ترتیب نوشته. وی یکی از پایه گذاران رهبانیت است (۳۷۹-۳۲۹)

به کشیشی است به نام **لوران دوسوزدال** Laurent de Souzdal سال ۱۳۷۷ استنساخ شده.

مورخ مزبور برای آنکه نسبت اقوام اسلاو را برساند او را از فرزندان **یافت** (سومین پسر نوح) بشمار آورد، بداستان طوفان نوح برمی گردد و افسانه هائی را نقل میکند که باعث آمدن آندره حواری، معروف به روسیه گردید، لیکن ارزش اثر او زمانی آغاز میگردد که از وقایع ادوار نزدیک بخودش سخن میراند یعنی از تاسیس کیف بتوسط وارکها **Varegues** از انتقام الگا **Olga** نسبت به درولیانها **Drevlians**، از **مرك الگ Oleg**، از ایمان **ولادیمیر** که اول مجسمه خدا **Peroune** را برود دنی **Deniepr** انداخت و بعد ملتش را با آب آن تعمید داد؛ این وقایع نیم افسانه ای و نیم واقعی مذکور روشن، زنده، و جاندار نقل شده و غرور ملی **یک فرد مسیحی روسی** از آن ساطع است. اطلاعاتی که در باره آداب آن زمان از قبیل شرحی که در باره مقام قابل توجه مؤلف خود می دهد نصایح **ولادیمیر مونا ماک (۱۱۲۵ - ۱۰۵۴)** به پسرانش خیلی دلپسند است؛ وقتیکه پسرانش را با اصول مذهب و اخلاق میخواند، از تجارب و خاطرات شخصی خود کمک گرفته چند اندرز عاقلانه نیز در باره وظایف **یک شاهزاده** به آنها می دهد. **مونا ماک** بویژه روی میهمان نوازی که باید از خارجیان کرد و آموزش و تربیت زیاد تکبیه می کند.

در این دوران روسها هنوز با **ممالک** بیگانه رابطه داشتند؛ کشیشان بار سفر زیارت های طولانی می بستند؛ و با سواد ترین آنها سفرنامه هم تهیه میکرد **هی گوومن داینل** سال ۱۱۱۵ بسوی بیت المقدس می رود و بودوان **Baudoin** پادشاه آنجا پذیرائی شایانی از او می کند؛ در برگشت اما کن مقدسه مخصوصا کلیسای سنت سپولکر **St. sepulere** با دقت و درستی فراوانی توصیف میکند؛ آنجا در مراسم شبانه عید احیای مسیح (**پاک**) حاضر میشود، و چراغهای مومنان پارسا را که با

آتش معجزه آمیز آسمان روشن میشود و مردم لاتیوم باید شعله خود را از آنها تکدی کنند، می بیند، از اینکه متعلق بکلیسای مشرق و اهل روسیه است بخود میبالد و بهر معبدیا محرابی که میرسد دعا بجان پادشاه و آبادانی وطنش میکند. آنتوان دونوگورود، رییس اسقفها نیز سفری بقسطنطنیه کرد و ابنیه مذهبی و آثار متبرکی که در آنها نگهداری شده بود، توصیف می کند و ارزش توصیفات او وقتی گرانها تر میشود که کمی پس از سفر او بسال ۱۲۰۰ انجام گرفته قشون صلیبی شهر را مورد نهب و غارت و کشت و کشتار شدیدی قرار میدهند.

نمایشنامه مشهور داستان نبرد ایگور شرح ماجرای لشگرکشی شومی است که دوتن از پسران و های شاهزاده سویاتوسلاو که به افتخارات خویش پای بند بود، بنام های ایگور و وسوولود علیه پولوتوس ها کردند: پس از يك شکست خونین شاهزادگان اسیر میشوند و خاینان سرزمین روسیه را مورد نهب و غارت خود قرار میدهند؛ با اینهمه ایگور موفق بفرار میگردد. در این اثر که با اثری شاعرانه نوشته شده، گاه زیبا و گاه نازیباست، از هر مقوله سخن رفته است: از نبرد ها و منظره ها؛ از اساطیر اسلاو و اندیشه های مسیحی، از ملاحظات سیاسی پر از حکمت و مین پرستی، و يك بخش زیبای غنائی، از سوگواری زن ایگور که برفراز برج و باروی پوتیول به تمام عوامل شومی که موجب اضمحلال روسیه گردیده بود، نفرین میفرستد. بدبختی اینجاست که صحت این نمایشنامه مورد چون و چرا قرار گرفته و تنها نسخه ای که از آن وجود داشته و در ۱۸۰۰ بوسیله کنت موسین پوشکین منتشر شده بود، در حریق مسکو مفقود گشت. از این جهت تحقیق در صحت یا سقم آن ناممکن گردید. شاید خودانتشار این نسخه مانند همان کار مستخره آمیز ما کفرسن macpherson باشد که « اشعار اسیان شاعر افسانه ای اسکاتلند را در سده هیجدهم زیر عنوان اینکه از زبان اصلی ترجمه کرده است، منتشر کرد. . . »

مهمترین منبع الهام این اثر ممکن است همان منظومه زادونشچینا، داستان نبرد کولی کوو Koulikovo باشد که در سده پانزدهم سروده شده است. ولیکن منتقدان روسی همواره آنرا اقتباس از داستان ایگور می‌شمرند و حال آنکه عکس این مطلب خیلی امکان دارد.

از این جمله که بگذریم باید از مصیبت بزرگی سخن گوئیم که در سده دوازدهم به وضع تاجر افزایی جلو تحولات روسیه را سد کرد. این آفت همانا آفت قوم مغول است که قریب بدو قرن روسیه را تحت تسلط داشت و با وجودیکه نه زبان و نه نحوه اداره امور و نه مذهب خود را بدان تحمیل کرد ولی یورش آنها خود برای دلسرد کردن مردم و ویرانی مملکت سخت کافی بود. از لحاظ معنوی نه تنها موجب توقف و رکود گردید بلکه سبب گردید که افکار سیر قهقرائی پیش گیرند. در سده پانزدهم قاطبه بویارها بی سوادند، و بسیاری از کشیشان چون سواد خواندن نداشتند، نماز و دعای خود را از حفظ میخواندند.

پس از آزادی - وقتیکه ایوان سوم اعلان آزادی میکند و از دادن باج به مغول سر باز میزند چه او را ضعیف تر از آن میدانست که بتواند چنین توقعی داشته باشد؛ وضع روسیه بکلی عوض شده بود و دیگر شاهزاده ای یافت نمیشد که علم استقلال بیفزاید بلکه شاهزادگان بزرگ مسکو خاک روسیه را زیر «فرمان» در آورده بودند و وقتیکه قسطنطنیه باسارت درآمد، مسکو آزاد شده این هوس را در دماغ میبخت که بعنوان پایتخت مسیحیت واقعی جای آنرا بگیرد. این آرزوی او زمانی تحقق مییابد که پناهندگان قسطنطنیه و ممالک اسلاو جنوبی راه مسکو پیش میگیرند؛ باز موجی از فرهنگ از همان سرچشمه پیشین بدو روی آور گردید؛ و گاه گاه یک جریان باریک غربی بدان ملحق میگردد. معماران ایتالیائی برای ساختن کرملین میآیند و واسیلی سوم «ماگزیم» ملقب به یونانی را که در اصل اهل آلبانی و مرید ساو نارول Savonarole بود،

برای تصحیح ترجمه های روسی متون مقدس به روسیه میخواند. این عمل خطرناک سبب گردید که روحانیون با اعتراض برخیزند و ماگزیم را به يك خانقاه دور دستی تبعید کنند ولیکن او از فرصت استفاده کرده تخم افکار نو را پاشیده بود و حتی استوگلاو Stoglav، (گزارش صدماده ای) که بر طبق دستور ایوان چهارم انجمن روحانیون یعنی مخالفان سر سخت هرگونه نوپژوهی در ۱۵۵۰ تهیه کرده بودند، نتوانست در ضروری شمردن توسعه تعلیمات طلبه ها خود داری کند. برای آنکه از تشدید فساد کتب مقدس که بدست کاتبان ناآزموده استنساخ میشد، پیش گیری شود در ۱۵۵۳ برای نخستین بار چاپخانه ای در مسکو تاسیس گردید که تحت اختیار کلیسا قرار داده شد. بسیاری از مواد گزارش سابق الذکر مبین جهل، توحش و خرافات است که در آن عهد شیاع داشته، از این جالب تر برای مطالعه آداب و رسوم آن اعصار، دموستروی Demostroi اثر منسوب به سیلو ستر کشیش است که مشاور ایوان چهارم جوان بود. (نصایح پدری به پسرش که ضمیمه متن بالا است، بی گمان از خود او است). دموستری کتاب يك رئیس کامل خانواده است؛ بدو یاد می دهد که چگونه وظایف مذهبی خود را ایفا کند، چگونه بازن و فرزند و خدمتگزار خود رفتار کند و در عین حالی که از میهمانان پذیرائی میکنند جانب اقتصاد و میانه روی را مراعات نمایند، و لباس و آجود و آذوقه زمستانی خود را در خانه خویش درست کنند. در آن زمان يك خانواده توانگر بایک اقتصاد مسدود یعنی از محصول زمین و کار بردگان اعاشه میکرد و رئیس خانواده پس از خدا قادر مطلق بود؛ ضمانت اجرای اقتدار او همانا شلاقش بود؛ چنانکه در دموستروی آمده، میبایستی اگر محل تازیانه زدن در ملاء عام نبود بسا زنش این عمل را انجام می داد، و انجام چنین معامله ای با فرزند و خدمتگزار خود وظیفه ای محسوب میشد چه باشکونچه کردن تن روح را نجات میداد.

در همین ادوار يك اثر ادبی بظهور پیوست که قریب چندین قرن

مقام بزرگی را در حیات مذهبی روسیه داشت؛ این اثر: *چه تی ئی - هی نه ای* Tchetii - Minei است که بوسیله *هاکر*، روحانی مسیحی نوشته شده و در حقیقت تالیفی است از زندگی پیامبران، امامان، اولیاء یونانی و روسی، که لدی الاقضاء آثارشان را همراه می‌برند تا روز جشنشان بفروش برسانند، چند اثر مذهبی دیگر و حتی چند زیارت نامه را باید بدان افزود. این کتاب دایرةالمعارف تمام ادبیات مذهبی است که تا کنون در روسیه شناخته شده است.

برجسته ترین نویسنده عهد ایوان مخوف همانا خود تسار است که منش معقد و پر حرارت او در نامه ای که بیکی از صاحب منصبان دیرسن سیریل و در دو نامه ای که به شاهزاده کوروبسکی نوشت، خوب آشکار می‌شود. شاهزاده مزبور که در خدمت او به بزرگی و اشتهار رسیده بود به لهستان فرار کرد و از آنجا نامه های شدید الملحن انتقاد آمیزی که تمام جنایات او را مورد نکوهش قرار میداد، بدو نوشت. ایوان نیز بنوبه خود فراری مذکور را غرق نیشخند و ناسزا کرد و در حالیکه قسمت‌هایی از کتاب مقدس را بشهادت آورد حق خرد را نسبت بمرکوزندگی رعایای خود و پایه آسمانی حکومت خود را اعتراف کرد و چون در همین احوال حس کنجکاویش تحریک شد که خود را از نظر خودش تبرئه کند این بود که به گذشته خود برگشت و از محرومیتها و تنگ‌هایی که بویارها در روزگار کودکی بسرش آورده بودند و خیانت‌هایی را که مجبور شده بود کیفر دهد، سخن بمیان کشید؛ در همین نامه‌ها يك سند روانشناسی خیلی مهم وجود دارد.

شاهزاده کوروبسکی چه در نامه هایش و چه در سرگذشت شاهزاده بزرک مسکو (که از نسبت دادن نام تسار بدو خود ناری میکند)، تحول منش ایوان چهارم را از همان آغاز مشعشع حکومت تسار سال های آخر سلطنت او که نهر های خون جاری میگردد، مورد مطالعه قرار می‌دهد، وی در ضمن خود را که مرد باسواد عصر و مرید ماگزیم یونانی است و

از تمدن کشور پناه دهنده خود تمجید میکنند ولی دایم از هجر وطن اصلیش دل تنگ است ، به ما معرفی میکنند . قریب يك قرن بعد ، قرنی که سراسرش جنگهای داخلی و خارجی و فلاکت و سایر « اغتشاشات » راه ترقی و پیشرفت را پیش پای روسیه سد کرده بود ، باز یکنفر تبعید شده به نام کوتوشیخین که سابقاً در دبیر خانه امور خارجه خدمت کرده بود در کشور سوئد در کتابی که بعنوان روسیه در عهد الکسی میخائیلویچ منتشر کرد ، تصویری وحشتناک از دربار مسکو با ویارهای بی سواد و خودخواه و آداب وحشیانه آن رسم کرد . کریچانویچ از مردم هنگری قدیم که فکر اتحاد کلیساها و نزدیکی ملل اسلاورا روسیه آورده بود و بعد به سیبری تبعید شده بود تادرباره آرزوهای موهوم خود بیندیشد ، باز مثل نویسنده سابق الذکر زمانی بزبان لاتین و زمانی بزبانی که مخلوطی عجیب از روسی و هنگری آن عهد بود ، از جهالت و خشونت دربار مسکو شکوه کرد ولیکن از لحاظ او تنها داروی این درد همانا قدرت مطلقه تسار است و بس .

در واقع دومین پادشاه خاندان رمانف : الکسی میخائیلویچ ، برای رفع توحش و بربریت مردم خود تلاش کرد . در قسمت مذهب باز همان نقشه ماگزیم یونانی را بمورد اجرا گذاشت و کتابهای مذهبی تحت تاثیر تشویق آمرانه کشیشی بنام نیکون اصلاح شد ؛ و برخی عادات نیز از قبیل طرز تلفظ نام عیسی و شکل صلیب و دفعات نماز به همان هیئت نخستینش برگشت . اما ملت که بهر گونه تغییر و نفوذ بیگانه مضمون بوده ، اینگونه اعمال را شیطانی بحساب آورد « راسکل » Raskol وحدت کلیسا را منحل کرد و طرفداران او عمیق ترین مومنان مسیحی را از میان مردم انتخاب کرده با انواع و اقسام شکنجه و آزار و اذیت و قتل و غارت یا کشتار دسته جمعی و ادار به فرار به جنگلهای دور دست یا انتحار میکردند . آواکوم Avvakoum رئیس یکی از دسته های نخستین این گروه که در سال

۱۶۸۲ زنده سوزانده شد در سرگذشت خود اعتراف کرده که مؤمنی دو آتشه بوده ولی در برابر اصلاحات مذهبی Reforme نیکون نتوانسته است از خشم و نفرت خود داری کند، وی در همین کتاب از مسافرت خود که بازن و فرزندش در نواحی سیبری کرده از تبعید و شکنجه هائی که بخاطر ایمان خلل ناپذیرش نسبت به سنن مذهبی تحمل کرده، سخن رانده است. زندگی آواکوم که بزبان توده مردم و بفصاحتی شور انگیز نوشته شده تاثر انگیزترین اثر ادبیات قدیم روسیه بشمار میرود.

اما گذشته هر قدر احترام آمیز باشد، باید تحت الشعاع ادوار جدید قرار گیرد. رفته رفته در دژ بلند بدگمانی روسیه نسبت به مغرب رخنه پیدا شد. مسکو مجبور گردید از کیف، از این معبر نفوذ خارجی که برای دفاع از ارتدکسی در مقابل مذهب کاتولیک لهستان، حربه های فکری حریفان خود را تصاحب کرده بود، تقاضای چند استاد بکند، نیکون نیز برای اصلاح کتب مقدس از همین کشیشان اهل کیف که بزبان یونانی آشنائی داشتند، دعوت کرده بود؛ و باز مسکو بتبعیت از دانشگاه روحانی شهر کیف که بسال ۱۵۸۹ بوسیله پیر موژیلا P. mojila تاسیس شده بود، در ۱۶۸۲ مدرسه ای درخود بنا کرد که بعد ها به دانشگاه اسلاوی-یونانی لاتینی موسوم گردید. باوجود سوء ظنی که در محیط لهستان و مذهب کاتولیک حکم فرما بود، دانشگاههای مزبور بامدارس شبانه روزی یسوعیون همچشمی آغاز کرده و چون آنان ادبیات را افتخار آمیز شمردند. سیمئون دوپولوتسک S. DE. polotsk که در مسکو تدریس میکرد و مربی فرزندان تسار بود نه همان مطالب الهی نوشت بلکه منظومه های فراوان مذهبی و تعلیمی بشعر هجائی وقافیه مونث (یک قسم قافیه ایست که به E گنگ ختم میشود م.) که خاص لهستانست و با اشعار عامیانه روسی که متکی بر تکیه است، تفاوت فراوان دارد، سرود. چون دانشگاهها؛ همواره مانند یسوعیون نمایشنامه هائی در باره مضامین مذهبی ترتیب میدادند،

بولوتسک سابق الذکر نیز در امپانی در بارهٔ بچه مسرف و جوانمردی که بدست نابوکود و نوزور پادشاه کلدیه در اجاق افکنده شدند (این دو داستان از داستانهای مذهبی مسیحیان است . م .) تدوین کرد . تسار در یکی از این نمایشنامه ها حضور یافت ولی دیری نپایید که به نمایشنامه های دیگری متمایل شد . فرهنگ غربی از راههای دیگری نیز بروسیه رخنه میکرد .

بازرگانان خارجی بویژه آلمانیها سال بسال بیشتر به مسکو ، شهریکه از زمان ایوان مخوف محلهٔ مخصوصی بدانها اختصاص یافته بود سفر می کردند ؛ و در آنجا که بمحلهٔ اسلوبودا Slododa معروف شده بود انواع و اقسام سرگرمیهای کشور خود را از قبیل کنسرت و نمایش بر پا میساختند . بسال ۱۶۷۲ تسار آلکسی بمناسبت تولد پسرش پطر به کشیش گرگوری دستور داد تا نمایشنامه ای را که از کتاب استر اقتباس خواهد کرد در برابر دربار نمایش دهد و برای اجرای این امر « ساختمان جدیدی بنیان گذارند » این اولین تاتر روسی بود . گرگوری نمایشنامه های دیگر نیز در آنجا بصحنه آورد که از آن جمله است آدم و حوا و Jupith (نام یکی از زنان قهرمان یهودی که باتسلط عاشقانه خود بر سردار دشمن غلبه کرد و وطنش را نجات داد . پ .) که این یکی فقط حفظ شده است . در همین اوان رمان نویسی نیز مانند شعر و تئاتر رونق گرفت ؛ اما همانطور که شعر و تاتر دو قرن بعد از مغرب زمین در مسکو رایج گردید ، رمان های مربوط بزنگی شوالیه ها و حوادث غریب و عجیب نیز وقتیکه همه جا از رونق افتاد تازه در مسکو خواننده فراوان پیدا کرد فقط نسخه های خطی آن دست بدست میگشت ، زیرا که چاپ کتب غیر مذهبی پس از پطر کبیر رواج گرفت و ترجمه های شکسته بسته ای از آنها در اختیار جامعه روسی که با جامعه شوالیه های غربی تفاوت فاحش داشت قرار گرفت ، خلاصه رمانهای مزبور خواهان فراوان کسب کرده حس تقلید

را در اذهان بر انگیخت . نخستین رمانهای سرگرم کننده روسی همانا
سرگذشت Forl · Skabeev فورل اسکابیف ماجراجوی لابلالی است
که سر انجام بر عشق و ثروت و احترام همگان فائق می آید .

فصل دوم

سده هجدهم

بدینموال تمایل روسیه در پذیرفتن رنگ اروپائی فزونی مییافت و لیکن با این وجود اگر قدرتی در کار نبود که روسیه را مستقیماً با اروپا مربوط سازد یا نبوع یکنفر تسار وجود نمی داشت که انقلابی در شئون کشوری پدید آورد این جریان یادگر گونی خیلی بطی و کند انجام میگرفت.

سلطنت پتر کبیر - چیزیکه در نظر پتر کبیر مهم بود همانا تغییر سازمان مملکت و جبران چند قرن واماندگی فنی و تقویت قوای نظامی بری و بحری، و قدرت تجارت بود. در عوض کمتر بادییات توجه داشت. اما با این وجود باتسهیل الفبا و تاسیس چاپخانه هائی که بعوض کتب مذهبی کتابهای فنی بیرون میداد، راه را برای نشو و نمای آن باز و هموار کرد؛ کلمات تازه ای که از زبان هلندی و آلمانی گرفته میشد، سبب توانگری زبان گردید.

فرهنگستان علوم و یک کتابخانه عمومی بنا نهاد. ادبیات در آغاز جز حربه ای برای مشاجره نبود. یکی از همکاران باوفای تسار موسوم به توفان پرو کوپوویچ از مردم نوگورود مانند سیمئون دوپولوتسک چند شعریک درام مذهبی بعنوان **ولادیمیر** نوشت ولیکن در مواعظ و مخصوصاً در شیوه سن سی نود **St. synode** بشدت از اصلاحات تسار دفاع کرد و از نظر مذهبی وسعتی در افکار او دیده شد که نفوذ مذهب پرستان را تایید کرد؛ برضد اینگونه اندیشهها صدای **اشتن** یاورسکی اهل یازان و مولف **سنگ ایمان** از اردوی مخالف بلند می شود. **تاتیشچف** (۱۷۵۰) رفیق پرو کوپوویچ سابق الذکر اعمال مهمی انجام داد و سفر

های عدیده ای بکشور های بیگانه کرد و در آنجا بفرسند و اقتصاد سیاسی پرداخت و همین تحصیلات را در وصیت نامه ای که بوی افکار سده هیجدهم از آن بمشام میرسد ، به پسرش سفارش کرد ؛ تاریخ روسیه او که بنا بگفته خودش از روی دور اندیشی تا « عصر اغتشاشات » متوقف میگردد و در پنج مجلد است از لحاظ روشنی و صراحت و منطق و بالاخص استفاده هوشمندانه از منابع ، بسیار قابل ملاحظه است گرچه این کتاب در ۱۷۳۹ بپایان رسید ولیکن مدتها پس از مرگ مؤلف بچاپ رسید .

فقر و غنا رساله شگفت انگیز است که از يك محیط كاملا متفاوت دیگر اجتماعی در ۱۷۲۴ بتوسط یکنفر دهقانی خود آموز توا نگار شده بنام پوسوچکف که سخت هوا خواه تحصیل و اصلاحات بود، نوشته شد و به تسار عرضه گردید ؛ سرانجام بسبب همین صمیمیت و پشتیبانی از اصلاحات پس از مرگ پتر در قلعه ای توقیف گردید و پس از مدتی در همان مکان جهان را بدرود گفت . وجود چنین آدمی استثنائی بود و مدتها نظیر او دیده نشد . فرهنگ باز مدتها در تبول اشراف باقی ماند و چون این طبقه شایسته آن نبود که افکار بلند پایه پتر را دنبال کند و از طرفی نیز مخالف اصلاحات بود زیرا مستقیما او را تهدید میکرد ، در حال سرعت بآداب و رسوم غربی خو میکرد و دیگر احتراز از فرهنگ غرب برای او مطرح نبود . و بزودی دانستن يك زبان خارجی مقبول افتاد . در حیات پتر کبیر اطرافیان تسار بزبان آلمانی حرف می زدند و در دربار جانشینان او ، فرانسه زبان درباریان می شود و در زمان الیزابت نیز زبان فرانسه فاتحانه مستقر می گردد .

سلطنت الیزابت - يك رنسانس واقعی در روسیه بوقوع می پیوست رنسانسی که از بسیاری جهات بارنسانس غربی که مدتها پیشتر از آن تحقق یافته بود ، برابری میکرد . تغییر شکل آداب و رسوم موجب تغییر ادبیات گردید و آنرا که تا آن زمان متمایل بـ استگاری ابدی بود متوجه زندگی

خاکی و زمینی ساخت : زبان تغییر پذیرفت و رفته رفته از لهجه قدیمی اسلاو مبرا و به الفاظ بیگانه آغشته گردید زیرا هم میبایست غنی شود و هم تصفیه ؛ یعنی هم میبایست نثر بیافریند و هم شعر . این مسائل صوری در درجه اول قرار ندارند چه ضروری تر بنظر میرسند . تمام نویسندگان در آغاز تئوری پردازند ، و آگاهند که در قلمرو کار خود باید شیوه کار بطر کبیر را در پیش گیرند ؛ و از همین اوان یعنی در این قرن تقلید از بیگانه به منظور مساوی شدن هرچه زود تر با بیگانه و آنگاه جدا شدن از او در اذهان رخنه میکنند .

این احساسات نزد شاهزاده آنتیوش کانتیر (۱۷۴۴ - ۱۷۰۹) که در واقع روسیه را بمیهنی پذیرفته بود ، ظهور کرد ؛ وی پسر حاکم مولداوی متفق بدبخت بطر بود که در عنفوان جوانی بایک سمت سیاسی بلندن سپس بسمت سفیر کبیری به پاریس رفت و در آنجا جوانمرك شد . اگر باولع ، علوم و ادبیات غربی را مطالعه میکنند برای آنست که بهمین خواننده اش خدمت کند . در هجویات خود که نخست ترجمه فرانسوی آن بسال ۱۷۴۹ و متن روسی آن بسال ۱۷۶۲ منتشر گردید ، باوجود آنکه کارهای هوراس و تیوفراست در اعصار پیش از میلاد و آثار بووالو و لاپرویر در سده پیش را بنخاطر داشت و بچگونگی روش آنها در هجویه نویسی آگاه بود ، با این وجود در طول قسمتهای بسیار شدیداللحن آن آداب و رسوم مردم روسی را تشریح میکند و این نیست مگر تشریح معایب و نقایص روسی از قبیل جهالت ، خرافات و همچنین کبر احمقانه بویارد ها که او میخواهد اصلاح کند . شعر سیزده هجائی او باوجود ترتیب بسا قاعده تکیه ها سنگین بنظر میرسد و زبان شاعرانه او بمراتب کهنه تر و قدیمی تر از زبان مکاتیب بسیار جالب سیاسی اوست .

با آنچه گذشت فقط در آثار این دو شاعر است که شعر روسی کاملا

و اساسا متحول میشود و کلمات تکیه دار و بدون تکیه متناوبا پشت سرهم میآیند. نخست تردیا کوفسکی و دیگر لومونوسوف که اولی اهمیتش از این حیث بیشتر است.

تردیا کوفسکی (۱۷۶۹ - ۱۷۰۳) پسر کیشی از مردم بخارا بود که از فرهنگ روحانی مسکو به هاند و فرانسه گریخته بود و پس از بازگشت به استادی فرهنگستان علوم منصوب شده بود؛ کارهای فراوان ادبی او مخصوصا ترجمه وزین او از تلماک Tellemaque (مربوط با آثار یونان باستانی پ) که بشعر شش هجائی است در زمان حیات او مورد ریشخند و استهزاء بود. نوشته های تئوری او که خیلی عالی است اصول ادبیات کلاسیک فرانسه و یک نظریه جدید در باره عروض را عرضه میدارد. در ۱۷۵۲ رساله ای به عنوان اسلوب عروض روسی نوشت که نظریه پیشین خود را با پذیرفتن یک قسم شعر مخصوص هجائی که در آن بیت دوازده هجائی باهشت هجائی بتناوب میآید، غنی ساخت ناگفته نباید گذاشت که پیش از نوشتن اثر بالا در ۱۷۳۲ رساله ای تحت عنوان اسلوب جدید و سریع عروض روسی نوشت که در آن شعر امتدادی را (مانند شعر پارسی و انگلیسی . پ .) را برابر شعر هجائی قرار میدهد ولیکن باز وزن کوتاه و بلند یعنی اشعار عامیانه را جایز می شمرد؛ باید افزود که در همین نگارش رسالات خویش از آثار رقیبش لومونوسوف استفاده میکرد؛ چه او نیز در باره زبان و عروض صاحب نظر و واقعا واجد طبعی شاعرانه بود.

تمام مواهب ذوقی شگفت انگیز در شخصیت نیرومند میشل لومونوسوف (۱۷۶۵ - ۱۷۱۱) که از لحاظ محترم شمردن افکار عامه نمونه بارز و نماینده مشخص دوره رنسانس است؛ جمع است. وی پسر دهقانی صیاد از مردم نواحی ارخانگلسک بود و بیشتر عمر خود را در

طبیعت وحشی حوالی شمال گذرانده و خواندن را نزد مؤمنان پیری که بدانجا پناه آورده بودند فرا گرفته و چون مشتاق تحصیل علم بود از خانه پدری فرار اختیار کرده بود؛ سرانجام موفق شده بود که خود را به فرهنگستان اسلاو - یونانی - لاتینی بقبولاند و آنها را وادار کند که او را به ماربورگ نزد کریستیان ولف و بعد به فرایبرگ که در آنجا بقدرت کار و عیاشی شهرت یافت، بفرستند. وقتیکه در فرهنگستان علوم استاد شد پیوسته با همکاران خارجی خود مبارزه میکرد و در عین حال نسبت به فیزیک و شیمی و نجوم و معدن شناسی نیز علاقه نشان میداد تا بدانجا که در هر یک از علوم کشفیات قابل ملاحظه ای کرد. در نخستین دستور زبان از میان دستور زبانهای که در ۱۷۵۵ منتشر کرد و همچنین در رساله فایده کتب کلیسایی میان ریشه لهجه اسلاو بون Slabon و ریشه زبان روسی تفاوتی قابل شد و نظریه ای جالب در باره زبان ادبی بیان داشت؛ وی شیوه های نوشتن را سه دسته تقسیم کرد: شیوه عالی که از این حیث برتری بالهجه اسلاو بون است، شیوه متوسط که با وجود احتراز از استعمال لغات متداول و روزانه زبان محاوره را بکار میبرد؛ سوم شیوه پست که استعمال تعابیر و عبارات عامیانه را جایز می شمارد؛ سه سبک فوق الذکر متناسب است طبیعت با انواع گوناگون ادبی نظریه خشک مزبور متکی بر قریحه ذاتی در باب زبان بود و شاعری نبود که ناخود آگاهانه با آن موافق نباشد.

لومونوسوف در شعر نیز تتبع کرد و تمام انواع آن را بررسی نمود و رایگن این «پندار» روسی (پندار Pindar شاعری یونانی است که او را در غزلسرائی پادشاه غزلسرایان نامند. پ.) فقط در چکامه سرائی شایستگی خود را آشکار ساخت. و چون فعالیت شاعری خود را مانند فعالیت غلمیش در خدمت دولت گمارده بود این بود که شاعر رسمی الیزابت محسوب گردید؛ ایمانی عمیق آمیخته به عشق بطبیعت که مانند یکنفر عالم آنرا تجزیه و تحلیل میکند و مانند یکنفر شاعر بتماشای آن میپردازد،

در چکامه های مذهبی او بچشم میخورده: مثلا سپیده دمی زیبا یا صبحگاهی در نواحی شمال انسان را بفکر عظمت خدا سوق میدهد .

اما در زمان حیاتش عده ای بسبب درک بسیار با شکوهی که از شعر داشت ، بسا او مخالفت کردند . الیزابت بسا تصویری که شاعرش از Minerve (اسم اللهه صنعت و خانه داری . پ .) میساخت شباهت چندانی نداشت و در بار یانش اشعار عشرت آمیز سومارو کفرا (۱۷۷۷ - ۱۷۱۸) به چکامه های آسمانی او ترجیح میدادند .

سومارو کوف اشرف زاده ای بود که در آغوش نظامیان نشو و نما یافته بود ولیکن تمام هم خود را صرف ادبیات کرده بود . چه در چکامه و چه در تراژدی همواره زبان ساده و آسان مجالس عشرت را بکار میبرد وی بالومونوسوف مشاجرات قلمی بسیار کرد و مکتبی از نسل جوان بوجود آورد . در تمام مضامین چیز نوشت ؛ چه در چکامه سرائی و چه در قصه سرائی و غزلسرائی بسبک انا کرئون (یعنی رندانه) موفقیت بدست آورد . ولیکن معاصرانش او را مؤلف نوشته های در اماتیک بحساب میآوردند ؛ و خودش هم در اینکه در عین حال خود را همپایه راسین و مولیر شمارد باکی نداشت (راسین و مولیر هر دو از بزرگان سده هفدهم یعنی عصر کلاسیک فرانسه هستند ولیکن چگونگی مضمون و شیوه نگارش آنان یکی نبوده اولی تراژدی مینوشت و دومی کمدی بوجود میآورد . پ .) در این زمان تأثر عمومی ظهور میکنند ؛ چه بیشتر از آن تاریخ نمایشهایی که اغلب بتوسط دسته های خارجی داده میشد منحصر بدربار و مدارس بود ؛ از آن جمله است نمایشهای گروه نظامیان که واقعا بطور مخصوصی درخشان بود . ولکوف پسر یکنفر بازارگان اهل یاروسلا و در موطن خود گروهی بوجود آورد که بدستور الیزابت به پطر زبورک خوانده شدند الیزابت در ۱۷۵۶ تأثری بنامینهد و سرپرستی آنرا به سومارو کوف که نمک برنامه های تأثری آن عهد بود می دهد . وی در تراژدی های

متعدد خود از تمام شیوه های عصر کلاسیک فرانسه استفاده میکرد چنانکه وارك های Varecues خشك و خشن را در (خورو Khorev-1747) (قبیله ای از مردم اسکاندیناوی بودند که در سده نهم میلادی بروسیه تاختند و مردم آنجا را باسارت خویش آوردند . پ .) و نخستین شاهزادگان بزرگ را (مسییسلاو) به قهرمانان ظریف طبع و ملایم راسین تبدیل کرد گرچه تقریباً مضامین تمام آنها از تاریخ روسیه اقتباس شده است ، با این وجود نمایشنامه ها هملت (1784) او که چندان هم با اصلش که عبارت باشد از ها هملت شکسپیر یکی نیست ، شکسپیر را وارد تأثیر روسیه کرد . کمدی های سوماروکوف با استفاده از حالات و حتی الفاظ معمول و همیشگی کمدی های فرانسه در مثل نسخه بدل آثار مولیر است ولیکن با این وجود گاهی هم معایب مردم روس را بیاد ریشخند میگیرد : از قبیل نادرستی اعمال دولت ، خرافات و ستایش بیکران نسبت به ملت فرانسه .

سلطنت کاترین دوم - در دووان سلطنت کاترین دوم روسیه پیش

از پیش متوجه مکتب کلاسیک فرانسه است ؛ ولیکن در همان حال نیز با پیروی از سرمشق فرانسوی خود بادییات سایر نقاط جهان نیز میپردازد : از آلمان و سوئیس مغالزه و از استرن و یانک و اسپان (جملگی از نویسندگان انگلیسی اند و نفر اول از سده هژدهم و سومی از سده سوم میلادی . پ .) توجه بیشتری نسبت به عواطف و احساسات را اخذ میکند . در همین ادوار که اندیشمندان روسی از ادبیات مغرب زمین بهره بر میگرفتند به فلسفه آن سرزمین نیز که با سنن نیاکانشان مابین بود ، تمایل نشان دادند و همین توجه به فلسفه مغرب و احساس مابینت میان آن و سنن آباء و اجداد ، برخی از مردم روسی را بفکر انداخت که جداً از تشکیلات و سازمانهای اجتماعی خود انتقاد کنند یعنی در واقع افکار عامه ای در روسیه بوجود آمد .

کاترین دوم که بعد ها از کرده خود نادم گردید سهم بزرگی در

آزادی افکار داشت . هرگز هیچ پادشاهی مانند او چنان سهمی بزرگ در حیات معنوی ملت خود نداشته بوده است . وی هنگام دستور دادن بانچه‌ن مربوطه بتهیه قانون اساسی جدید ، فیلسوفانه اندیشید و از روح قوانین هنتسکیو الهام گرفت ولی عوض پذیرفتن حکومت پادشاهی معتدل او ، استبداد روشنفکرانه را اختیار کرد . کم‌دیها ، اپراکمیک ها ، قصه‌های اخلاقی ، داستانهای مربوط بحیوانات و مقالات روزنامه ای نوشت و تحت تاثیر این شوق که فرهنگ ملتی را که از آن او شده ، باید بنانهد و با ایمان صادقانه ای که ملت روس نمیتوانست از بهترین راهبران خود انتظار داشته باشد ، بتمام حیطة ها کشانده شد ؛ اما نسبت بنویسندگانانی که پس از کسب آزادی از جانب او بسر شوق آمده بودند و داشتند وارد راههای خطرناک میشدند بادیده بدگمانی مینگریست .

مجلاتی در نیمه قرن مزبور از طرف دانشگاه پتر زبورک و گور نظامیان جوان تاسیس شده بود ؛ اما نخستین مجله ای که باهتمام فرد بوجود آمده بود همانا زنبور عسل پرگار (۱۷۵۹) سوماروکف بود که آثار ادبی روسی و ترجمه های ادبیات خارجی را در آن منتشر میکرد همین کار دیگران را ترغیب کرده بود که مجله تاسیس کنند که از آنجمله اس مجله کراسکوف در مسکو ؛ مجلات مزبور خواننده بسیار نداشت و زود افو میکرد . اما هیچ چیز بهتر از این ترقی و پیشرفت فرهنگ را نشان نمیدد که پیشرفت مجلات عصر کترین یعنی ده سال پس از آن تاریخ . نخستین مجله جزوی از کل (Vsiakaia vsiachina) نام داشت که به توسه ملکه در سال ۱۷۶۹ بنام یکنفر منشی انتشار یافت . وی در آن از مجله فرانسوی Spectator الهام گرفت و با تبسم بخشنده يك مادر ازر از طرفی از جهالت و خرافات نسل کهنه انتقاد میکرد و از طرفی به تقابل از تمدن فرانسوی که در نسل جوان بطور وحشتناکی جلوه گری آغاز کرده بود ، حمله میآورد ؛ و بی آنکه دست بترکیب سازمانهای دولتی بزنده

کارمندان نادرست را مورد حمله قرار میداد. اما لحن مجلات دیگری که از روی همین سرمشق دایر شده بود و مخصوصاً لحن نوویکوف (۱۸۱۸-۱۷۴۴) طور دیگری بود.

نوویکوف که از نقصانیهای ساختمان معنوی پیشین خود رنج میبرد در تمام عمر جوانمردانه برای باسواد کردن هم میهنان خویش فعالیت میکرد. در ۱۷۶۹ در مجله زنبور درشت نه همان بچیزهای مضحک و اجهافات و تجاوزات حمله میکرد بلکه بمعایب همیشگی و اساسی حکومت و نقایص عمقی سازمان اجتماعی مملکت از قبیل بردگی و خودکامگی خوانین نیز سخت می‌تاخت و بدبختی و فلاکت دهقانان را بارنگ آمیزی‌های تند و زننده‌ای تشریح میکرد. کاترین در مجله مخصوص خود بمداخله روز نامه نگاران در اموری که جز بدولت مربوط نیست، اعتراض کرد. نوویکوف سخت به پاستنگوئی برخاست ولیکن چون موری که بچنگ غولی رود سر انجام مغلوب گردید. بالنتیجه زنبور درشت موقوف گردید؛ سه سال پس از این مساجرا نوویکوف باز فکر خود را در مجله نقاش از سر گرفت ولیکن باز دیری نپایید که این نیز تعطیل گردید. از آن پس دیگر بانتشار مجلات تعلیم و تربیتی و آثار تاریخی پرداخت. در ۱۷۷۹ که بطرزبورک را بتصد مسکر ترک گفت در این شهر بکمک دوستان فراماسون خودمانند ژ. شوارتز، استاد دانشگاه و مرید یاگوب بومه (نویسنده عارف مسلك آلمانی. پ.)، وین هارتن (نویسنده عارف مسلك فرانسوی. پ.) چند چاپخانه تاسیس کرد که جمله‌گی بطبع کتب آموزنده که روسیه از فقدان آن در رنج بود، پرداختند. کاترین دوم پس از اندک مدتی نسبت باین فراماسونیهای مسکوی بدگمان شد و باشتباه پنداشت که این مردم دوستان ایدآلیست با انقلابیون فرانسوی مربوطند. پس در ۱۷۹۲ گروه آنها را از هم پاشید و نوویکوف را در قلعه شلرسلبورک محبوس ساخت ولیکن با جلوس پل اول درحالیکه بسیار شکسته شده بود از زندان آزاد شد.

رادیشچف (۱۸۰۲ - ۱۷۴۹) واقعا طبعی انقلابی داشت . از نوویکوف مطلع تر بود و حقوق و فلسفه را در لایپزیک تحصیل کرده بود در ۱۷۹۰ بارواید تفتیش شدید کتاب ه مسافرت از پترزبورگ تا مسکو را در مسکو منتشر میکرد . در این کتاب وی ظاهرا بشیوه استرین سابق الذکر از یک مسافرت احساساتی سخن میگفت ولیکن در باطن باحملا تیکه از جسارتی ندیده و نشنیده حکایت کرد بر ضد بردگی که سببیت آن از قسمتهای شیرینی که در آنجا نقل کرد ، آشکار میشد ، و همچنین بر ضد خود مختاری که جنبش توده ای رادر برابرش علم میکرد ، چیزها مینوشت . کاترین وقتیکه اینها را خواند دچار بهت و وحشت گردید : رادیشچف با مرك محکوم گردید اما کيفرش را تخفیف دادند و به سیبری تبعیدش کردند اما پس از مرك ملکه بازگشت و انتحار کرد . کتاب او که چند نسخه اثر از آسیب تخریب مصون مانده بود ، پس از صد سال بار دیگر کاملا انتشار یافت .

روحیه انتقادی مردم این قرن بمیزان بیشتری در تآثر بروز میکند مثلا در تراژدی های کنیاژنین یادر تراژدی های ولتر که سرمشق محسوب می شد . کاترین دوم چه در مجله اش و چه در کمدهایش بر ضد افراط درزها (ای روزگار ! ۱۷۷۲) و بر ضد زیاده روی در تقلید از شیوه های فرانسوی قیام میکند ؛ چندین کمدی بر ضد فراموشخانه و بر ضد تمایل دائم التزاید نسبت بامور مرموز و اسرار آمیز تدوین یافت : گول زنده ، گولخورده مومن اهل سیبری . تاتر روسی با ظهور فونویزین (۱۷۹۲ - ۱۷۴۴) بانخستین شاهکار های خود آشنا میشود . کمدی فرمانده امنیه (۱۷۶۶) هم جز يك پرده سرگرم کننده که در عین حال هم معایب نسل پیش ر مسخره میکند و هم فرانسه دوستی بی بند و بار نسل جوان را به باد خنده میگردد ، نیست . اما ، کارگر معدن (۱۷۸۲) اثری شدید الملحن است که در آن نیز مانند بهترین کمدهای مولیر چیز تراژیک و تاتر آورخیلی

قرین به يك كمدي مقاومت نكردنی است ، وی در این اثر محیط و چگونگی تربیت يك جوان اشراف نمای شهرستانی را مجسم میکند ؛ در درجه و در صف اول چهره فراموش نشدنی خانم پروستا کوا (مادر جواب) را شرح میدهد که نسبت برعایا و خانواده خود مستبد و حریص و ریاکار و تنك نظر است و اگر عشق کور کورانه او نسبت به پسرش یعنی میترو فانوشکای ابله نبود ، ممکن بود موجود عجیب الخلقه ای جلوه کند . حکیم استارودوم در این نمایشنامه افکار و عقاید سنجیده و پراز نکته سنجی را بیان میدارد . اپرا كميك یعنی نمایش خنده آور که خیلی رایج بود و شاهکار هایش نیز همان كمدي آسیابان جاده و گرو و کلاه گذار و دروغ گو اثر آبلسیموف است ، از این پس محل زیادی به ترانه ها و آداب و رسوم عامیانه تخصیص میدهد .

شاعران همچنان به پرورش انواع عالی سرگرم بودند . خراسکوف حماسه تائرانگیز *Rossiade* را بر طبق قوانین عصر کلاسیک میسراید و تسخیر غازان را بدست ایوان چهارم و همچنین در حماسه ولادیمیر *Vladimir* غسل تعمید روسیه را شرح میدهد . اما بزودی اشعار مسخره آمیز از نوع اشعار خنده آوری که حماسه های بزرگ پیشین را بوضع مسخره ای تقلید می کرد ، ظهور کرد مانند الیزه یا باکشوس بی قرار (الیزه *Elysee* نام بهشت یونان و روم باستان است . *Bacchus* ، خداوند باده در افسانه رومی . پ .) اثر واسیلی ماییکوف . دوشنگما اثر زیبای بوگدانویچ در واقع همان پسیکه *Psyche* داستان افسانه ای لافونتن (شاعر عصر کلاسیک فرانسوی . پ .) است که بشعر آزاد و بی قاعده برگشته است منتها با چند زینت روسی . قصه های اخلاقی که از زبان حیوانات نقل میشود و حاوی نکات اخلاقی است با ظهور خمائیتزر که از گلبرت (نویسنده آلمانی در سده هیجدهم که روی اینگونه قصه ها کار میکرد . پ) الهام میگرفت آغاز گردید و دروس اخلاقی و دلپذیری به مردم داد .

خراسکوف و بطروف و چند شاعر دیگر چکامه های افتخاری می
 سرایند اما میانشان شاعری بزرگ بنام جبرئیل درجاوین (۱۸۱۶ -
 ۱۷۴۳) وجود دارد که این نوع چکامه ها را جانی تازه میدهد . از
 خانواده ای که اصلا تاتار بود بدنیا آمد . پدرش افسر فقیری بود ، تقریبا
 هیچگونه تحصیلی نکرده بود و مدتها مثل يك سرباز ساده خدمت میکرد
 و قتیکه در سن بیست و نه سالگی به مقام افسری ارتقاء یافت بنظر میآید
 که بکاری مبهم دل بسته است ، ولیکن اشعارش مایه جلب تفقد کاترین
 گرینید . سپس استاندار و منشی شخص ملکه و سناتور و زمان الکساندر
 اول وزیر دادگستری شد ؛ اماروح سازش ناپذیر او اجازه نمیداد که در
 هیچکدام از این شغلها ابقاء گردد ، بسا این وجود مقام ادبی او هواره
 محفوظ بود . چون شاعر رسمی دربار بود افتخارات و اعیاد آن رامیسود
 اما باشیوه تازه ای که بشاشت و غیر غلبه بودن آنرا تضمین میکرد . او
 کاترین را تحت لقب Felitsa فلیتسا که از یکی از قصه های خود او
 استخراج کرده بود ، می ستود البته نه بمنزله اللهه بلکه بمنزله يك زن
 هوشمند و مهربان که سادگی و پرکاری و گذشتش با کبر و بی همتی اطرافیان
 مبین بود . کاترین چون خود را مطابق این تصویر یافت بسی مسحور شد .
 چکامه های مذهبی او از قبیل خدا ، ابشار (که از مرک پوتمکین Potemkin
 الهام گرفته بود) از نوع اشعار توصیفی بشیوه پوپ Pope و دلیل
 Delille (اولی شاعر انگلیسی و دیگری شاعر فرانسوی در سده هیجدهم
 . پ .) است منتها باهیئانی رثایی (انعکاس آثار اسپان) و مخصوصا
 استعاره هائی فراوان که مخصوص درجاوین است . و همچنین حاوی مناظر
 منحصر را روسی بود . عشق بزندگی روسی و طبیعت در اشعار تغزلی او
 مانند زندگانی در زوانگا که شاعر در طی آن يك روز زندگانی خود را
 در بیلاق شرح میدهد ، بهتر نمودار است . آثار درجاوین متفاوت است
 و همه دارای يك ارزش نیستند (پوشکین میگفت که آثار او را ۳/۴ سرب

و ۱/۴ طلا تشکیل میدهد) زبان او نیز متفاوت است و اغلب نیز از لحاظ دستور زبان درست نیست و گاهی هم بکلی غلط است ولیکن از همین الفاظ غلط ناگهان بیتی بوجود میآورد که از لحاظ شرافت و لطف تا آن زمان سابقه نداشته است. و ایکن ثبات ذوقی ای که نسل بعد بخودی خود واجد خواهد شد و همچنین عمق عاطفی رمانتیک ها را فاقد است. علائم طلائی رمانتیسمی که در پایان سده هیجدهم تمام اروپا را فرا گرفته بود، در روسیه نمایان شد، که مهمترین نشان همانا زیباشدن هر چه بیشتر گذشته ملیست که تاریخ آنرا خوب بلد نیستند و دیگر شعر عامیانه است که آنرا به سلیقه روز در میآورند. چولتف میان سالهای (۱۷۷۰ - ۱۷۷۴) یعنی تقریباً همزمان با Percy بررسی در انگلستان مجموعه اشعار متنوع (۶۸ - ۱۷۶۶) و همچنین پس از آن داستان های روسی را که بوگاتیر های روزگار پیشین سرزمین اسلاو را در لباس و هیئت شوالیه های رمانهای فرانسوی در میآورد، منتشر کرد و نیز پیش از همه اینها کتابی با عنوان ریشخند یاداسنان های اسلاوی منتشر کرده بود. کاملاً اساطیر اسلاوی می آفرینند و در عالم رؤیا نیز برای اشعار کهن شاعری حماسه سرا بنام بوئیان Boiane ابداع میکنند. و بر حسب تصادف در همین ادوار منظومه جنک اینگور! بدست میآید و در ۱۸۰۴ نخستین مجموعه بیلین منتشر میگردد.

جریان دیگر پایان قرن هیجدهم نیز همراه روسو، استرن، یانک اسیان وارد روسیه شد و آن نیز بجای خود جوابگوی يك قسمت از روحیه نویسندگان روسی واقع گردید: این جریان نبود مگر شبهه احساسات بر عقل؛ نفوذ روسو در این سرزمین بیش از هر نقطه دیگر عالم بطول انجامید و حتی در روحیه تولستوی نیز مؤثر افتاد. مختصات این عصر همانا دوستی های شور انگیز و عشق های افلاطونی و خیالبافی های بی پایه در باره قبرستانها بود.

رهبر نسل جدید مزبور کارامزین (۱۸۲۶ - ۱۷۶۶) که ساخته و پرداخته همان نوویکوف بود، در ۱۷۹۰ سفری طولانی به کشورهای بیگانه مانند آلمان، سوئیس، فرانسه و انگلستان کرد و ره آورد این مسافرت کتابی با عنوان نامه های مسافری روسی بود که برخلاف خاطرات سفر استرن بیشتر حاوی اندیشه های شخصی بود. در سرزمین آلمان که بزعم او سرزمین فضیلت است، باکانت و ویلاند و هر در ملاقات میکنند؛ با اینکه گوتته از سفر ایتالیا بازگشته بود معینا در نظر او همان گوتته وزیر جلوه میکرد (یعنی پس از بازگشت از سفر ایتالیا دیگر آن نویسنده شوریده و رتر نبود، بلکه کلاسیکی پر حرارت شده بود) رجوع شود بادیات آلمان ترجمه نگارنده. پ.) در سوئیس یعنی در سرزمین مغازلات در ساحل دریایچه آلمان رؤیای هلوئیز جدید را دید که دست بدست هم داده و در حال گردشند (اثر مزبور از نوشته های رومانیتیک روسو است و داستان آن در سوئیس صورت میپذیرد. پ.) فرانسه سبک و انقلابی آنقدر در نظر او فریبنده جلوه می کند که جرأت اعتراف آنرا ندارد ولیکن انگلستان حساس استرن و یاک را بر آن ترجیح میدهد. زیبایی طبیعی و شواهد فضایل اخلاقی کشورها اشک از چشمانش جاری میساخت. چه در داستان کوچک لیز بدبخت (۱۷۹۲) چه در قطعات منظومش که اهمیت و اعتبار نثر او را نداشت، در هر دو، یک قسم عاطفه دوستی بکار برده است. در نول فوق الذکر وفا و صمیمیت یک دختردهاتی را در برابر فساد و تباهی شهری قرار میدهد. گرچه رمانهای عاشقانه مانند نامه های ارنست و دورا و اثر امین Emine که در واقع اقتباسی است از هلوئیز جدید در ۱۷۶۶ و پامالای روسی اثر لووف Lvov (۱۷۸۹) انتشار یافته بود با این وجود رونق بازار چنین رمانهایی از انتشار لیز بدبخت آغاز گردید و داستانهای بسیاری، بشیوه های آن نوشته شد.

درسی که سادگی دهقانان میدهد در گذشته نیز وجود دارد: کارامزین

در دستانهای کوتاه تاریخی خود از فضایل پیشین دولت روس سخن میراند
 ناتالی، دختر بویار (۱۷۹۲) و Marfa-La-Posadnista و بدین
 ترتیب شوق تاریخی در او بوجود میآید و بعد ها خود را وقف آن میکند.
 در ۱۸۱۶ هشت جلد اول از کتاب تاریخ مملکت روسیه خود را منتشر
 کرد و تا ظهور سلطنت خاندان رمانوف نیز ادامه اش داد ولیکن اجل
 مهلتش نداد تاریخ وی بنحو درست و صادقانه ای از وقایع گذشته برای
 تمهید تابلوهای درخشان که بعد ها ماخذ آثار ادبی ادیبان متعددی خواهد
 شد، استفاده میکند. فکر اساسی تاریخ مزبور تکریم وحدت پیشین روسیه
 است در عهد تساران خود مختار و همین امر باعث می شود که کارام-زین
 از اندیشه عهد شبابش عدول کند، و پطر کبیر را از اینکه باعث انحراف
 روسیه از راه خود شده است ملامت کند. زبان کارامزین کاملا و آشکارا با
 زبان متقدمانش فرق دارد؛ رابطه اش را با لهجه اسلاوون می گسلد یا از
 زبانهای بیگانه لغت بعاریه میگیرد و یا آنکه خودش از روی ریشه های
 روسی کلمات بمقتضای مفاهیم و تصورات جدید الفاظ نو میسازد و نحو را
 ساده میکند. در واقع آفریننده زبان ادبی نواست. نسل او تقریبا
 متفقا از سرمشق او پیروی میکنند: مثلا دمیتریف در رمانها و قصه های
 حیوانات دوست داشتنی اش، و اسیلی پوشکین در اشعار فاجرانه خود،
 و یا سایر مولفین رمان و «سفرهای احساساتی». با این وجود عده ای بر
 او اعتراض کردند؛ البته این اعتراضات تا آن حدی که از خطر اضمحلال
 زبان ملی (اسلاوون) جلوگیری می کرد، درست بود ولیکن نمایندگان
 سنت که در یاسالار شیشکوف نویسنده رساله در باره سبک قدیم و جدید
 (۱۸۰۳) و مدافع لهجه اسلاوون، سردسته آنها بود، زبانی بمراتب
 ساختگی تر پیشنهاد می کردند که مفهوم مردم نبود. سرانجام همین مردم
 خیلی بهتر بدون آنکه استدلالی در کار باشد، مفتون اصلاحی که قریحه
 شاعران جوان ایجاب می کرد، گردید.

فصل چهارم

رمانتیسیم

پیش از پوشکین - در آغاز سده نوزدهم همه کس در روسیه شاعر بود. در دانشگاهها، مدرسه ها، دبیرستان های نظامی خلاصه همه جا شاعران بشاعری سرگرم بودند و انجمن های ادبی و مجلات تاسیس می کردند. در تمام مجامع شعر می خواندند و تمام دختران يك سالنامه در دست داشتند: چون بحث های سیاسی موقوف و قدغن شده بود جمله گویی به بحث در باره امور ادبی می پرداختند. مجلات بی شماری منتشر گردید که از آن میان می توان پیک اروپا، مال کارامزین، فرزند هیهن مال گریچ (این مجله با هدفی میهنی در ۱۸۱۲ تاسیس گردید ولیکن بعدها صرفا ادبی شد)، ستاره قطبی مال ری لیف، گل های شمال مال دلویک، معاصر مال پوشکین را نام برد.

این مجلات نخست بیشتر ترجمه های ادیبان ممالک بیگانه را منتشر می کردند ولی رفته رفته آثار اصلی و روسی جای آنرا گرفت. کمی بعد فقط صفحات انتقاد را زیاد کردند: تلگراف مسکو که بتوسط پولوای Polevoi منتشر می شد و تلسکوپ مال نادجین در باب اصول رمانتیسیم به مشاجره و مباحثه برخاستند اما با این وجود بولگارین پول دوست که به قدرت تملق می گفت از بس در مجله زنبور شمال در باره نبوغ پوشکین حرف زد که دهنش کف کرد. اگر از گروه کوچکی که باتفاق کوشلبکر و ادواوسکی مجله منه موسین Mnemosyne را منتشر می کرد در گذریم دیگران از فلسفه رمانتیسیم آلمانی سردر نمی بردند. روسها هم مانند استادان خود فرانسویان بویژه شیفته ورتر و راهزنان (اثر شیلرپ)

و والتراسکات و بایرون بودند و در رمانتیسزم فقط آن جنبه عاطفی تند و تیز و جالب توجه را در نظر می‌گیرند و درین تمایل آموزگار و راهنما همانا ژو کوفسکی است .

زندگی و آثار ژو کوفسکی مشحون است از عاطفه پرستی پیش از رمانتیسزم . وی پسر نجیب زاده ای روسی و اسیری ترک بود و وضعیت ناهنجاری که در آن بزرگ شده و تحصیلاتی که در شبانه روزی اشراف مسکو که هنوز تحت سیطره عرفان فراموشخانه ای بود، کرده بود، مرک یکی از دوستان ، عشق طولانی که نسبت به یکی از خواهر زادگان خود داشت و مرک او ؛ تمام این سوانح او را بصوب مایخولیایی سوق داد که نه در دربار که در آنجا معلم و لیعهد ، الکساندر دوم بود و نه در آلمان که بر اثر ازدواجی دیروقت بآنجا رفته بود ، هیچگاه او را آسوده نگذاشت . زمانی به اشتهار رسید که پیروزیهای روسیه را در سال ۱۸۱۲ در طی مدیحه ای تسکیم کرد ولیکن قلمرو حقیقی او همانا شعر باطنی یا « بگفته برخی » شعر احساساتی است . مضامین اشعار گوش نواز او عبارت است از انتظار کشیدن از برای مرگی تسلی بخش که ارواح دوستان دور افتاده را بهم نزدیک می‌سازد یا حزن عشقی ناکام و یا ماجرای عشقی که بامرک به پایان می‌رسد . او در حال ، امانه در گذشته و در آنطرف سرحد حیات بسر می‌برد و بدان رنگ خیال و ایدال می‌زد . از توصیف واقعیت عاجز بود و قصایدش که آنهمه مورد تحسین و تشویق معاصرانش قرار گرفته بود جز احساسات او را درزمینه مناظر تفننی بیان نمی‌کرد .

ترجمه‌های جالب او که گاهی دقیقاً وزن شعر اصلی را حفظ می‌کرد، منظومه رثایی گره Gray (شاعر انگلیسی . پ .) را در مزار روستایی یعنی لنور ، اسپرشیلون و چند قصیده از سوتی Southey (شاعر و منتقد انگلیسی در نیمه اول قرن نوزدهم . پ .) و والتراسکات و کوتاه و مخصوصاً قصاید متعددی از شیلر مانند دوشیزه ارلئان ، و اشعار هبل و اولاند

و اندین Ondine از لاموت فوکه (که بشعر ترجمه کرد) و اشعار شرقی روگرت را در روسیه عمومی کرد. (جملگی از شاعران و نویسندگان آلمانند. پ.). البته علت داشت که اینگونه اشعار را انتخاب می کرد: چون از انقلاب بایرون در انگلستان و از فلسفه رمانتیک های آلمانی مطلع نبود لذا در پی آن بود که در ترجمه های خود افکار خویشان را توجیه و تفسیر نماید در آخر عمر بی دغدغه خاطر ادیسه را بشعر شش هجایی روسی ترجمه کرد. (گندیچ Gneditch هم در ۱۸۲۹ ایلید را ترجمه کرده بود.) (ایلید و ادیسه هر دو از حماسه های ههر شاعر حماسه سرای یونانی است. پ.). خلاصه فن شعر روسی خیلی به ژو کوفسکی مدیون است زیرا که او وزن و قطعات متنوعی وارد شعر کرد و ابیات آهنگ داری بوجود آورد که پوشکین بعدها از آن برخوردار گردید. گرچه ژو کوفسکی واجد شرایط ریاست مکتبی نبود ولیکن تمام مریدان کارامزین در ۱۸۱۵ برای پاسخ گفتن به حملات شیشکوف و انجمن طرفداران زبان روسی دور او جمع شدند؛ طرفداران کارامزین (ژو کوفسکی، ویازمسکی، بلودوف، اوواروف، باتیوشکوف، الکساندر، و نیکولا تورگنیف، واسیلی پوشکین و براده زاده او که هنوز در مدرسه متوسطه درس می خواند.) انجمنی برضد انجمن مذکور تشکیل دادند و به آرزاماها Arzamas موسوم ساختند که باریشخندهای ادبی خود و خواهان متاخر اسلاوون را کاملاً مورد استهزاء قرار می دادند. بهیچوجه نزاع قلمی این دو دسته نزاع بین کلاسیک ها و رمانتیک ها نبوده بلکه نزاعی بود میان دو جماعت که بعد ها یکی را طرفدار طرز تفکر اسلاو و دیگری را هواخواه طرز تفکر غرب خواندند. شاعران مکتب نو بنیاد همه ساخته و پرداخته کلاسیک فرانسه بودند و نشانه کلاسیک را حفظ می کردند حتی زمانی که قدم در جاده رمانتیسیم می گذارند. نشانه کلاسیک در آثار ژو کوفسکی و ازو بیشتر در آثار باتیوشکوف (۱۸۵۵) ۱۷۸۷) که با ملاحظاتی تمام آثار لاتینی بویژه آثار هوراس را ترجمه می

کرد و در اشعار شخصی اش مناظر کلاسیک را با پرده ای از مالیخولیای رمانتیک می پوشاند (مالیخولیایی که فقط یک اسلوب ادبی نبود بلکه حقیقت دردناک روحیه شاعری بود که سرانجام دیوانه مرد) بچشم می خورد عین همان معجون احساسات دوستی رمانتیک با کلاسیسیسم در آثار ازروف Ozerov دیده می شود : ادیب در آتن ، فنیگال دمیتری دونسکویی Griboedov گریوادوف در کتابهای مشهور خود موسوم به بد بختی اندیشمندان قهرمانی رمانتیک را که تقریباً نسخه بدل خود اوست ، در چهار چوب کلاسیسیسم قرار می دهد، گریوادوف در ۱۷۹۵ از یک خانواده کهنسال مسکوی که شرحش در کمدی اش داده شده ؛ بجهان آمد ، نخست در خدمت قشون سپس در امور سیاست خدمت کرد و سرانجام به عنوان مامور سیاسی به قفقاز و به ایران رفت . در ۱۸۲۳ کمدی خود را به پایان برد اما نتوانست اجازه چاپ آنرا بگیرد و چون مظنون شده بود باینکه با کودتاچیان ماه دسامبر مربوط است دستگیر شد ولی بعد آزاد شد و بعنوان نماینده دولت روس به ایران فرستاده شد. در طهران در ۱۸۲۹ بدست عده ای خشک مقدس که ممکن است مزدور انگلستان بوده باشند ، کشته شد . گریوادوف ، منزوی و محزون که خیلی زود از اطرافیاناش سر خورده بود و روشن بین تر از آن بود که به اوهام طرفداران کودتا مقید شود و از سختگیریهایی که پس از اعلان آزادی بتوسط الکساندر انجام می گرفت ، مکدر شده بود. تمام تلخکامی های خود را درین اثرش ، کمدی ای که اگر از چند طرح دیگر اوبگذریم کار منحصر بفرد اوست ، و خصایل قهرمانانش بیاد آور کمدی مخالف مردم اثر مولیر است ، تشریح کرده است . اما قهرمان این کمدی ، چاتسکی که از سفردوری باز می گردد و تشنه دیدار معشوقه و وطنی است که می خواهد بدان خدمت کند از آلست Alceste (قهرمان کمدی مخالف مردم مولیر و سلیمان Celimene قهرمان زن آنست . پ) جوان تر و

رمانتیک‌تر است ، ولیکن سوفی قهرمان زن کم‌دی (که بهیچوجه به سلیمین شبیه نیست بلکه يك دختر عادی و مبتدل است) در غیاب چاتسکی شیفته احمقی شده که سفیهانه ، تشنهٔ مبتدلانتست ؛ نفع پرستی و ارتشاء و جهالت و هوسرانی در کشور حکومت می‌کند ، پسر سوفی ، کارمند عالیرتبه تنک نظر ولی زبردست که نسبت به زیردستان خشن و سخت گیر و در برابر قدرت زور و زر آستان بوس و چاکر مآب بود پس از آنکه روزی در زیر بام ناموسوف گذرانند تمام جامعه اشراف مسکو را باهمه عیשהا و پستی ها و درندگیهایشان نسبت به کسی که سراز قانون شان بتابد ، در پیش چشم مجسم کرد و دانست که در هیچ نقطه ای خوشبختی را نخواهد یافت بنا برین مثل آلسست بهمه این چیزها جواب منفی می‌دهد . ذوق و قریحه پرشور و مایوسانه گریبوادوف تمام مسخره بازیها و عیب های اشراف را که هیچ چیزشان طبیعی نیست حتی زبان «مخلوطی از فرانسوی و نیژنی نوگوردی» مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد . اشعار موجز و آزاد او که از سنجش های بدیع پر و در واقع بنحو شدیدی خنده آور بود، در حافظه هر فرد درس خواندهٔ روسی محفوظ است .

عین همان قدرت در مشاهده و در قالب کلام در قصه سرای بزرگ روسیه کریلوف (۱۸۴۴ - ۱۷۶۸) نیز وجود دارد منتها با این تفاوت که وی از جنبه های رمانتیک عاری و هزل و طنز او بدون بیان تلخکامی است پس از سپردن تنگدستی دوران کودکی که در طی آن از کوی و برزن بیشتر از مدرسه چیز آموخته بود و نیازمندی و سرگردانی دوران شباب که برای اعاشه خود به حرفه ای نیست یازیده و گنجفه بازی فراوان کرده بود بانگارش کم‌دیها و قصه های مربوط به حیوانات خود پیشرفتی کسب کرد و سرانجام به سمت ریاست کتابخانه سلطنتی منصوب گردید و بقیه عمر را به راحتی گذرانند . این مردک بزرگ زنده دل شلخته یکی از عامیانه ترین چهره های ادبیات روسی است . بهترین کم‌دیهای او (مغازه مد ، درس

دختران) مثل مجلات عصر کاترین سخت به سرایت جلالت آداب فرانسوی
 به روسیه حمله می آورد . قصه های او در روسیه مثل قصه های لافونتن
 (شاعر قصه سرای فرانسوی در سده هفدهم . پ .) در فرانسه عزیز و محبوب
 است ؛ در واقع نیز میان این دو قصه سرا جنبه های مشترک کم نیست ؛ از
 قبیل حسن استنباط ، سادگی دل و نکته بینی و باز مانند لافونتن بیشتر هوش
 صرف برداستن قصه می شود تا جنبه اخلاقی آن . اما ظرافتش به پای
 لافونتن نمی رسد (او هم مثل لافونتن شعر آزاد می سرود) ولیکن انرژی
 و عامیانه گیش بر او رجحان دارد و قصه های نخستینش اقتباسی از قصه سرای
 فرانسویست ولیکن بعد قصه های ابتکاری می سراید که تمام طبقات اجتماعی روسیه
 را در آنها بنمایش می گذارد : از موجیک ها و خال سیاه بازان ساده لوح
 گرفته تا آن تاجر کلاه بردار و آن کارمند بی وجدان که بصورت روباه یا
 اگر عالیتر باشد بصورت فیل حاکم بروی صحنه می آید و به گرک اجازه
 می دهد که از هر میشی یک پوست و نه بیشتر مالیات بستاند ؛ و آن خان
 بزرگ که مثل قازها به نیاکان خود می بالد برای آنکه آنها را همچون
 اجداد قازان منجی قلعه کاپیتول می داند (معروفست که فرانسویان اعصار
 پیش یعنی مردمان شمال در قلعه ای بنام کاپیتول محاصره شده بودند و شبی
 که دشمن قصد شبیخون داشته است ، اتفاقاً قازان که از زیر آسمان آن جا
 می پریدند ، با صدای خود محاصره شدگان را بیدار کرده از آسیب دشمن
 نجات دادند . پ .) او هنوز آن بلبل - شاعر است که می بیند احمق ها خروس
 را بخاطر صدای رساترش بدو ترجیح داده اند یا آنکه گربه ای او را به
 چنگال گرفته ، امر بنغمه سرایی می دهد . کریلوف که در قصه سرایی چیره
 دست بود تا بدانجا رسیده بود که پس از شکست ناپلئون در ۱۸۱۲ از
 روسیه ، حزن او را ازین شکست در قالب قصه ای بزبان حیوانات چنین
 بیان می دارد که ناپلئون گرک فکر می کرد که می تواند به میشان آسیبی
 برساند ولیکن در مقابل خود سگان قوی دلی دید .

ایجاز قصه‌ها و زندگی محاورات و نمک زبان که محصول استفاده از تمام امثال و حکم عامیانه است و از همین جهت بنوبه خود مهیج تره‌ی گردد؛ جملگی قصه‌های کریلوف را در نوع خود شاهکار جلوه می‌دهد و هیچکس نتوانسته است پس از او و با او برابری کند.

پوشکین - تمام جریانات شاعرانه ابتدائی سده نوزدهم مانند فرهنگ کلاسیک و رمانتیک، نفوذهای خارجی و سنت ملی، خیال و واقع‌جملگی بنحو هم‌آهنگ و متناسبی بتوسط نبوغ روشن بین پوشکین درهم ریخته شد و از آن معجونی درست کرد؛ چیزهایی که پیش از او وجود داشت و چیزهایی که اطراف او را احاطه کرده بود، مثل این بود که رسالت داشتند خاک را برای شکفتن غنچه بی بدیل شعر او هموار کنند.

از لحاظ نیاکاشن نیز باز با تضاد مواجه می‌شویم. از طرف پدر بیک خانواده کهنسال روس، ولیکن از طرف مادر به یکنفر اهل حبشه که بامر پطر اول به درجه سرتیپی رسیده بود. منسوب است. در چهره نیز موهای کوتاه مجعد و لبان درشت او باچشمان آبی و بینی باریک دراز او متضاد بود. پدر و مادرش در هر صورت باهم‌چور و بیک نسبت جلف و سبک بودند. الکساندر سرگه ایئویچ در ۱۷۹۹ در مسکو بدنیا آمد و زیر نظر مادر بزرگ و دایه ای که قصه‌های دلفریب می‌دانست بزرگ شد اما در سالون مادریش می‌شنید که از شعر سخن می‌گویند. کارآموزین و دمیتریف در آنجا آمد و شد داشتند؛ پدر و عمویش شعر می‌ساختند؛ و آثار تمام شاعران جلف سده هژدهم فرانسه در کتابخانه‌شان ردیف شده بود. بچه که از همان عنفوان صباوت زبان را فرانسه کاملاً می‌دانست، هرچه زود تر شروع کرد به تقلید از آنها البته بزبان فرانسه. در ۱۸۱۱ در مدرسه ای که امپراطور الکساندر نزدیک قصرش در تسار سکوئه سلو بنامی کرد، پذیرفته گردید در آنجا جز به ادبیات نپرداخت در باغ کاخ گردش می‌کرد، دوستان پابرجایی تدارک دید، و شعرهای بسیار سرود بزرگترانش مانند عمو و ژو کوفسکی

و حتی در جاوین بزرگ ارزش پیشرس آنرا تمیز دادند . در ۱۸۱۷ بعنوان کارمند وارد وزارت امور خارجه می شود و بابر خور دار شدن از خوشیهای پایتختی شهر بسیار ساخت و در ۱۸۲۰ نخستین منظومه خود Rouslane روسلان و Lioudmila لیودمیلا را بوجود آورد که از لحاظ ذوق و نشاط و تفنن و ملاحظت توصیفات و طراوت هم آهنگ خود از سایر منظومه های نظیر خود که در سده هژدهم کم نبود ممتاز بود .

اما پوشکین سرگرمیهای دشوار تری دارد : اگر با سازمانهای مخفی همکاری نمی کند ، برای این است که به دسامبر است هامر بوط است . شهر های سوزناک ازین پس سرازیر می شود : شعر دهکده و آزادی او بدست پلیس شاهی می افتد که در بهار سال ۱۸۲۰ بعنوان کارمند به کیشینف و بعد به ادسا تبعید می شود . سالهایی که در جنوب گذرانند قریحه اش تقویت شد . دریا ، استپ ، کوه ، (سفری به قفقاز و کریمه کرد) و چیزهای جالب ملل متفاوت و خلاصه چیز های غیر بومی که رمانتیک ها از مشرق انتظار داشتند ، بر او آشکار گردید . چون در همین دوران آثار بایرون را خواند تبعیدی طبیعه در قسمتی از اشعار خود به حزن از اشتباه در آمده فلان قهرمان بایرونی خود نمائی آغاز کرد : زندانی قفقاز ، برادران دزد (قطعه) تسیگان ها و چشمه سار باخچی سارایی که شعری بی اندازه رمانتیک است و تاریخچه ای حزن انگیز در باره حرم در کریمه بدست می دهد الهامات سحر آسای جنوب که مایه زینت اشعار مذکور است بیش از پیش در غزل های زیبای او یافت می شود مانند غزل به دریا . برخی از اشعار در بساره عشق های شاعر و برخی دیگر در باره اعتماد شاعر نسبت به اعتقادات خویش است (خنجر ، به پیروی از شنیه) آزاد منشی طبع و حرکات و سکانات غیر متعارف او دشمنی ورونسوف حاکم ادسا را بدو جلب کرد تا از حکومت مرکزی تقاضای تبعید او را بکند . عاقبت در ۱۸۲۴ او را به دهکده میخائیلو سکومه که متعلق به خانواده شاعر بود و در حوالی ناحیه

پسکوف قرار داشت گنیل داشتند تا تحت نظر باشد .

مدتی بیشتر از دو سال در آنجا منزوی زیست بدون آنکه تسلائی جز دوستان مؤنث خود که در دیه مجاور سکنی داشتند داشته باشد و در تمام طول شبهای دراز زمستان انیسی جز دایه بسا وفا و اللهه شعر نداشت . انزوا و معاشرت با مردم روستایی روسیه او را پخته و دگرگون کرد شکسپرو والتراسکات را به بایرون که «جز ضمیر خود را توصیف نمیکند» و فلان مرداب و «تپه‌ای شنی ، دوافرا ؛ کناریک ایزبا » و زنگوله‌های فلان سورتیه را در صحرای برف پوشیده رجحان می‌دهد ؛ در دهکده سابق الذکر است که پوشکین ، شاعر خاک روسیه یا بهتر بگوییم شاعر ملی روسیه شد .

در درام تاریخی Boris-Godounov بوریس گودونوف که بسبک شکسپیر نگاشته و با پشت پا زدن به قواعد کلاسیک توانسته است صحنه های متنوعی را که از لحاظ مکان ، نوع و سبک باهم فرق آشکار دارند ، کنار هم بیاورد ، گذشته ملت روس را یکبار دیگر زنده می‌سازد . ارزش داستان بین دو شخص تقسیم می‌شود: یکی بوریس تسار سیاستمداری زبردست و پا بر جاست و قدرتش بخاطر آنکه وجدانش ناراحت است از اینکه با قتل بچه‌ای تاج و تخت خود را بدست آورده ، رفته رفته تحلیل می‌رود دیگری دیومتری قلابی است که اوهم مردی شایسته تسار شدن است و ایکین وجدان او هم زیر بار گناه دغلمکاری که بیشتر مرتکب شده در اضطراب و ناراحتیست . در حاشیه این دو نفر ، روسیه قدیم را با همه زرق و برق هایش از قبیل کرملین و بویارها و دیرها ، میدانهای جنک و میدان های عمومی که انبوه بی ثبات جمعیت در آن موج می‌زند ، مجسم کرده است .

رمان منظومی به‌منوان Eugene - oneguine اژن اونه کین در باره روسیه جدید نوشت که آنرا در جنوب آغاز کرد و در ۱۸۳۰ به پایان برد ولیکن ارزش واقعی آن از میخائیلوسکوئه است . اونه کین جوانی

است که خیلی زود از زندگی سرخورده ، شكاك و سبب شده ، غم و اندوه خود را از انگلستان به يك دهكده روسی آورده و آبه عشق ساده دلانه دختری که بدو عرضه شده دست رزده و باقمار سعادت رفیقی را بهم زده و سر انجام نیز همورا در جنك مرد به مرد (دوئل) كشته است ؛ کمی بعد وقتیکه شنید که دختر سابق الذکر شوهر کرده است سخت شیفته او گردید اما این بار دخترك او را از خود راند ؛ آدم احساس می کند که پوشکین هم مانند باپرون خود را جای قهرمانش گذاشته و لیکن در صفحات بعدی متوجه این نکته شده و توجه و مهر بانی خود را متوجه دخترك ، تاتیانا ، که دختری واقعا روسی بود و بشیوه فرانسوی تربیت شده و مع الوصف خیلی از توده مردم فاصله نداشت (روحا روسی بود بدون آنکه بداند چرا) ، کرد ؛ نخستین نغمه ، روز يك مرد خوش اندام شیک پوش بطرز بورگی را تصویر می کند ، نغمات بعدی با تصویر مناظر بسیار خودمانی طبیعت روسی و آداب و مراسم عهد کهن که هنوز در خانه های خانهای مهمان نواز مراعات می شد و خرافه پرستی عامیانه که تاتیانا هم بدان اعتقاد داشت ، ما را به دهكده های ، روسیه راهنمایی می کند. این رمان منظوم در عین حال که نخستین رمان رئالیست ادبیات روسیه است از لحاظ آهنگ نیز موزون ترین منظومه زبان روسی است. بدین منوال پوشکین در مدت انزوای خود ، روح ملی را کشف می کرد ؛ اما از جنبشهای فکری برکنار بود اگر در بطرز بورك بود بی گمان در شورش دسامبر ۱۸۲۵ شرکت می جست ، ولی چون از ماجرا دور بود برعکس باجلوس نیکلا مورد مرحمت او واقع شد و به مسکو آمد و شاه به او وعده داد که او را در آینده تنها مفتش مطبوعاتیش خواهد کرد . وعده فریبنده ای بود چه تمام زندگی شاعر ازین پس با فشار های کنت بنکند ورف که بهر سطری از نوشته های او بد گمان بود ، تیره و تار می گردد . این یوغ سنگین تر شد وقتیکه پوشکین در ۱۸۳۱ با ناتالی گنتشارووا زیبا که بر خلاف سلیقه او يك زندگی سراسر عیش و

عشرت را بدو تحمیل کرد، ازدواج کرد؛ و برای آنکه خانم بتواند به دربار راه یابد شغل **کامرژو نگر** را که برای مردی بسن و اعتبار او مسخره بود، قبول کرد؛ و برای آنکه بکار شاعری ادامه دهد هرپاییز به مملک شخصی در بولدینو می رفت و منزوی می شد؛ و باز در همینجا بود که شاهکارها بوجود می آورد.

شاهکارهای مزبور پس از انزوای میخائیلوسکوئه، گرد و منبع الهام که یکی روسیه گذشته و دیگری زندگی روسی آنروز بود می چرخد و چون بیش از پیش به تاریخ جلب شده بود منحصرأ به مطالعه پطر کبیر پرداخت و در بایگانی اسناد تاریخی مربوط به سلطنت او را فراهم آورد؛ افتخار نظامی او را می ستاید و پیروزی او را بر شارل دوازدهم و مازپا (حاکم اکرانی و متفق شارل دوازدهم که پس از شکست پولتاوا خود کشی کرد. پ. پ.) در **پولتاوا** تحسین می کند (۱۸۲۸)؛ در **سوار برنجی** (۱۸۳۳) اراده خلل ناپذیر بوجود آورنده قدرت روسیه را در مقابل امپال ناچیز انسانی از برای سعادت و نیکبختی قرار می دهد پوشکین در **رمان** مشرر دیگر خود نیز پطر کبیر را مطرح نظر قرار می دهد و جد خودش را دو باره زنده می کند، رمان مزبور که نا تمام ماند به **زنگی پطر کبیر** موسوم است. (چون جد مادری پوشکین گویا سیاهی از مردم حبشه بوده که در دربار پطر به مقام سرتیپی رسیده بوده است. پ. پ.) غیر از پطر کبیر شخص دیگری توجه او را بخود معطوف می کند، بی گمان بخاطر خوی سرکشی که در او سراغ داشت؛ این شخص **پوگاچف** است؛ (وی مردی شیاد بود که می خواست خود را پطر سوم قلمداد کند ولیکن موفق نشد و پس از دستگیر شدن در مسکو سرش را از تن جدا ساختند. پ. پ.) بی معطلی همانجا یعنی در طول رود ولگا تاریخیچه **عصیان پوگاچف** را بررسی کرد و داستان کوتاه **دختر سروان** را در باره او نوشت. این داستان از لحاظ ایجاز و سادگی و ابتکاری که در آن بکار رفته نمونه است (داستان فوق به زبان فارسی ترجمه شده

است . پ .) بمجازات کارهایی که در بارهٔ احیاء گذشته ملت خود انجام داد کارهایی هم در باب روسیه کنونی بیابان رسانید: چند منظومه کوچک فکاهی ورنالیست (کنت نولین ، منزل ظریف کلومنا) و چند داستان کوتاه (نوول) از میان نوول هایی که تحت عنوان نوول های بیلکین گرد آورده چند نوول زیر از سایرین جالب تر است : تابوت ساز ، غلام پست و در واقع از لحاظ تصویر و توصیف زندگی مردمان زبردست و فقیر نیز از **گول** جلوتر است در نوول ضربه آتشین چهره افسردهٔ مردی ظاهر می شود که متمایل به انتقام است و با دو بر و سکی دزد (قهرمان يك نوول ناتمام) و همچنین با هرمان قهرمان نوول دام بریاه (در گنجفه) : قمار بازی که دوچار اندیشه ثابت شده) و قهرمان واقعی داستایوسکی است ، خصایل مشترک دارد . جریان این نوول ها سریع و متمرکز است در چند صحنه پر آب و رنگ ؛ انشاء آنها دقیق ، ساده و ملیح است .

پوشکین در هیچکدام از آثار خود آنقدر خود را آشنا و نزدیک به روحیهٔ روسی نشان نداده که در قصه های عالی و منظومش ؛ مضامین همه آنها (جز یکی) از ادبیات خارجی است اما شاعر با حکایت کردن آن مانند مردم عامی با همان اصطلاحات و لغات مخصوص توانسته است بآن رنگ روسی بزند . هیچ شاعری مانند او شعر عامیانه نساخته که تصنع و ساختگی بودن آن بچشم نخورد .

اشعار غنایی پوشکین چه از نظر مضمون و چه از نظر قالب بینهایت متنوع است . زبان همیشه زلال او از تمام منابع زبان روسی استفاده می کند چه از شکوه اسلاونیسم ها و چه از یگانگی زبان سالون ها و چه از نمک و چاشنی تراکیب کلام روستایی . از لحاظ عروض چیز تازه ای ابداع نکرده ولیکن از اوزان اسلاف خود استفاده کرده و از آن موسیقی نوی پدید آورده است که گاهی شدید و جزیل و گاهی رقصان مثل يك ترانه است . شعر او تمام جنبه های طبیعت روسی را چه در حالت شکوه و جلال

و چه در حالت سادگی و بی پیرایگی ، تشریح می کند . گاهی عشق خندان و زمانی عشق دردناک را می سراید . در سال های آخر میل به آرامش و اندیشه در باره مرگ و همچنین بکنوع مالیخولیای تن بقضا داده ، در اشعارش بچشم می خورد . گرچه پوشکین در روزگار شباب اشعار آزادی-خواهانه ای نوشته بود ولیکن او شعر را حربه جنگی خیال نمی کرد بلکه آنرا چیز پاک و منزهی می دانست که باید بر فراز ستیزه های رو زمره پرواز کند و با زیبایی معنوی خود روح را اعتلاء بخشد: شاعر ، کشیشی است که کارش جارو گرفتن و روفتن کوچه ها نیست بلکه پیغمبر است که در بیابان فرشته بر او ظاهر می گردد و وقتیکه رسالت خویش را در باب آفریدن زیبایی به پایان برد داوری مردم کوی و برزن از نظر او اهمیتی ندارد البته قصدش از استعمال لفظ مردم کوی و برزن همان توده مردم نیست که غریزه زیبا پژوهی در نهاد او پنهان است بلکه مقصودش آن ارواح مبتدل، حریص و سبک طبقه بالای جامعه است . اما همین طبقه بالای جامعه که از طرف شاعر پست و حقیر شمرده میشد انتقام بسزایی از او گرفت : عده ای از مردم پست باهم پیمان بستند و از طننازی خیره کننده زنش استفاده کردند چه بسا ایجاد توهمات ناروا و رذیلانه و چه بانامه های بی امضاء خواستند او را نسبت بزنش مظنون کنند ؛ سرانجام شاعر یکی از آنها را که فرانسوی و به بارون آنته معروف بود به جنگ مرد بمرد (دوئل) خواند و در ۲۷ ژانویه ۱۸۳۷ بطرز مهملکی مجروح گردید . پس از دو روز که در نهایت رنج بسر برد و مردانه آنرا تحمل کرد جهان را بدرود گفت . وقتیکه پوشکین مرد ، مرده او هم مانده زنده اش مورد بدگمانی قرار گرفت ، باری شب هنگام بود که جسد او را به کلیسا حمل کردند و از آنجا به دیرسن مونتانی که در جوار میخائیلو سکوتیه واقع بود بردند و هم اکنون در آنجا آرمیده است .

رمانتیک های دیگر - در اطراف بزرگترین شاعر روسی عده ای

دیگر هستند که اگر تحت الشعاع هنر و اشتها او قرار نمی گرفتند شاید چهره‌های بزرگ نسل پیش از او بحساب می رفتند: شاهزاده و یازمسکی بارون دلویگ یار دبستانی پوشکین، یازیکوف و بندیکتوف دارای انشاء ظریفی هستند. اما شورشیان دسامبر از شعر مفهومی شدیدتر دارند: گوشلمبر یار دبستانی دیگر پوشکین که به سیبری تبعید شده بود، رلیف یکی از پیشوایان شورش ماه دسامبر که در ۱۸۲۶ در سن بیست و نه سالگی بدار آویخته شد؛ این یکی در بیان آراء و افکار خویش قدرت فوق‌العاده‌ای داشت اما Doumy دومی اثر او که از تاریخ اقتباس شده از تنوع و ابتکار بی بهره است: و همانطور که خودش اعلام کرده است پیش از آنکه شاعر باشد یکنفر «جمهوریخواه میهن دوست» است و نه و تینوف که در بیست و دو سالگی مرد، مجذوب فلسفه آلمانی شده بود، همچنین باراتینسکی (۱۸۰۰ - ۴۴) که مدت‌ها کسی اورانمی شناخت شاعری بزرگ و یکی از نوادر شاعران فیلسوف مآب روسی بود. گناهی که در جوانی مرتکب شده بود چه در زندگی و چه در اخلاق او سخت مؤثر افتاد؛ بعنوان سربازی ساده به فنلاند گسیل شد (مناظر آنرا با سرودن شعر Eda ادا. وارد شعر روسی کرد) و حتی وقتیکه زندگیش با ازدواجی مناسب روشن گردید باز دست از بدبینی خود که نفوذی آلمانی و ایمانی عمیق در آن تمیز می دادند، برنداشت وی تمام فعالیت های بشری را بیهوده و تکرار روز و شب را نیز امری زاید می شمرد و مشتاق عدم بود. چه انشاء و چه فکرش سهل الفهم نبود و نمی توانست خود را شاعری توده‌ای بنامد. پولژائیف که سرنوشتش شبیه سرنوشت باراتینسکی بود منتها غم انگیز تر از او چه از الکل و بیماری از پا در افتاده بود، او هم با نعره‌های عصیان آمیز خود بر ضد مبتدلات قیام کرد ولیکن در ضمن سرودهای سربازی بشیوه ساده عامیانه سرود (مثلا در ۱۸۱۲ داووداف شاعر پارتیزان) تقلید از شعر عامیانه یا توده‌ای در آن عصر رونق داشت اما آنارکولتزوف (۴۲ - ۱۸۰۸) چیزی

جز تقلید است ، این فرد توده‌ای از همان اوان صباوت با اتفاق پدرش که تاجر حیوانات در وورونش ، بود مسافرت های طولانی از وسط استپ ها کرد و کم و بیش خود آموزی کرد ، و همو وقتیکه کمی دیرتر مورد استقبال محافل ادبی قرار گرفت بیشتر پی به خشونت اطرافیان آشنای خود برده در باره لذت و الم ، کار و سرور و عشق های روستایی نغمه‌هایی با کلمات ساده و وزن آهنگ دار ساخت .

شاعر رمانتیک روسی همانا لرمونتوف است، چه پوشکین نمیتوانست در چهار چوب رمانتیسیم محدود بماند ، هم خصایل او رمانتیک است و هم سر نوشتش . میشل ایروویچ لرمونتوف در ۱۸۱۴ در مسکو بدنیا آمد ، صباوتی محزون و بی مادر و پراز ناسازگاری داشت ، چون بسیار حساس بود از تماس با یاران شبانه روزی اعیانی و دانشگاه و مدرسه ژونکرها که سرانجام پس از تردید ما در آنجا خود را برای شغلی نظامی مہیامی ساخت ، رنج می برد و بعد نیز همچنین در زندگی پادگانیش . ولیکن بزودی به مامن شعر پناهنده گردید . مرک پوشکین روحش را پر از نفرت دردناک ساخت و در اشعار معتبر تند و تیز خود محافل اعیانی را که قاتل پوشکین می دانست ، مفتضح کرد . سرانجام مغضوب واقع شده به کوه قفقاز تبعید شد و در قلل منزوی آنجا بیش از پیش به حقارت و پستی سالون های بطرز بورك پی برد و وقتیکه بخشوده شد سالون های مذکور را خوار می شمرد . باز نفرت خود را نسبت به طبقه اشراف پنهان نمی کند ، برای خود دشمن می تراشد خلاصه باز دوئل کرده به کوه قفقاز تبعید می گردد . در جنگ هایی شرکت می کند که منظومه والریک داستان آنهاست . در پیاتیگورس به یک یار دیرین برمی خورد ، وی احمق پر مدعایی بود و آنقدر مورد نیش هزلیات لرمونتوف واقع می شود که جنگ مرد بمرد (دوئل) بین آنها درمی گیرد: لرمونتوف در سن بیست و هفت سالگی در سال ۱۸۴۱ در پای کوهساران کشته می شود .

آثار نسبتاً فراوان عمری چنین کوتاه سراسر از حزن و تلخکامی و سر خوردگیهای عهد شباب مردی افسرده و احساساتی که تحت تاثیر بیماری قرن رمانتیک قرار گرفته، حکایت می کند؛ شاعر دردمند در تمام خوانندههای خود خویشان را می یابد، چه در اشعار دوران جوانی پوشکین چه در آثار رمانتیک های فرانسوی که در نظر او برعکس نظر پوشکین خیلی رفیع جلوه می کنند چه در آثار هاینه (شاعر آلمانی. پ) و مخصوصاً چه در آثار بایرون که با نوعی وحشت، نزدیکی روحی خیلی تنگ خود را (که حتی مجال عدول از آن را بدو نمی دهد) با او کشف می کند. اشعار غنایی او حکایت از یاس و غم کاهنده اومی کند. او مثل بارانینسکی یا وینی (شاعر فرانسوی. پ.) بر ضد خدای عصیان نمی کند بلکه به انسان ها کین می ورزد که هر چیز بزرگ را استهزاء می کنند. شاعر که نذر کینه آنها و انزوای خویش است، به طبیعت می گریزد نه از برای آنکه آنرا دوست خود می شمارد، بلکه تماشای زیبایی او را از خود بیخود می کند. لرمونتوف بیش از همه از مناظر عالی قفقاز دلخوش می شد؛ محاوره ای باشکوه میان کوههای البرز و قازبک تخیل می کند و تاخت و تاز خشمناک کوه ترک را بسمت دریای خزر که امواجش جسد زیبای دختر جوانی از مردم قفقازیه را برای او بهره آورد آورده است، می سراید؛ گردنه های وحشی را که قصر تاهارا در آنجا سر بفلک افراشته است، و ملکه را که شبها برای جلب مسافران از برای شهوت و مرگ آواز می خواند، توصیف می کند. او خود را به کوهسار نشینان مغرور بیش از شهر نشینان نزدیک احساس می کند؛ و مثل آنان عطش خاموش نشدنی در دل خود نسبت به آزادی دارد. نوآموز حکایت غم های یک بچه کوهستان قفقاز است که بدست روس ها اسیر شده و در دیر تربیت یافته است؛ نخست فرار می کند ولیکن در کوهستان سرگردان می ماند؛ وقتیکه او را بحالت احتضار به خانقاه بر می گردانند باز عشق به آزادی خود را اعلام می دارد. در شیطان روح سرکشی

را شرح می‌دهد که رستگاری را در عشق ژورژین جستجو می‌کند و از عالم رؤیا های آشفته تادیری که دخترک در آن مقام گرفته او را تعقیب می‌کند . دختر ازین عشق هلاک می‌شود ولیکن فرشته‌ها مانند نمایشنامه فاوست (اثر گوته . پ.) روح او را با خود با آسمانها می‌برند . مضمون شعر مزبور که **لرمونتوف** آنرا میان سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۴۰ آغاز کرد و انشاء آنرا پنج بار عوض کرد، خیلی زیاد با آثار بایرون و گوته و یینیبی (شاعر رمانتیک فرانسه . پ.) شباهت دارد منتهی این شباهت وقتی تحت الشعاع قرار می‌گیرد که جلال توصیفات و لحن احساساتی و شدید روحی که در چنگال غم اسیر است و پی در پی در تلاش رها نیدن خویش است ولی موفق نمی‌شود، ظاهر میگردد .

قریحه ای که در سرودن شاهکار کوتاه **سرود تسار ایوان واسیلویچ** و **اپریچسنيك جوان و تاجر زبر دست کالاشنيكوف** بکار رفته بکلی با آن سایر آثار او فرق دارد . درین عصر دشوار تسار مخوف را با استفاده از لحن و عبارات بیلین ها و آنطور که سنت عامیانه تخیل می‌کند ، احیا کرد . **لرمونتوف** در **بالماسکه** نیز مانند **نوآموز و شیطان** از زندگی خودش مایه می‌گذارد ؛ ماجرای داستان فوق هیجان آور است ولیکن بازیگر اصلی آن که شبیه **چاتسکی** و **اتللو** است باشکوهی تراژیک خود را از پستی و ابتدال اشرافی که احاطه اش کرده است ، نجات می‌دهد . گرچه خیلی کوشیده که خود را در قهرمانش منعکس نسازد ولیکن ماجنبه های مختلف خصایل او را در قهرمان عصرها تمیز می‌دهیم . **لرمونتوف** زیر عنوان **بالا پنج داستان منشور گرد آورده (۱۸۴۰)** که سه داستان مهم آن **پچورین** را در مراحل مختلف نشان می‌دهد . **پچورین** مانند **Oneguine** او نه گین قهرمان پوشکین ، جوانی منفرد و بیزار است ولیکن انسر دگیش بیشتر و مثل قهرمان های بایرون خصایل مؤلف را بیشتر منعکس می‌سازد و پر از تضاد های رنگارنگ است که خودش آنرا تجزیه و تحلیل می‌کند .

گرچه آرزوهای عشق و افتخارش تحقق نیافته و از آن پس متکبر و غلبه طلب شده و قادر است به اینکه زیر کانه شیطنت کند، ولیکن با اینهمه باز می تواند رنج ببرد و غمناک باشد. همیشه ناراحت است نه می تواند خوشبختی را در عشق فلان دختر ساده لوح و مهربان کوهستان قفقاز بیابد و نه در عشق زنان محیط خودش که از وفا داری بی نصیب نیستند. چهره های فرعی از نوع دکتر و رنر کلبی و کاپیتان ماکزیم ماکزیمیچ مهربان و کوهسار نشینان، جملگی ثابت می کنند که لرمونتوف می توانست از جلدش خارج شود و مانند یک رمان نویس واقع بین چیز بنویسد. شاید اگر نمی مرد مانند پوشکین این تحول را طی می کرد. اگر پوشکین و لرمونتوف را کنار بگذاریم نثر روسی چون دیر تر از شعر ظاهر شد تقریباً هیچگونه اثر ابتکاری و بی سابقه در عصر رمانتیک بوجود نیاورده است. فلسفه شلینگ و واکنر و در، قصه های هوفمان و داستان های ژان پل در شاهزاده ولادیمیر او دو اوسکی V. odoevski که داستانهای کوتاهش مشحون از تخیلات و هزلیات مالیخولیایی است، موثر افتادند؛ اما والتر اسکات بیش از همه پیرو دارد؛ رمان های تاریخی فراوانی از زیر قلم شورشی دسامبر بستوجف که نام مستعارش مارلینسکی است، و زاگوسکین و لازه چنیکوف و یک عده دیگر بیرون می آید: هزل و ابتکار نارژنی از مردم اکرائنی در **گول گول** موثر افتاد، اما سوق دادن واقعی ادبیات روسی بصوب رئالیسم در طالع گوگول بود.

فصل پنجم

جریانهای مهم فکری

موضوع این مقال شرح اندیشه های روسی نیست ؛ ولیکن نمایانند برخی از اندیشه های مهم که درین کشور بیش از هر کشوری در ادبیات رسوخ داشته ، لازم است ، زیرا با توجه به اینکه نویسنده روسی گذشته از زیبایی ، فایده مستقیم تری را نیز مطمح نظر قرار می دهد ، پس لازم است که به اندیشه های مهم این زمان توجه کنیم .

در آغاز قرن نوزدهم باز گشت افسران جوانی که بواسطه پیروزیهای الکساندر تا به پاریس رفته و با مغرب زمین تماس گرفته بودند ، سبب بیداری و بالنتیجه شورش دسامبر ۱۸۲۵ گردید .

شکست عهدیان مزبور لزوم تدارک فکری یا باصطلاح دیگر لزوم ایجاد مکتبی را آشکار ساخت آنگاه در عهد نیکلای اول وجود دانشجوی روسی ظاهر می شود که چنانکه در زمانها می خوانیم ، تمام شب را میان سینگار و فنجان چائی نشسته در باره ماوراء طبیعی و سیاست مذاکره میکنند فلسفه از آلمان وارد روسیه شد . مردم که شلینگ را ستایش می کردند چون او را دارای اندیشه سیاسی ندیدند ، به هگل گرویدند ؛ در روسیه نیز ، چنانکه در آلمان ، عده ای افکار هگل را حامل برتائید و توجیه آنچه هست یعنی خود مختاری کردند و عده ای دیگر آنرا طایفه عقاید سوسیالیستی تصور کردند . اما روسیه آنرا با وضع تاریخی خود تطبیق کرد : در گذشته دارای توسعه مخصوصی بوده در آینده هم بنظر می رسد که سر نوشت ویژه ای داشته باشد . پس دوباره همان پرسش که بطر کبیر تصمیم به حل آن گرفته بود ، پیش آمد : آیا روسیه باید از اروپا تعلیم بگیرد و بعد از

آن سبقت جوید یا آنکه باید فقط از سنن ملی الهام بگیرد؛ روی همین مسئله بود که دو گروه طرفداران مغرب و هوا خواهان روسیه باستان که هر دو بیک نسبت به میهنشان عشق می‌ورزیدند پدید آمد.

طرفداران مغرب - در ۱۸۳۶ در مجله تلسکوپ یک نامه فلسفی منتشر شد که غوغا پیا کرد. مؤلف آن را که یکنفر اشرافی بنام چادائف (۱۸۵۷ - ۱۷۹۴) بود، دیوانه خواندند و چند سالی بهمین عنوان او را تحت مداوای طبی قرار دادند؛ عقیده او که در سایر نامه‌های فلسفی اش تشریح شده (این نامه‌ها بزبان فرانسه نوشته شده و مدت‌ها بعد بچاپ رسیده است) عبارت از آنست که عقب افتادگی فرهنگی روسیه را مولود اقتباس تمدن و مخصوصاً مذهب ییزانس می‌داند؛ و بدینجهت روسیه از پدیده‌های بزرگ مغرب زمین بدور مانده است؛ تنها راه پیشرفت آن بود که به مذهب کاتولیک رومی میگرود و همان نقشه‌هایی را که سایر ملل برای ایجاد سازمانهای خود می‌دهند، بکار می‌برد؛ اگر این پیشنهاد را بپذیرد هم خواهد توانست به آنها ملحق شود و از آنها جلوافتد و هم آنکه برای مشکلات خلیجان انگیز آنها راه حل‌های مناسبی پیدا کند.

چادائف تا ظهور سولوویف تنها کسی بود که مسئله مقایسه میان روسیه و مغرب را به قلمرو مذهب کشانده بود؛ سایر طرفداران مغرب افکار اجتماعی و سیاسی از او طلب می‌کردند. منتقد بزرگ ادبی روسیه، بلینسکی (۱۸۱۱-۴۸)، سن - سوو روسی، آدمی پرحرارت بود که نخست به جنبه ارتجاعی عقیده هگل و بعد بسرعت به جنبه ضد آن توجه یافته بود؛ با اینکه فقیر بود و سل قوایش را تحلیل می‌برد ولی باز بشدت مبارزه می‌کرد و برای امرار معاش و همچنین دفاع از آراء و عقاید خویش مقالاتی در مجلات منتشر می‌کرد. (تلسکوپ چاپ مسکو، سپس از سال ۱۸۳۹ در مجله سالنامه‌های میهن چاپ پترزبورگ و بعد هم در مجله معاصر). بعقیده او وظیفه ادبیات آن بود که از یک طرف افکار خوب مغرب را نشر دهد

(یکی از مریدان متعصب ژرژساند بود) و از طرف دیگر از معایبی که روسیه را ننگین می کند، بشدت انتقاد کند. چون دشمن سرسخت شعار هنر برای هنر بود، به پوشکین احترام می گذاشت برای آنکه وی از ایدآلیسم رمانتیک بصوب رئالیسم گراییده بود. بازرسی و نقوس هر دو از آثار **گولگول** را بمنزله شدیدترین انتقادی که از معایب روسی کرد، باشند، بحساب می آورد و لیکن وقتیکه عقاید همورادر باره ارتجاع عارفان، کشف می کند، سخت بخشم می آید. آثار **تورگینف** جوان وداستایوسکی را بعنوان نوید آثار بزرگ سبک رئالیسم می ستاید. همین اصول پس از **مرك بلینسکی** همچنان از برای انتقاد باقی می ماند. چرنیشفسکی ۱۸۲۸ - ۸۹ که برای رساله خود موضوع روابط استتیک هنر با واقعیت ر اختیار کرده بود، تنها آن اثری را زیبا می داند که نماینده امین واقعیت باشد و بدین ترتیب راه را برای اصلاحات آینده باز کرد **دو برولیو بوف** (۱۸۳۶-۶۱) که پس از چرنیشفسکی سمت منتقدی مجله **معاصر** را بعهده گرفته بود (هر دو پسر کشیش و نمایندگان ممیز توده های روشنفکرند. او نیز هنر مجرد و مطلق را جز وسیله وقت گذرانی برای جوانان احساسات نمی دانست و برای ادبیات فقط جز یک وظیفه نمی شناخت و آن تبلیغ ارشاد است. و با همین چراغ آثار تورگینف، **گونچارف** و استروسکی ر صرافی کرد. پیسارف (۶۸- ۱۸۴۱) پارا ازین حد نیز فراتر می نهد وی از افسون کم خون کننده هنر می هراسد و آرزو مند روزیست که ه دیگر ضروری نخواهد بود. اما درین «انکار هنر Nihilisme» اندیشه های سیاسی نهفته است: حکومت، چرنیشفسکی را به دو سال زندان (و در آنجا کتاب بزرگ چه باید کرد؟ را نوشت) و هفت سال به کار اجبار در معادن سیبری محکوم کرد. خود پیسارف در قلعه پطر - پولس به برد. هرزن هم مجبور شد برای توسعه آزاد اندیشه های خود راه خار در پیش گیرد.

هرزن (متولد ۱۸۱۲ و متوفی در ۱۸۷۰ در پاریس) پسر طبیعی يك خان روسی بادختری آلمانیست نخست علوم و فلسفه هگل و سن سیمون را در مسکو آموخت و آنگاه که تازه کارمند دولت شده بود دستگیر و به **ویاتکا** تبعید گردید . وقتیکه به مسکو بازگشت تحت نام مستعار خود ، **ایسکاندر** ، چند مقاله و يك نوول برضد بردگی بعنوان : زاغچه دزدو در ۱۸۴۶ ارمان : **تقصیر از کیست ؟** را نوشت درین زمان رمانتیسیم و خودپرستی را محکوم و سعادت را در عشق جستجو می کند . هرزن در ۱۸۴۷ اعازم اروپا می شود ولیکن وقتیکه می بیند که انقلاب ۱۸۴۸ هیچگونه تغییری در سازمان اجتماعی آنجا بوجود نیاورده است و هنوز افکار خرده بورژوازی در پاریس و برلن و لندن حکومت می کند ، ناامید شد . آنگاه از همان جا امید خود را در روسیه که هنوز فاقد بورژوازی بود و با انجمن های دهقانی «میر» مقداری از افکار سوسیالیستی را عمل می کرد ، متمرکز کرد : امید داشت که روسیه بامهارت از مراحلی که سیر و حرکت مغرب زمین را بطی کرده است ؛ بجهت و سرمشق جهان گردد ؛ مجله ای که هرزن در لندن تحت عنوان **ناقوس** منتشر می ساخت بطور پنهانی نه همان وارد روسیه می شد بلکه روی میز امپراطور نیز سر در می آورد ؛ کتابهایی که در آنها خاطرات و نظرات خود را تحت عنوان **گذشته و اندیشه** بهم می آمیخت و انتشارش ناسال ۱۹۱۷ ممنوع بود ، کمتر از آثار پیشین در روسیه مؤثر نبود . هرزن یکی از انقلابیون نخستین بود که ازدور راهبری اندیشه روسی را بعهد گرفته بوده است ولیکن دیگران از او جلو افتادند چنانکه **باکوزین** ، انقلابی یا **Nihiliste** نیهیلیست مشهور ، انقلاب فوری و بدون واسطه مردم را می ستود .

هواخواهان روسیه باستان - در مقابل طرفداران تمدن غربی مخالفین آنان یعنی هواخواهان روسیه باستان وجود داشتند که نباید بنا به نظریه گروه اول آنها را بامرتجعین بدون آرمان اشتباه کرد . آنها نیز

طرفدار اصلاحات و پیش از همه برافتادن بردگی بودند منتهی با این تفاوت که می گفتند این اصلاحات باید بایک طرز تفکر مطلقا روسی انجام بگیرد نه آنکه از سایر ملل پیروی کنند. بردگی يك مؤسسه نخستین روسیه قدیم نیست ؛ مگر روسیه از لحاظ داشتن انجمن های دهقانی در طرز تفکر سوسیالیستی پیشقدم نبود ؟ (آشکار است که هر دو گروه در ستایش «میر» ها یعنی انجمن های دهقانی مبتنی بر طرز تفکر سوسیالیستی شریکند) ، هسته اصلی هواداران روسیه باستان همانا بتوسط کنستانتین ایوان اسکاکوف ایوان و پتر کیراوسکی و آلکسی خومیاکوف (۶۰ - ۱۸۰۴) در مسکو که بمراتب کمتر از پایتخت جدید رنگ اروپائی پذیرفته بود ، تشکیل یافت چه لگی عمیقا وابسته به مذهب کاتولیک اند ولیکن باز شاید تحت تاثیر پرستمان ها ، معایب آنرا تمیز می دهند و با اصطلاح می خواهند جان تازه ای بکالبد کاتولیک بدهند ؛ در مثل به مذهب مزبور ایراد می کنند که چرا آنقدر به جزم و استدلال اهمیت قایل است ؛ چون کلیسای مشرق بهتر آزادی داخلی زاهدان را حفظ کرده است ، خود مختاری هم ، بنوبه خود پشتیبان آزادی حقیقی است ؛ تسار نیز با بعهده گرفتن بار سلطنت این فرصت و آسودگی را برای رعایای خویش قایل خواهد بود که هم خود را در راه امور خانوادگی و فکری صرف کنند. بهر تقدیر طرح مزبور کامل نمیشود مگر آنکه شخص تسار کامل باشد ؛ و بزحمت می توان باور داشت که چنین طرحی در روسیه عهد نیکلای اول تحقق یافته باشد . خلجان خومیاکوف در زمان جنک کریمه فزونی یافت چه با خود می اندیشید : آیا ضعف میهن من بخاطر آنست که در ایفای رسالت آسمانی خود اهمال کرده است ؟ باید خود را فرزند شایسته وطن کرد و با اصلاحات قلبی عهد پتر کبیر گسست و به سنن ملی توجه کرد ؛ بردگی را بر انداخت ، «میر» را تقویت کرد ، داد گستری و ادارات را از نو بنا نهاد. روی این جهات برنامه گروه مزبور مانند برنامه هرزن جسورانه جلوه کرد و بزودی سوء ظن دولت را متوجه خود ساخت ، دولت

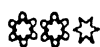
هم مجله مجموعه مسکو را که متعلق بدانها بود توقیف کرد، (سه شماره مجله مزبور در سال های ۵۱ - ۴۷ - ۱۸۴۶ منتشر گردید) و بجای آن مکتبی بنا نهاد و کلمات اساسی آنها را از برای آن جعل کرد که عبارت باشد از « ارتد کسی ، خود مختاری ، روحیه ملی » ، اما چنان آنرا از هر گونه اید آلیسم بارور خالی کردند که سرانجام بیک شعار ارتجاعی مبدل گردید . تفتیش مطبوعات شدت می گیرد و هر نویسنده ای تحت نظر است ؛ اما هرگز شکنجه ها و فشارها نتوانسته است از سیر افکار پیش گیری کند .

توده ای و مارکسیست - سرانجام بردگی ملغا گردید . اما اصلاحات سیاسی مورد نظر پس از اصلاح اجتماعی تحقق پذیرفت و عدم کفایت اصلاح اجتماعی دهقانان را در شرایط اقتصادی دشواری قرار داد . هیجان بزرگی روشنفکران را زادار کرد که « بطرف ملت بروند » تا او را از فقر و جهالت نجات بخشند ؛ مکتب بارور توده ای که مشتاق فعالیت بود جای ارتداد یا Nihilisme مخرب را گرفت اما آراء توده ای بر حسب راههایی که برگزیدند بچند دسته تقسیم شدند : آیا باید پیش از همه چنانکه لاوروف توصیه می کند ، ملت را بسوا د کرد (نامه های تاریخی) یا بر حسب نظریه باکونین آنها را بدون تامل به انقلاب خواند ، یا آنکه بنابه عقیده تکاچف بدون دخالت آنها و بضرورت حتی علی رغم آنها باید انقلاب کرد تا از آن برخوردار گردند ؟ (طبیعه مرسه نویسنده در ممالک بیگانه چیز می نوشتند) . زمانیکه عده ای از پسران دختران جوان برای تعلیم و تربیت روستاییان به روستاها رفتند و دستگیر شدند و عده ای محافل تروریستی تشکیل دادند ، جمعی هم گرد هم آمدند و شروع به آموختن تعالیم مارکس کردند ؛ پلخاف و آکسلرود و کمی بعد لنین تئوری پرداز گروه اخیر شدند . در همین حیص و بیص توسعه صنعت و سرمایه داری و ظهور طبقه کارگر که تا آنوقت وجود نداشت و در تعلیم و تربیت و تشکل پذیری از طبقه دهقانان آماده تر بود ، ساختمان اجتماعی

مملکت را تغییر داد و به سوسیالیسم صبغه تازه ای عطا کرد که بالاخره به پیروزی لنین در ۱۹۱۷ منجر گردید .

فیلسوفان مذهبی - با این همه، مسایل سیاسی و اجتماعی نتوانست اندیشه های مذهبی را در روسیه خاموش کند ؛ همین اشتغالات مذهبی بسا تمایلات کاملاً متفاوت ، پایه و اساس آثار **تولستوی** و **داستایوسکی** را تشکیل می دهد . تمایلات مذهبی مزبور با آثار کنستانتین **لئونتیف** ۹۱-۱۸۳۱ صبغه هوا داری از روسیه باستانی پذیرفت ؛ وی پیش از آنکه وارد دیر شود پیوسته در ضمن مقالات خود برای روسیه و مشرق و اسلام و یسوع خود مختاری عمومی آرزو می کرد که روسیه در رأس آن قرار داشت، در صورتیکه **سولوویف** (۱۹۰۰-۱۸۵۳) برعکس آرزو مند آن بود که روسیه با پاپ متحد گردد . اندیشه ولادیمیر سولوویف، یعنی بزرگترین فیلسوف روسی و نخستین مرد اجتماعی که بامور ماوراء طبیعی نیز توجه داشت ، نه همان در فلاسفه بلکه در شاعران (خودش هم شاعر بود) نیز نفوذ کرد : فلاسفه ای که تحت تاثیر او قرار گرفته اند عبارتند از **چستوف** ، **بردیانف** ، **لوسکی** ؛ چه او با وجود تسلط پیروزمندان مائتریالیسم بسبب اسرار را نیز برویشان گشود و بآنها آموخت که دنیای خارجی نشانه ای از حقیقت ازلی است و باید آنرا نه بوسیله استدلال بلکه بواسطه کشف و شهود و ایمان دریافت ؛ و اسیلی **روزانوف** (۱۹۱۹ - ۱۸۵۶) که آثارش گمراه کننده و باشکوه بود ، بنوبه خود مذهبی فکر می کرد . چه از افکار اسلام دوستی آغاز کرد و به تبجیل عارفانه شهوت پرستی و کینه توزی بر ضد اخلاق مسیحی پایان داد . هرژ **کوسکی** نیز رویهمرفته در صدد آن بود که افکار **سولوویف** و **روزانوف** یعنی مسیحیت و الحاد را باهم سازش دهد .

باری تمام جریان های فکری مذکور را می توانیم در آثار ادبی سده نوزدهم و بیستم و بویژه در رمانهای این دو قرن جستجو کنیم .



فصل ششم

رمان در سده نوزدهم

گرچه پوشکین و لرمونتوف هر دو رمان نویس بودند و رمان نویس با ابهتی هم بودند ولیکن خالق و آفریننده واقعی رمان روسی همانا گوتگول است .

گوتگول - نیکلا گوتگول بسال ۱۸۰۹ در سوروجینتس واقع در ایالت اکرانی بدنیآ آمد ، پدرش مفتون سنن محلی بود و بزبان اکرانی چند کمدی نوشت که پسرش بعد ها از آن استفاده کرد . پس از طفولیتی سعادت مندانه و گذراندن تحصیلات ابتدائی در ژیمناز محقرانه نژین که در آنجا به داشتن قریحه هنرپیشگی مشهور شده بود ، این جوان ایالت جنوبی با آن چهره کوچک و دماغ دراز تیز و چشمان نافذ با قلبی سرشار از جاه طلبی البته نه همان جاه طلبی ادبی بلکه سر آن داشت که تاثیر بسزایی در سر نوشت مملکت خویش داشته باشد ، در ۱۸۲۸ در پترز بورك از کشتی پیاده شد او هم مانند عده زیادی از مردم اکرانی هم شوخ وهم متفکر هم خیالاتی وهم واقع بین ، وهم دارای موهبت مشاهده و تقلید بود اما خصایل دیگری هم داشت که آنرا نمی توان نزد همه مردم اکرانی یافت و آن حالت تفکر وخشم او بود که از کمتر احساساتی بودن او حکایت می کرد . هیچگاه زن در زندگانی او وارد نشد و آثار او نیز بجز توصیف زنان پیر از توصیف جاندار زنان عاریست . هم عارف است وهم مؤمن و کمی بیشتر به مادرش نوشته بود که خدا نقشه های بزرگ برای او کشیده است . کارهای کوچک طبع بلند پرواز او را ارضاء نمیکند ؛ نخست در فکر آن بود که هنرپیشه شود ولی بعد بانوشتن غزلی به عنوان هانس کوشلگارتن که از ووس

اما همینکه نخستین مقاله انتقادی را در باره اثر خود دید انرا از بین بر
 به ممالک بیگانه فرار کرد؛ ولی هنوز به **لوبک** نرسیده بود که باز گشت
 در این هنگام پیشرفت افسانه‌های عامیانه و ادبیات محلی و مخصوصاً ته
 چیزهای خاص اکرانی او را تحریک کرده وادارش می‌کند که حکای
شب زنده داریها در دهکده‌ای نزدیک دیکانکا (۱۸۳۱-۳۲)
 بنویسد؛ بسبب همین نوشته محافل ادبی بگرمی از او پذیرایی کردند
 تحسین و دوستی **پوشکین** بدو جلب گردید و خلاصه افتخاری نصیب او
 که انتظارش را نداشت. شاید تصاویری که از مناظر اکرانی درین کت
 آورده درست نباشد و خاطرات دوران کودکیش با خاطرات قصه‌هایی که
هوفمان خوانده بود درهم آمیخته باشد، اما حیاتی که در آن جریان
 داشت سرشار بود وهزل وطنزی که در آن وجود داشت بنحو لذت بخش
 گوارایی با چیزهای عجیب و غریب ممزوج شده بود، تصوراتی که در با
بازار سوروچینتسی بما می‌داد بنحو مقاومت نکردنی طنز آمیز و م
شب سن - ژان ماتمزا بود. چند واجد کاریکاتورهای رئالیست و توصیفا
 زیبای **رمانتیک** بود که اگر از لحاظ جزئیات مشخص نبود ولی از حی
 احتوای غزل و استعاره غنی بود. **گورگول** که ازین پیشرفت بشوق آم
 بود برای زنده کردن خاطرات به اکرانی بازگشت و چیزی که از آنجا
ارمنان آورد گذشته از یک مقدار اندیشه که برای مجموعه **میرگورو**
 و سایر مجموعه هاگرد آورده بود تجدید نظری بود که در باب توه
 خود کرده بود. عناصر عجیب و غریب در **نوول وی‌ای Vii** وجود د
 ولیکن رئالیسم در حکایت سرگرم‌کننده **چگونه ایوان ایوانویچ**
ایوان نیکیفورویچ بهم زد بر تمام کتاب مسلط است و از هزل و مطا
سرشار. در **نوول مالکین ایام خوش گذشته** هزل مزبور به تالم ملو
 می‌گردد؛ از زندگی محقرانه خانواده‌ای کهن بویی خوش که از مهر با

عمیقی معطراست ، متصاعد می شود . **تاراس بولبا** گذشته قهرمانی ایالت
اکرانی را محسوم می سازد : صحایف این کتاب پر است از مضامین رمانتیک
که از لحاظ تاریخی کمتر درست است و لیکن با توصیفات خیره کننده استپ
های پر گل و اردوی **زاپوروک**ها، جاندار و پرنقش و نگار است . (زاپوروک
ها سربازان دلیری را گویند که در ایالت اکرانی عصیان کردند و کاترین
دوم محل آنها را عوض کرد . پ .)

گول پس از بازگشت از مسافرت در گذشته میهن خود یکبار
چنین توهم کرد که ذوق و قریحه تاریخ نویسی دارد پس بدون آنکه هیچگونه
معلوماتی درین باره داشته باشد شرحی به دانشگاه پترز بورك نوشت و
کرسی تاریخ آن دانشگاه را اشغال کرد . آواز شکستش طنین انداخت و
مجبور گردید باز به ادبیات باز گردد . ولی این بار همان عناصری را که
سبب پیشرفت قصه هایش شده بود ، درباره توصیف مناظر پترز بورك بکار
برد و چون پایتخت ملاحظت و زیبایش بیای اکرانی نمی رسید این بود که
رئالیزم در **مناظر نوسکی** و **یادداشتهای یکنفر دیوانه** و همان طور
در **داستان ستایش کردنی شنل** فزونی می یابد . شنل داستان حزن انگیز
و ساده يك کارمند جزء اداره است که پس از مدتها صرفه جویی و خیالات
خوش يك شنل تازه می خرد و تصادفاً همانشب دزد آنرا می برد . گرچه **پاپان**
داستان اندکی غیر مترقب و عجیب و غریب بنظر می رسد ولیکن این نقص در
قبال صحایفی که در باره زندگی روزانه این کارمند مستمند پیر می نویسد ،
صحایفی که داستایوسکی پس از خواندن آن گفته است که تمام رمانهای
روسی از **شنل گول** استخراج شده است ، بسیار کم اهمیت است . **داستایوسکی**
در میان سخنان تائر انگیز کارمند پیر نشانه ای از رحم و شفقت تمیز می دهد
و آن موقعی است که اطرافیان او **اکاکی اکاکی** بد بخت را استهزاء
می کنند ولی او ناگهان بخاطرش خطور می کند که : « این مرد برادر
من است . »

قدرت مشاهده و شوخ طبعی گوگول بعلاوه هیجانانی که در مکالمه‌ها بکار می‌برد ، موفقیت او را در تأثیر تضمین می‌کرد ؛ اما پیشرفت بازرسی (که در باره آن در فصل آینده سخن خواهیم گفت) او را در يك مضيقه دشواری گذاشت ؛ چه در برابر خشم و نفرت مرتجعین و چه در برابر شور و هیجان تحسین آمیز لیبرال ها ، در کمال درستی ایستاد ولی بی‌هوده ؛ چه او بهیچوجه نمی‌خواست از سازمانهای مملکتش انتقاد کند . برای آنکه از قیل و قالی که در اطراف نمایشنامه اش برخاسته بود برکنار باشد و در ضمن در آرامش بکار خود سرگرم شود و همچنین تحت تاثیر همان انگیزه‌ای که او را سوار کشتی لو بک کرده بود ، و از آن پس همواره با او بود ، گوگول در ۱۸۳۶ روسیه را ترك کرد و تا سال ۱۸۴۸ میان آلمان و فرانسه که از آزادی الحاد آمیز آن متنفر بود ، و ایتالیا که از آفتاب و آتمسفر مذهبی شهر رومش خوشش می‌آمد ، سرگردان بود و رفیق راهش همانا اثری بود که در واقع بزرگترین اثر او محسوب بود و در ۱۸۳۵ آنرا شروع کرده و نامش را نفوس مرده (این کتاب بفارسی ترجمه شده . پ .) گذارده بود و بقول خودش تارینخچه آن سرگذشت نفس خودش است . اولین قسمت این کتاب در ۱۸۴۲ بعنوان ماجراهای چیچیکوف یا نفوس مرده ، منتشر گردید مضمون آن که از جانب پوشکین بدو تلقین شده بود ، مبتنی بر يك امر متنوع و حقیقی بود . بکنفرش یاد بفر خریدن « نفوس مرده » می‌افتد یعنی سرف‌هایی که بعد از آخرین سرشماری مرده‌اند ، و مالکینشان مثل سابق مالیات آنها را می‌پردازند ؛ آشکار است که اینان از واگذارن قباله املاک خود بدو درازاء قیمتی ناچیز شادمان میشدند و او می‌توانست بدینوسیله مقداری را که بدان محتاج بود از بانك قرض کند ؛ برای همین منظور سوار بر یچکای خود که بزودی جنبه افسانه‌ای پیدا کرد ، شد و عازم روستاها گردید . چیچیکوف مردی شسته و رفته ، خپله ، پراشته‌ها و خوش‌خلق بود ، هم می‌توانست از يك کلمه ساده فلان دهقانی بخندد و هم آنکه بسهولت

وارد سالون فلان حاکم شود، مثل این بود که برای مورد اطمینان واقع شدن آفریده شده بود هیچکس به همکاران پیش از او نمی‌اندیشید و خواننده همان در آخر کتاب به اخلاقیات مشکوک آنها پی می‌برد؛ اما آیا رویه‌رفته از کارمندان شهرستان‌های کوچک یا از مالکین روستا نشین که معامله نامشروع خود را با آنها تمام می‌کند، نانجیب تر و بی‌شرافت تر است؟ خیر. لایحه نمایشگاهی فراموش نشدنی از تصاویر مختلف پیش چشم ما باز می‌شود: نجیب تنبل که به احساساتی بودن تظاهر می‌کند، همسایه خشن که به شدت از منافع خود دفاع می‌کند، پیره‌زن تنگ‌نظر و درعین حال مکار، و لخرچی که هم در قمار کلاه می‌گذارد و هم شمشیر می‌کشد، خسیس کثیف و تاثیر انگیز. مباشر زرنک ما بر حسب روحیات افراد لحن گفتارش را عوض می‌کند و طعم محاورات هر آن تجدید می‌شود؛ اما هیچکدام تحت تاثیر انگیزه شرافت یا نجابت قرار نگرفت و پیشنهاد‌های پر منفعت ولی مشکوک او را رد نکرد، همگی در باطلاق مادیات فرو رفته اند باری تمام این زندگان جزء نفوس مرده اند.

سمبولیسم یا تمثیل مزبور در آن وقت که گوگول کتابش را می‌نوشت و این نامه را برای پوشکین فرستاد بخاطر او خطور نکرد» کتاب سرگرم کننده‌ای از آب در خواهد آمد!» اما پوشکین پس از آنکه فصول نخستین آنرا به پایان برد فریاد کرد: «خدای من چقدر حال روسیه مازار است!» چه لیبرال‌ها چه محافظه‌کاران جملگی مانند همان روزها که بازرس انتشار یافته بود، در اینکه تاریخچه سرخوش مزبور حاوی تصویر زنده‌ای از اوضاع حزن انگیز روسیه بوده است، متفق بودند. پس چگونه می‌توان فرض کرد که نویسنده کتابی که آنهمه به شدت از بردگی انتقاد می‌کند، طرفدار آن باشد و جز برای تمیز بازیگران و استهزاء حالات آنها فکری نکرده و همان قدرت مشاهده و قریحه‌ای که در تقلید مسخره آمیز اشیاء و اشخاص داشته جملگی بر خلاف میل او معنا و جهت بی‌کتابش داده

که خود پیش بینی نکرده بوده است؟ سوء تفاهم مزبور یکی از علل
 فاجعه ایست که روح **گورگول** را متزلزل خواهد کرد، زیرا **گورگول** در
 همین مرحله در نخستین کارهای رئالیستی خود شروع می کند به اینکه درون
 خود را شرح دهد و ایمانش را نسبت به روسیه و آینده آن که مثل اسب تک
 تازی چهار نعل از جلوی اروپای مبهوت خواهد گذشت، بیان دارد. ستایش
گورگول نسبت به آینده دور دست روسیه در روزگار تبعیدش که به دلخواه
 خودش انجام گرفته بوده است، فزونی یافت؛ او را متهم کرده بودند که
 وطنش را بدنام کرده بوده است اما اگر قسمت نخست منظومه اش توصیف
جهنم بود قسمت برزخ هست که **چیچیکوف** در آنجا تطهیر می شود و
 قسمت **بهشت** هم هست که مواهب باشکوه مردم روسیه را بجهانیان اعلام
 می کند اما اگر **گورگول** در ادراک مبتذلات و معایب چیره است، در توصیف
 خصال تقوی عاجز است؛ خودش هم بدین نکته پی برد و خشمناک شد
 میان سال های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۵ دومین قسمت **نفوس مرده** را نوشت ولی
 باز آنرا پاره کرد و از نوشتن شروع کرد (در چند فصلی که از چرکنویس آر
 حفظ شده، بهترین صحایف همان است که از اوضاع انتقاد می کند)
 بدون آنکه علت این ناتوانی را در قریحه خود جستجو کند، آنرا معلوا
 ناشایستگی روح خودش می شمارد: خود را ناقص تر از آن می داند که
 بتواند موجودات کامل بیافریند. چون خود را در انجام دادن رسالتی که
 خدا در باره ارشاد ملتش بسو تعویض کرده بود، عاجز دید، بوحش
 افتاد و خود را نیازمند اعتراف صریح به گناهان خود دید و نالان تقاضا
 کمک کرد. در ۱۸۴۶ کتاب **منتخبات نامه های من با دوستانم** منتشر
 گردید و چون افکار و عقاید واقعی او را شامل بوده غوغایی برپا ساخت
گورگول محافظه کار و زاهد مآب از آب درآمده و بالجن پیامبران
 از روسیه استدعا می کند که نخست خود را تهنیب کند و بعد او را هم در
 راه مساعدت فرماید. پس از آنکه بامید جستن الهامی نو به سر زد.

هتدس مسافرت می کند و بیش از پیش بطور درناکی از « بیحاصلی قلبش » آگاه می شود، دوباره به روسیه بازمی گردد تا بهترش ببیند و توصیف کند. وقتیکه به مسکو رسید کشیشی باتدکر پوچ بودن جاه طلبی های ادبی بدو، اضطرابش را بمنتهی درجه رسانید پس میل به هنر بامیل به ریاضت و تقوی در نهاد او به نزاع برخاستند؛ در ۱۲ فوریه سال ۱۸۵۲ تمام اوراق قسمت دوم نفوس مرده را سوزاند و چون قوایش بر اثر روزه و ریاضت تحلیل رفته بود، چند روزی پس از آن درگذشت.

از گوگول تا داستایوسکی - نفوس مرده مدتها شامل خطوط ممیزه رمان روسی بود: پیش از همه رئالیست و کوشش آن در راه توصیف افراد و محیط زندگانیشان بود و روی همین اصل خواه ناخواه (چنانکه در مورد گوگول چنین است) بیطرفی رمان نویس نقض شد یا آنکه بهر تقدیر ظاهرا بهنگام انتقاد از اوضاع اجتماعی یا سیاسی از جانبی مجبور به دفاع گردید. دیگر اثری نبود که « تمایل » به حزب یا دسته ای در آن خوانده نشود.

اگر کتابی سراغ داشته باشیم که در آن از افکار دسته ای پشتیبانی نشده باشد همانا کتاب سرژ آکساکوف (۱۸۵۹ - ۱۷۹۱) است که تمایل به محافظه کاری یعنی احترام تاثر انگیز نسبت بگذشته در آن یافت می شود این مرد بلند همت که دوست گوگول و پدر دو نفر از اسلاو دوستان بود در روزگار پیری نویسنده شده بود تا **خاطرات یکنفر صیاد و خاطرات یکنفر شکارچی** را نقل کند و بعد هم تمام مواهب و قرایح خود را در دقت و نکته سنجی، صرف توصیف انسان ها کرد و کتاب های **سرگذشت خانواده و سالیهای صباوت نوه باگروف** را که جمالگی شیوا و بسادگی از محیط خانوادگی او حکایت می کنند، نوشت. **گوونچاروف و تورگنوف** نیز هر دو مردانی آرام و بی آزار بودند اما چول هنرمند و در برجسته کردن دیده های خود ماهر بودند، این بود که چنان انقلابی در اذهان بوجود آوردند

که خود انتظار آنرا نداشتند. گونچاروف در ۱۸۱۲ در سیمپرسک بدنیا آمد؛ در یکی ازین ملکهای ثروتمند سکرآور که در آثار خویش توصیف کرده و مسئله غذا از مهمترین مسائل آن روزهای شبیه روزهای ماست بزرگ شد و از آن پس پیوسته از نعمت آسایش برخوردار بود. در تمام دوران کارمندی خود که با شغل تفتیش مطبوعات پ پایان رسید، جز یک بار حادثه مهمی برای او پیش نیامد و آن حادثه شرکت او بود در سفر طولانی فرسات پالاس در افریقا و آسیا که پس از بازگشت شرح آنرا همچون ناظری سطحی و شوخ طبع بازگفت؛ در ۱۸۹۱ هنگامیکه هنوز ازدواج نکرده بود، درگذشت؛ نسبت به سیاست و مذهب بی اعتنا بود و با اینکه بزرگترین حادثه عصر یعنی الغاء بردگی در حیات او انجام یافت بهیچوجه در او مؤثر نیفتاد، فقط به ادبیات عشق می ورزید و بهترین ساعات عمرش نیز آن ساعتی بود که برای پرداخت انشاء سه رمان معروف خود کار می کرد: تاریخ معمولی (۱۸۴۷)، ابلوموف (۱۸۵۹)، سیلگامه (۱۸۶۹) چیزی که درین رمانها بچشم می خورد مشاهدات اوست در بساره اخلاقیات خود و اطرافیان که روز و روز درازدیاد آن کوشیده بود. تاریخ معمولی، داستان جوانکی است که مانند قهرمانان بالزاک (و بی گمان درینجا شرح حال خود نویسنده است) به آرزوی کسب جاه و افتخار ادبی و یک عشق بزرگ به پایتخت می آید ولی پس از شکست های پشت سر هم سر انجام بنخود می آید و خود را آنطور که هست مورد واری قرار می دهد: یک بی لیاقت خود خواه. برخی از مطالب این رمان یعنی حالات آدوئف قهرمان آن از برای ابلوموف تکرار شده است، ولیکن این یکی جوانمرد ترازاولی و سهمش از مواهب واقعی بیشتر از او است؛ ابلوموف خواسته است از افسون قلمرو خانوادگی جدا شود، تحصیل و فعالیت کند، ولیکن اهمال و بیحسی بر او فائق می شود؛ وقتیکه روی راحتی خود نشسته است تمام طول روز در باره کاری که در آینده انجام خواهد داد، خیال می بافت

دوستی با پشتکار و زنی دلیر در نجات او می‌کوشند ولیکن ابلوموف از ادامه طریقی که بهروزی او را در بردارد عاجز می‌ماند و عاقبت در همان خمودی و بیحالی خود نابود می‌گردد. گونچاروف درین رمان تا سرحد آفریدن نمونه عالی رمان روسی پیش رفت و مشهورترین تیپ یا قهرمان نمونه رمان روسی را بوجود آورد که از لحاظ افشای نقص بزرگ ملی یا سستی و بیحالی شرقی که زایل کننده هرگونه جهش شریف است، بی‌همتاست. روس‌ها برای بیان نقص مزبور همان کلمه ایرابکار می‌برند که ابلوموف خودش در کتاب مذکور برای آن جعل کرده است: « ابلوموچینا ». در رمان سیولنگاه اطناب جریان‌های داستان مثل دورمان سابق الذکر بواسطه تجزیه و تحلیل‌های روانی جبران نشده است. گونچاروف در جاندار کردن قهرمانانی که خودش در آنها منعکس نمیشد، ناتوان بود. تفوق تورگنف بر او نیز در همین نکته است.

در روح تورگنف هم مانند روح گونچاروف يك ابلوموف وجود دارد یا بقول آلفونس دوده (نویسنده فرانسوی وهم انجمن تورگنف در پاریس. پ.) « تورگنف یعنی روحی زنانه در جسمی غول پیکر » اما نزد او هم وقتیکه غرض، آفریدن اثری هنری بود تنبلی و بیحالی تحت الشعاع قرار می‌گرفت.

وی در ۱۸۱۸ در خانواده‌ای که اصلاً تاتار بود، از پدری ناتوان و مادری تندخو که خشونتش باغلامان، وحشت از بردگی رادر روح تورگنف وارد ساخت، بدنیا آمد. در ملک ثروتمند سپاسکونده تربیت شده و از همان اوان کودکی به شعر و طبیعت عشق ورزیده بود، نخست در روسیه سپس در برلین به تحصیل فلسفه پرداخت و در جوانی به عقیده لیبرال دل بست. وقتیکه به پترزبورگ بازگشت با محافل ادبی آمد و شد می‌کرد. شعر می‌ساخت، نمایشنامه‌های کوتاه می‌نوشت و در ۱۸۴۷ رمان خور و کالینبیچ: قسمت نخست از حکایات یکنفر شکارچی را نوشت، وقتیکه

پولین و یاردو (آوازه خوان مشهور فرانسوی پ) خواهر مالیبران را که از سفر بازگشته بود، شناخت، سخت بدو دل باخت ولیکن عشقش با جبار مبدل به دوستی گشت؛ از آن پس مرد مجرد مزبور که تا آنوقت منزوی می زیست، با خانواده و یارود زیست که آنرا با خانواده خود فرق نمی گذاشت؛ گرچه در معیت او اروپا را زیر پا گذاشت ولیکن تابستانها به موطن خود سپاسکوئه می رفت. تا آنکه در ۱۸۶۴ در ایالت باد و در ۱۸۷۱ در پاریس با او در یکجا مستقر گردید. در پاریس بود که با برادران **گونگور** (نویسندگان ناتورالیست فرانسوی و مؤسسان اکادمی گونگور در آنت سرزمین. پ.) و **موپاسان** و **دوده** و ژرژساند و مخصوصا **فلور** آشنا شد و محفلی ادبی با اتفاق هم در رستوران **هاینی** تشکیل دادند؛ و چون خوش سخن بود توانست با زحمات فراوان روسیه و ادبیات آنرا به پاریس شناساند و مورد محبت آن قرار دهد. با این وصف از اینکه از میهنش جدا شده و در میان او و نسل جوان روسیه سوء تفاهماتی رخ داده است، زیاده رنج می برد. سرانجام پس از ماهها تحمل رنج بیماری که در طی آن نسبت به هنر وفادار بود، چشم از جهان برگرفت و **مرك** اوزمانی در **نوگیوال** اتفاق افتاد که سرگرم نوشتن منظومه های منشور بود.

تورگنوف پس از درك موفقیت بزرگ حکایت **یک نفر شکارچی** در ۱۸۵۲ دیگر رمان نویس شده بود. تشریح وضع روستایی که در آن زمان در تمام اروپا رونق داشت (خورو کالینبیچ یکسال پس از **مرداب شیطان** اثر ژرژساند منتشر شده بود) از **گوستول** باینطرف مورد علاقه مردم روسیه بود؛ ولادیمیر **دال** برای کسب موفقیت درین نوع ادبی از آشنایی که نسبت به زبان عامیانه داشت، استفاده کرده بود، **گریگور یویچ** (۱۸۲۲-۹۹) در ۱۸۴۶ **دهکده** و در ۱۸۴۷ رمان **انتوان بد اقبال** و پس از آن **صیادان و مهاجران** را منتشر کرده بود که **بلینسکی** بدون توجه به جنبه

های احساساتی و قرار دادی آن ، باشور و هیجانی زیاد توصیفات او را درباره آداب و رسوم دهقانی بسیار ستوده بود. هیچ کتاب روستایی نیست، چه در روسیه و چه در سایر ممالک، که شعر و سادگی حکایات یکنفر شکارچی را دارا باشد. شکارچی مزبور که خود تورگنوف است از کوی و برزن روستایی می گذرد؛ با دهقانان ملاقات می کند؛ در بازارشان حاضر می شود در مراسم تدفین شرکت می جوید، و پناهگاهی در يك خانه اربابی یا با اصطلاح روسی ایزبا Izba تقاضا می کند- خلاصه تمام زندگی روستایی روسی با انضمام مؤثر ترین رساله ضد بردگی که در پرده شرح داده شده، بیش چشم ما به تماشا گذارده می شود. بزرگترین عنوان افتخاری برای تورگنوف آن بود که اثر نوشته خود را در اذهان عامه و حتی شخص امپراطور ارزیابی کند؛ با این وجود آغاز مشاجره نکرده و معایب دهقان روسی را نیز پنهان نساخته بود بلکه، چنانکه واقعیت داشت، هوش و کیاست و غنای حیات درونی و سبعمیت بردگی او را تشریح کرده بود؛ نه اینکه خوانینی که آنها را به شلاق می بستند، عروس یا داماد می کردند و بداندخواه خود نفی بلد می کردند؛ پست و نابکار باشند، بلکه بردگی که شرط قدیمی آسودگیشان بود معنای برادری بشری را در آنها معدوم ساخته بوده است. تورگنوف این ذوق را داشت که با چند جمله نمونه های فراموش نشدنی از خان یا دهقان بسازد و بزبان ویژه آنها سخن بگوید؛ داستان سابق الذکر که گاهی جنبه فکاهی دارد ولی اغلب حزن انگیز است در میان انبوهی از توصیفات که نماینده قدرت تجسم یکنفر شاعر و معرفت موشکافانه گیاهی و جانوری یکنفر شکارچی است، محصور است: گرمای سنگین گیاهان جنگلی، صبحگاه مه آلود پاییزی، شکوه و جلال طلوع و غروب آفتاب در نشیب و فرازهای زیبای دشت، و شبهای پرستاره ناحیه پره بترین که موجب تشویش بچه اسب بانها می شود که مبادا شیاطین گرداگردشان بتفرج سرگرم باشند. پس از نوول به زمانهای بزرگ سرگرم شد رودین که در ۱۸۵۶ انتشار

یافت همان‌ها ملت روسی است که با آن‌دک تغییر و تفصیلی در یکی از حکایات ظاهر شده بود، و بعد از آن نیز تقریباً با جلوه‌های گوناگون در تمام‌رمان‌های او بچشم خواهد خورد: رودین مردیست با درایت، نیک‌نفس، اما بی‌اراده و ناتوان در عمل و در عواطف حقیقی؛ در مقابل، دختران آثار تورگنوف که در توصیف‌شان تواناست، یا محبت محض‌اند، یا انرژی‌مطلق. و وقتیکه عشق کسی را پذیرفتند بهیچوجه از موانع نمی‌هراسند مضمون دیگری که درین نخستین رمان آمده و بعد‌ها نیز بکرات در رمان‌های تورگنوف بچشم خواهد خورد همانا تقابل یا تضاد میان دونسل است: پدرانی که در روستای خود مطابق رسوم و آداب پیشینیان زندگی می‌کنند و ایدال بزرگی ندارند و پسرانی که از محیط روستایی جدا شده و به تعلیم و تربیت اروپایی خو گرفته‌اند و به گفتن سخنان منحصراً زیبا و داشتن افکار عالی دلخوشند. لانه خوانین (۱۸۵۹) ماجرای حزن‌انگیز عشقی است که در زمینه‌ای کهنه ولی دلچسب شرح داده شده، در رمان بسوی فردا (۱۸۶۰) تورگنوف ب جستجوی مردی کاری بود که به‌غزش‌خطور کرده بود و برای دوران جدیدی که طلایه‌اش آشکار شده بود، لازم بود، (الغاء بردگی نزدیک بود)؛ اما آنکه را می‌جست نه در خصوصیات یک‌کنفر هنرمند جذاب و ظریف و نه در فلان روشنفکر مجزون یافت، بلکه تمام آن‌خصایل را در یک جوان بلغاری بنام انصاروف که جسماً ناتوان اما روحاً تواناست و همش را وقف نجات وطنش می‌کند ولی پیش از آنکه وظیفه‌اش را ایفاء کند، می‌میرد، می‌یابد؛ و هموست که مورد عشق هلن بر حرارت که در محیطی پراز خود خواهی دست و پا می‌زند، قرار می‌گیرد. آیا واقعا یافتن مردی جسور و نیرومند در روسیه ممکن نبود؟ تورگنوف در رمان پدران و پسران به عدم رضایت نسل جوان پاسخ داد (۱۸۶۱) اما در اینجا نیز مثل همه‌جا از جانبداری یکی از دو طرف خود داری کرد؛ درین رمان پدران خانواده اشرافی در چگونگی عواطف و آداب و رسوم و همچنین در

ذوق و سلیقه خود نسبت به زیبایی بیش از اندازه مو شکافی می کنند در صورتیکه پدران خانواده های پایین تر پای بند سنت عمیق اخلاقی و مذهبی روسیه باستان اند ؛ از طرف بچه ها باز بیک ضعیف بنام آرگاد برمی خوریم که نیک نفس است و پس از بیدار شدن از رؤیای عهد شباب همان شغل پدر را ادامه می دهد ؛ اما بازاروف نیهیلیست ، از قماش دیگری بود : بیچیا ، آشتی ناپذیر ، پیوندش را با گذشته بریده چه در عشق و چه در فلسفه ماتریالیست و خلاصه همه چیز را تابع تجربه علمی خیال می کند ؛ منکر هنر و شعر است و می توان حدس زد که در سیاست هم طرفدار انقلابی کامل است . اما ، هرچند که توان داشته باشد ، سر انجام مقهور زندگی می شود و غم عشق می چشد و بعد هم بعلت یک بیماری سخت عفونی ازین جهان می رود . رمان مثل بمب صدا کرد و جوانان روشنفکر در باره بدبینی پایان آن نویسنده را سرزنش کردند و بنا را بر متهمش ساختند که برضد بازاروف قلم فرسایی کرده است . حقیقت این است که انس به گذشته ، فکر به آینده و هراس از حال همانطور که درین رمان بهم آمیخته در روح او نیز بهم آمیخته بود ؛ رمان مزبور در همان حالیکه سندی از دوره ایست ، یک اثر هنری نیز است که واجد عینیت کلاسیک است . تورگنوف که دید کسی او را درک نمی کند ، در رمان واهی (۱۸۶۷) که توصیفی عالی و موجز و گویا از محله روسها در شهر باد باهمه گفت و شنیده های بی فایده و جاویدان آنست ، سخت به مرجمین و آزادیخواهان ، اسلاو دوستان و مغرب خواهان پدر و پسر تاخته است . تمام این ماجراها واهی است ، مانند چیز های مربوط به روسیه و بی گمان مثل همه چیز زندگی . با این وجود اندرزی پایان ماجرا را روشن می سازد : باید در محلی که میتوان مفید بود ، خاموش کار کرد .

زمین های دست نخورده (۱۸۷۶) نیز بهمان نتیجه می رسد اما

سخت تر از آنست و حکایت از بی اطلاعی مؤلف خود می کند نسبت به نسل

تورگنف هرگز از نوشتن داستان های کوتاه که بهترین قالب برای بیان اوصاف هنر و سبك او بود ، غافل نمی نشست . در ۱۸۷۳ باز آثار متبیر که زنده را به حکایات یکنفر شکارچی پیوست ، سپس آثار کوچکی بوجود آورد مانند منظومه های منشور که در چند کلمه فلسفه ازاشتباه در آمده او را بدین قسم بیان می دارد : انسان ها بیهوده فعالیت می کنند ، طبیعت بی اعتناء جادوازه به آنها می نگرد . وقتیکه انسان بی به پوچی و بیجاصلی آرزوهایش برد جزیک راه برایش باقی نمی ماند یا باید متواضعانه بیک وظیفه مفید سرگرم شود ، یا آنکه در صفای دیار هنر معتکف گردد .

معاصران او مبارزه را به آرامش هنری که مخصوص پوشکین و تورگنف بود ، ترجیح دادند و برای خود روشی انتخاب کردند و مردم هم که اغلب از عینیت تورگنف در حیرت می شدند ، بدون زحمت آنها را بدو دسته مهم یعنی گروه پیشرو و گروه مرتجع یا پس رو تقسیم کردند . پس از الغاء بردگی آزادیخواهان باز برای ابراز نارضایتی و مضامین و بهانه های بسیار داشتند : فلاکت دهقانان ، فساد عمال دولتی و کارمندان ادارات ، فقدان اصلاحات سیاسی ، جنگی مصالح خوبی بود برای « متهم کنندگان » که از آن جمله است سالتیکوف (۱۸۲۶-۸۹) که ابتدا تحت نام مستعار شچدرین چیز می نوشت . وی خان بود و بجز چند سالی که مغضوب بود و در ویاتکا زیست تا سال ۱۸۶۸ در شغل های خوب اداری کار می کرد اما درین سال استعفاء کرد تا با اتفاق نکرانوف سالنامه های میهن را اداره کند ، از ویاتکا چند طرح شهرستانی را بارمغان آورد که پیش از هجویات منشور و سرگذشت های معصوم و تاریچه یک شهر و گلوولیف ها (۱۸۸۰) و این آقایان تاشکندی و یادداشت یکنفر شهرستانی و آقایان و خانمها پومپادور هستند و غیره انتشار یافت . هجویات او را در شدت و

زندگی با هجویات سوايفت Swift (منتقد نامدار انگلیسی در سده هژدهم . پ .) مقایسه کرده اند ، وی درین هجویات بسروقت تمام طبقات رفته و جز طبقه دهقان هیچکدام مشمول گذشت او نگشته است در زمان **خانواده گلوولیف** به تصویر يك خانواده اشرافی برمی خوریم که رذالت و تنبلی میراث آبا اجدادی آنهاست و با الغاء بردگی ضرب ای کشنده بر آنها وارد آمده است ؛ در همین زمان باز به توصیف گیرای چهره يك پیره زن شیطان خسیس بر می خوریم که در تمام عمر بهر خـانواده خود بوده است اما بدین معنی که ثروت فرزندان خود را حراست میکرد بدون آنکه بخود آنها توجه داشته باشد ، مشغوم تر ازین قیافه ، چهره ای **یودوشکا** ، فرزند کوچک او ، جوان ریاکار منحطی است که انقراض خانواده را جلومی اندازد ، زمان های **سالتیکوف** گذشته از قهرمانان غیر همساز خود که بهیچ صراطی مستقیم نمی شوند ، واجد نمونه های متعددی از مردان است که برعکس گروه پیشین خوب توانسته اند خود را با شرایط جدید وفق دهند و از آن بهره مند گردند ؛ مثلاً کارمندان رتبه های بزرگ و کوچک خیلی بسهولت می توانند از تسهیلات جمع آوری ثروت بهره مند شوند مخصوصاً در شهر های دور دست که بمنزله مستعمراتست و بومیان آنجا در اختیارشان گذارده شده اند (این آقایان تاشکنند) ؛ وقتیکه فلان کارمند جاه طلب بی عاطفه توفیق درخشانی بچنگ آورد یا يك **پومپادور** (اشاره به مشوقه لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه که بانفوذ خود در دربار رتق و فتق امور مملکت را در دست خود گرفته بود . پ .) از کار درمی آید یا استاندار فلان استان یا آنکه وزیر بی وجدان و بی تدبیر می گردد . آیا تمام روسیه عبارت از همان سرزمین حاصلخیز تاشکنند نیست که « کوسفندانش در هر فصلی آماده پشم دادن اند ؟ » **تاریخ يك شهر** یعنی شهر گلوپوف (همان تاریخ روسیه است با این تفاوت که تساران درینجا بصورت استانداران درآمده اند) که ملتش بهمه چیز رضا می دهد . مسئله کنایات و ابهام و خشونت زبان **سالتیکوف**

درک آثار او را برای روسهای امروزه دشوار کرده است چه هرگز با از دایره توصیفات عصر خود قدمی فراتر نگذاشته و روی همین اصل بیش از آثار سایر نویسندگان هم عصر خود از رونق افتاده ولی با این وجود ارزش تاریخی آثار مزبور بی نظیر است. آثار رشتنی کوف هم پر است از کنایات واستعارات: پودلیپوتسی ها (۱۸۶۳) حاوی توصیفات از آداب و رسوم سخت و شدید دهقانی در ناحیه کاماست ولیکن هدفش بیان فلاکت مادی و اخلاقی تمام سرزمین روسیه است. چه باید کرد؟ اثر چرنیشفسکی (۱۸۶۴) که در عصر خود توفیق عظیمی احراز کرده بوده است، درین زمان ساختگی جلوه می دهد، برای آنکه در آن، دو دانشجو را توصیف می کند که عاشق شیدای فداکاری هستند و یک خان، شبیه خان های تولاستوی را، البته پیش از تولاستوی، توصیف می کند که شغل اربابه چی و بارکشی و لگا را برای خویشتن انتخاب کرده است.

نویسندگان محافظه کار هم در توصیفات رئالیستی پای کمی از نویسندگان سابق الذکر ندارند ولیکن از واقعیت، نتایج متفاوت می گیرند. پیژمسکی (۱۸۸۱ - ۱۸۲۰) بارمان هزار تفر خود هم تصدیق راست ها را جلب کرده بود وهم تایید چپ ها را؛ و آن سرگذشت ماجراجویی است که در نداشتن وجدان و اخلاق جلوتر از چیچیکوف بود، اما انتشار در یای متلاطم که وضع مشوش و دگرگون روسیه را پس از الغاء بردگی نمایان می سازد، نویسنده را، بی گمان، در ردیف مرتجعین قرار داد.

قریحه عالی لسکوف (۱۸۳۱ - ۹۵) مدت ها بسبب تمایلاتش ناشناخته ماند؛ گرچه گورکی خیلی بدو احترام می کرد. چون فقیر بود و نتوانسته بود تحصیل کند، لاجرم برای امرار معاش در تجارت وارد شد و در شهر های روسیه به سیاحت سرگرم گردید. در ۱۸۶۲ مقاله ای برضد دانشجویان انقلابی نوشت که یا توجه به رمان های بی نتیجه و تاجاقو که بیشتر نوشته و در طی آن به سوسیالیسم تاخته و کنایات ناروای شخصی ابراز داشته بود

کینه آنها را بطرف خود جلب کرد. خوشبختانه نوشته‌های رزمجویانه مزبور تمام آثار لسکوف را تشکیل نمی‌دهد. مثلاً در اهل کلیسا (۱۸۷۲) توصیفی از محیط کلیسایی که در ادبیات روسی سابقه نداشت بدست می‌دهد که در طی آن چهره‌های شریف کشیشان و استهزاء عمدی برخی از کشیشان روسی بچشم می‌خورد. قهرمان کتاب، تو برو زوف، که صاحب روحی ملتهب از ایمان و شفقت است، هم برضد خصومت روشنفکران و هم برضد تنگ نظری ریسان خودش بمبارزه برمی‌خیزد ولی عاقبت مغلوب می‌شود. لسکوف در آثار دیگر خود محیط‌هایی را زنده می‌کند که خودش از نزدیک دیده بوده است؛ مثلاً توصیف بازرگانان در رمان خانم‌ها کبت از اهل ناحیه هتسنسک و توصیف مؤمنان پیر در فرشته‌مهور. هنرمندی‌های فراوانی درین داستان‌های کوچک که انشاء آن دقیقاً حکاکی شده است وجود دارد.

ملنیکوف - (۱۸۱۹-۸۳) که نام مستعارش پچرسکی است از لحاظ مضامین آثارش نزدیک لسکوف است ولیکن خصوصیات شخصی و شیوه نویسنده گیش به پای او نمی‌رسد. وقتیکه در پرم و نیژنی - نوگورود پیر بود، مجذوب آداب و رسوم محلی مخصوصاً آداب و رسوم مومنان متعدد و پیر آن طرف ولگا شده بود؛ ولی او را متهم کردند که از اطمینان آنها سوء استفاده کرد تا برضد آنها برای موسسه ای که خود بخاطر آن از تدریس دست کشیده بود، حربه ای چند تدارک بیند. با این همه دو رمان مفصل در باره آنها نوشت: **در جنگل‌ها (۱۸۷۲)** و **در کوه‌ها (۱۸۷۵-۸۰)** و در طی آن عادات و رسومشان را که همچنان از عهد انشقاق مذهبی عهد رنسانس دست نخورده حفظ شده یازندگی در روستا و در دیرهای آنها را که در قلب جنگل پنهان است یا اشکال عارفانه ای که در ایمان برخی از ایشان پیدا می‌شود یا اوصاف نجابت و عشق بکار آنها و همچنین کوتاه فکری و خشکی فوق‌العاده انضباط خانوادگی آنها را تشریح کرده است.

توصیفات رنگارنگ مذکور آن گیرایی را که باید داشته باشد تا مهیج و جذاب جلوه کند ، فاقد است .

داستایوسکی - محافظه کاران داستایوسکی را یکی از خودشمرده اند؛ اعترافات دینی او، به افکار آنان شبیه است اما نبوغش علی رغم خود او ، مواع را در نوردید و آثارش را بصوب قلمرو مشترک بشریت سوق داد .

قدور میخائیلویچ داستایوسکی که در ۱۸۲۱ در مسکو بجهان آمد پسر طبیعی کم بضاعت، خسیس ،خشن مقدس و نسبتاً نجیب زاده بود؛ برخلاف اغلب نویسندگان روسی در شهر نشو و نما کرد و رمان های او هم در شهر تحقیق می پذیرد . مرك مادر و پوشکین بزرگترین درد های صباوت او بود هفده ساله بود و دردانشگاه مهندسی نظامی پترزبورگ تحصیلاتی برخلاف ذوق خود می کرد که دهقانان ناراضی پدرش را کشتند؛ او که از همان اوان کودکی دچار بحرانهای اندوه شده بود ، بمحض باخبر شدن از فاجعه مذکور گرفتار نخستین حمله صرع شد . بیش از یکسال در لباس افسری باقی نماند و به نویسندگی پرداخت . در ۱۸۴۴ نخستین رمان او، **بینوایان**، که خیلی تحت تاثیر **شفنل** بود، با **تحتسین شور انگیز بلینسکی** و **نکراسوف** مواجه گردید . اما نول های بعدی او خیلی عجولانه تهیه شد. چون مجذوب عقاید لیبرال که بعدها آنرا تکذیب خواهد کرد، شد به دسته نسبتاً بی آزار **پتاراشوسکی** پیوست و در ۱۸۴۹ با **تفاق** هم دستگیر و سپس محکوم به **مرك** گردید . نزدیک چوبه دار زمانیکه دقایق دشوار مرگی قریب الوقوع را تحمل می کرد و بعدها نیز بارها آنرا در رمانهایش توصیف خواهد کرد ناگهان عفو پادشاهی که از روی هوسی سبعمانه بتعویق افتاده بود ، رسید و او را به شکنجه گاه **اسک گسیل** داشتند . اماروز گار اودرین چهارسالگی که در آنجا می زیست ، در رمان **خاطرات خانه مردگان** تشریح شده در صورتیکه خود داستایوسکی چه درین کتاب و چه در طول عمرش هرگز زبان بشکوه باز نکرده بوده است ؛ فقط خود را محدود می کند به تشریح ساده

زندگانی وحشتناک هم زنجیران خود در شکنجه گاه امسک و تشخیص برادرانه جرقه ای خدایی در وجدان این مغضوبان بیچاره . وقتیکه از زندان بیرون آمد سلامتش زایل شده بود چند صبحی مثل سربازی ساده در سمی پالاتینگس خدمت کرد ، سپس درجه افسری و عنوان نجیب زادگی بدو اعاده شد ولیکن تا ۱۸۵۹ حق بازگشت به روسیه را نداشت . در سیبری بایبوه ای بیمار و بوالهوس بنام ماری میسائف ازدواج کرده بود . همینکه به بازگشت ، خاطرات خانه مردگان رمانی که تحقیر و اذیت چشیده بود ، افتخار او را تضمین کرد ؛ باتفاق برادرش هیشل مجله زمان را تاسیس کرد که چندی بعد توقیف گردید . در ۱۸۶۳ نخستین بار به مغرب زمین سفر کرد ؛ در ۱۸۶۳ باز عازم پاریس می شود تا پولین سوسلوف ، دختری را که در آنجا تحصیل می کرد ، و پیش از وصال بدو خیانت کرده بود ، تعقیب کند ؛ باتفاق او به آلمان رفت و بعد به پترزبورگ بازگشت تا با مشکلات گوناگون مواجه گردد زنش می میرد ، برادرش می میرد ، و بار خانواده باقرض های بسیار بردوش او می افتد ؛ پس شروع کرد به کار ادبی اجباری که در مثل پیش از شروع کتاب حق تالیف مطالبه می کرد و چون از انقضای موعد پرداخت می اندیشید بشدتی هرچه تمامتر کار می کرد و برای آنکه کارش سریع تر انجام گیرد ، دختری تند نویس به نام آناسنیسکین را به استخدام در آورد و بعد در ۱۸۶۷ با هم ازدواج کرد ؛ آنها بدون آنکه در کش کند تحسینش می کرد و با فداکاری و عشق دلش را بدست می آورد دوتایی چندسالی با هم در آلمان و سویس و ایتالیا سفر کردند منتها باغم های بیشماری که با عشق بی اندازه داستایوسکی به قمار که بطور مقاومت ناپذیری او را بسوی قمار خانه ها می کشانید ، تشدید می شد . در ۱۸۷۱ خانواده نویسنده که دارای چندین بچه شده بودند و جز دوتن زنده نمانده بودند ، در پترزبورگ مستقر شد و وضع مادیش اندکی بهتر شد و بلافاصله خانم داستایوسکی مصمم گردید که آثار شوهرش را شخصا نشر دهد . داستایوسکی برای آنکه اندیشه های سیاسی و مذهبی

خود را که در واقع یکی بود ، بهتر از آنگونه که در رمانهایش تشریح می‌شد، بیان دارد متناوباً شروع کرد به انتشار یادداشت‌های يك نویسنده. به سال ۱۸۸۰ از انزوای خود بیرون آمد تاسدر نشست افتتاحیه آرامگاه پوشکین در مسکو خطاب‌به‌ای ایراد کند ،خطابه‌ای که باهمله شورانگیز حضار استقبال گردید . ولیکن داستایوسکی که خیلی زود تحت تاثیر مصائب روزگار جوانی و کار فوق العاده و مرض (علاوه بر صرع دچار انتفاخ شده بود) قرار گرفته بود در عید ژانویه سال ۱۸۸۱ بر اثر خون ریزی ریوی سکنه کرد و مسیحی مرد .

رمان های بزرگ او جنایت و مجازات (۱۸۶۶) قمار باز ، ابله (۱۸۶۸) ، شوهر ابدی (۱۸۶۹) ، و شیاطین (۱۸۷۱) جوان (۱۸۷۲) ، برادران کارامازوف (رمان ناتمام که قسمت اول آن در ۱۸۷۷ منتشر گردید) و هر کدام محتاج يك مطالعه یا بررسی دقیق است ؛ ولیکن مادرینجا جز آنکه جنبه های اساسی آنرا باز نماییم چاره‌ای نداریم . ماجرای اساسی این رمانها که نسبتاً ساده است تقریباً همیشه شامل يك جنایت است . جنایت و مجازات جوان دانشجویی را نشان می دهد که از روی جاه طلبی برای یغمای ام-وال پیره زنی او را سی کشد ولی بزودی خود را لومی دهد . ابله ، مردیست عمیقاً خوب که از میان زنی که او را دوست دارد وزنی که محتاج نجات یافتن است ، دومی را برای ازدواج برمی گزیند ؛ اما زنك منکر فسادکاری او می شود و بمردی دیگر عشق می بازد و عاقبت هم بدست همو کشته می شود . شیاطین (یا بر حسب ترجمه فرانسوی آن جن زدگان) ما را وارد يك توطئه سوسیالیستی می کند ؛ یکی از اعضاء آن مورد سوء ظن قرار گرفت و بقتل رسید . برادران کارا مازوف حکایت يك خبط فاجعه آمیز قضایی است . همچنان درین رمان ها می توان نه‌همان عناصر پاورقی ها بلکه مختصات يك رمان پلیسی را پدید کرد : ذوق به اینکه راز يك یا چند قهرمان را تا آخر داستان پنهان نگاه

بدارد ، تصادف‌های غیرمتحملی که این اشخاص را در مکان و زمان غیره ترقبی دور هم گرد می‌آورد ، قسمت‌های متعددی که موجد نمایش دوباره مضمون اصلی است ، تراکم‌های شدید بویژه در شیاطین . سلسلهٔ مـاجری‌های غیر اصلی درهم می‌آمیزد . داستایوسکی در ضمیر خود آنچنان قدرت خلاق دارد که مخلوقاتش برخلاف میل او فوران می‌کنند و حق خود را می‌طلبند . او خودش آنها را می‌بیند و باچند خط یا نشانهٔ اصلی که خود زابه حافظهٔ آدم تحمیل می‌کند (مانند برآمدگی حلقوم با با گلرامازوف) ما را نیز وادار به دیدن آنها می‌کند . در آثار او کمتر به منظره بر می‌خوریم و آنهم منظره‌های شهر است ، توصیف حالات درونی که بیشتر تلقین می‌شوند تا تشریح ، وهمواره باحالات روانی ارتباط دارد ، بسیار است . زیرا این روح بشریت که او را بوجد می‌آورد . چون خیلی واقع بین‌تر از تو لستوی بود ، لذا کمتر از خودش در ایجاد مخلوقات متفاوت خویش مایه می‌گذاشت ، مگر آنکه چند خصیصهٔ درهم و برهم را ، ولیکن با هر کدام آنها زندگی می‌کند و پایه پا در تعقیب آنهاست ؛ یکی از تازگی‌هایی که او آورد و بسیار هم در رمان جدید مؤثر افتاد همانا شوقیست که او برای بررسی روان مخلوقات خود دارد حتی در ساعات یا در موقعیت‌هایی که چندان با سلسلهٔ مـاجرای رمان مربوط نیست ؛ در مثل اهمیتی که برای وجدان مغفول یا به قوای مبهمی که قادر است انسان را بدون دلخواه خودش بصوب اجرای تصمیماتی بکشاند ، قایل است یا اشخاص احساساتی و عصبی که او آنها را ترجیح می‌دهد ، وعده‌ای از آنها کاملاً گرفتار بیماری‌های روانی اند : شاهزاده میشکین و سیمردیا کوف هر دو مصروع‌اند: اما یکی فرشته‌خو و دیگری دیوسیرت است. عدهٔ زیادی گاهی دچار تصورات و هم‌انگیز می‌شوند منتهی نزد نا پاکان این تصورات بصورت وحشت انگیزی جلوه‌گری می‌کند در صورتیکه در آلبوشا کارا - مازوف حالت تسکین دهنده ای دارد . داستایوسکی خواهان محیط‌های

عادی نیست (تورگنف و قهرمانان او را در شیاطین استهزاء کرده است) بلکه عاشق موجوداتیست که می توانند کار های خارق العاده و جنایت بار بکنند ؛ بنحو تجربی آنها را مورد مطالعه قرار می دهد پس از آنکه آنها را در برابر عشق و جنایت گذاشت سه گروه مهم در میان آنها تشخیص می کند : مرد اندیشه ، یعنی کسیکه عقل بر دماغ او چیره است ، مرد شهوت که مغلوب شهوت است و بالاخره مرد صاف و ساده .

بسا کوشیده اند که وسوسه جنایت را در داستا بوسکی از روی سر کوفتگی امیال فریادی یا یک گناه پنهانی توجیه کنند ؛ بی گمان بطور ساده می توان حدس زد که شکنجه گاه ، مساله ارتباط جانی را بسا عملش (اوحتی توانسته است عدم بروز عادی ندامت را هم مشاهده کند) و تکوین جنایت و انعکاسات آن را روی روان به ذهن او تحمیل کرده بوده است .

راسکول نیکوف همان دانشجوی قاتل جنایت و مکافات ، از زمره مردان اندیشه است و با استدلال دست به جنایت زد ؛ اگر این پیره زن مضر که پول را درازاء گرو به نزول می دهد ، بکشم و با پول او آن موجود صاحب قریحه استثنائی را که در خود سراغ دارم ، بمنصه ظهور آورم ، هرگز کسی مرا مقصر نخواهد گفت ؛ و امثال نیوتن یا ناپلئون حق ندارند نابودنشوند .

ولیکن چون سراپای وجودش را عقل فرا گرفته و از اراده بی بهره مانده است پس از جنایت خود نمی تواند استفاده کند و زیر بار ماجرای مرموز خود خرد می شود ؛ بهر حال ندامت نبود که او را وادار به لودادن خویشتن کرد ؛ چه او هنوز استدلال خود را برای ارتکاب جنایت خویش رد نکردنی می شمرد بلکه فقط ضعف خود را تقبیح می کند ؛ کمی بعد وقتیکه به شکنجه گاه رفت و بسا سو نیادختر ساده و متواضع آشنا شد ، آنوقت است که فقط قانون عشق و شفقت را که تا آن زمان زیر پا گذاشته بود ، درک خواهد کرد . ایوان کارامازوف که او هم بنحو عالی از عقل برخوردار بود ، بعنوان اصل این رامی پذیرد که همه چیز جایز است ، ولیکن بیش از راسکول نیکوف در عمل کردن

عاجز است ؛ در هر دیاکوف که تعلیمات ایوان او را اقتناع کرده بود ، کارا مازوف پیر را کشت در صورتیکه بعدها ایوان خود را مسئول آن جنایت شمرد در برابر جماعت روشنفکر مزبور در هر یک از زمانها یک دسته دیگر از مردم شهوت پرست قرار دارند که نمی توانند در مقابل شهوات ناپاک خود مقاومت کنند ؛ مثل سدی در ریگ آبیله ای در جنایت و مکانات ، رگ ، ژین در ابله و دمیتری در برادران کارا مازوف که تسلط شهوت پرستی در او بصورت فاجعه آمیزی درآمد چه او آدمی بلند همت و بخشنده بود ، در صورتیکه در بابا کارا مازوف بصورت پست ترین درجه رذالت و دنائت درآمده بوده است بعلاوه در هر انسانی غریزه شهوت رانی مبتدلی وجود دارد ؛ حتی آلیوشای فرشته خصال هم می داند که چیزی شبیه کارا مازوف در خودش نیز هست و روی این اصل پدرش را تحقیر نمی کند . مردم پاك ، آنها که نه از قلمرو مواطه (یکی از شهر های فلسطین است که بواسطه فسق و فجور بسیار بآتش قهر الهی سوخت . پ .) بلکه از قلمرو مریم هستند ، آنچنان متواضع و فروتن اند که نمی توانند خود را مافوق ناپاکان یا جنایتکاران تصور کنند و جز عشقی برادرانه نسبت بدانها ندارند ؛ و حال آنکه روشنفکران و شهوت پرستان جملگی خود پرستند و آنها يك پارچه عشق و محبت ؛ و انسان ها را دوست دارند چه به خدا ایمان آورده اند ؛ گروه مزبور کودکان و زنان هستند : سونیا که بخاطر فداکاری خانوادگی روسبی شده و بدنبال راسکول نیکوف به شکنجه گاه می رود ، دانتا که حاضر است خود را فدای ستاورو گین کند و گروشنکا که نسبت به دمیتری همین فداکاری را احساس می کند ، شاهزاده میشکین و « ابله » آنچه را که بمدد قلب خود حدس می زنند ، هیچ روشنفکری با کمك اسندلال نمی تواند دریابد و بابا زوسیم و آلیوشا کارا مازوف مهر بان از طایفه مردان انده قانون عاشقانه ای که اینان مظهر آنند ، نماینده اندیشه های مذهبی و سیاسی داستایوسکی است .

در رمان های او مقام بزرگی به محاورات و مشاجرات فکری تفویض

شده که گاهی بضرر گمال هنری، مضمون را منقطع می سازد ولی در عوض بر عمق معنای آن می افزاید، این جمله ما را باین فکر می افکند که مبادا در روان نویسنده یکنوع دوئیت یا یک عده شك و تردید باشد که نیروی پنهانی او را وادار به افشای آن می کند و عقلمش در پی آن است که بدانها جواب تراشد. پس از آنکه از سبیری بازگشت در کمال صفا و صمیمیت هوا دار حکومت خود مختاری شده بود؛ در شیاطین بشدت برسوسیالیسم حمله برد اما هنوز حدس می زدند که همان شوریدگیهای روزگار شباب در او خاموش نشده و از خود می پرسیدند مگر نه اینست که او در برابر تمایلات پنهانی که به انقلاب دارد خود را به سلطنت مستبده نزدیک ساخته چنانکه وقتی در مذهب شك کرده بوده به دفاع از ارتدکسی برخاسته بوده است. این دو نوع مفهوم مذهبی و سیاسی از نظر او بهم مربوطند؛ سوسیالیسم را به الحاد تشبیه کرده و آن را باین ملامت می کند که چرا جز به ارزشهای مادی وقع نمی نهد (در حکایت اخلاقی مفتش بزرگ شرع در رهان برادران کارامازوف، مسیح پیشنهاد شیطان را مبنی بر اینکه از سنک نان بسازد رد می کند) و آزادی فردی راه دوم می سازد. ارتدکسی دین آزاد است برخلاف کاتولیسیسم که مذهبی جزمی و واجد سلسله مراتب است و آنگاه که مسیح آمده بوده است تا انسان ها را از قید بندگی برهاند کاتولیسیسم دوباره آنها را مقید ساخته است و روسی بودن مترادف ارتدکس بودن است. ملت روس، ملتی که «خدا با اوست»، «روزی میرسد که چیز جدیدی برای مردم آورد» داستایوسکی هم ارتدکسی را می پذیرد برای آنکه با ملت خود یکی شود. در فکر او هم وسوسه انکار خطور کرد و شاید دلش می خواست که مانند کیریلوف در رمان شیاطین آزادی کامل مافوق انسانی خود را با خود کشی تایید کند ولیکن مانند شاتوف در همان رمان نجات یافت برای آنکه به روسیه ایمان آورده بوده است. مانند آلیوشا خواسته بوده است به خدا «ایمان آورد» و روح همیشه مضطرب او از دو آرامش بابا زوسییم و جذب به های آلیوشا را بفرست در بیافته بوده است

سرانجام با عشق بخدا و انسان و پذیرفتن رنجی هر چند ناسزا بعنوان وسیله رستگاری، به آرامش رسید. بدبختی واجد خصیصه ای مقدس است، تا زمانی که انسان ها به این حقایق که پیام روسیه است به عالم، آشنا شوند و آنرا درک نکنند ما در وسوسه های تن و جان یا تناقضات گوناگون و جدّه جنایت یا ارواح خبیثه دست و پا خواهند زد؛ باری ازین دنیای پر درد و ابهام است که رمانهای داستایوسکی تصاویری خلجان انگیز برای ما به ارمغان می آورد.

تولستوی - داستایوسکی و تولستوی، هر دو از روسهای اصیل اند و ازینکه باشوری تمام در پی جستن حقیقت نجات بخش و اعلام آن بجهانیان هستند، گمانی نیست، اما از لحاظ وضع مزاجی و چگونگی ذوق و شوق آنچنان از هم ممتازند که هم ندارند. زندگی داستایوسکی پر بود از مشقات و مصائب وحشت انگیز در صورتیکه زندگی تولستوی ظاهراً به آرامش گذشت؛ داستایوسکی باتب و تاب کار می کرد اما تولستوی با سودگی؛ داستایوسکی بیمار و بی اندازه زودرنج و سریع التاثر بود، و حال آنکه تولستوی سرشار از نیرو و توان بود؛ یکی در گرداب خلجان ها و انگیزه های غیر عقلی غرق بود، دیگری در منطق و سرسختی؛ داستایوسکی با وجود شك های فراوان که کرده بود باز پارسا بود، در صورتیکه تولستوی با وجود بحرانیهای مذهبیش هنوز با استدلال سروکار داشت؛ بالاخره داستایوسکی می خواهد محافظه کار باشد، تولستوی انقلابی. رمانهای هر دو نفر مملو از افکار فلسفی است ولیکن فلسفه داستایوسکی عمیق، مردد و مجادله گرد نیست و فلسفه تولستوی جز یک چند اندیشه ساده که در طول زندگانش چندین بار تغییر کرد، و هر بار در کمال ایمان و عقیده ابراز شده بود، نیست. بیگانگان روسیه را از دریچه چشم داستایوسکی می بینند و آثار او را حجت قرار می دهند، منتهی در ضمن این سیاحت پشتکار منطقی و نیروی زندگی شدیدی که در آثار تولستوی پیدا است در آن باز می شناسند.

زندگی و آثار **تولستوی همچون** دالان های متوالی پشت سرهم منظم شده و فقط لحظه ای در آن متوقف می شود که توجیهی برای زندگی پیدا کرده و میتواند زندگی کند و بیافریند؛ از آن پس دوره خلجان ها و تحقیقات آغاز میگردد که او را به دالات فوقانی هدایت خواهد کرد. **کنت لئون نیکلایویچ تولستوی** در ۲۸ اوت ۱۸۲۸ در ایاسنایا پولیانایا در حکومت **تولا** بجهان آمد. نیاکان او مخصوصا از طرف پدر، مدتها پیش جزء تاریخ روسیه شده و نامشان با افتضاحات پرسروصدایی آمیخته شده بود، اما از طرف مادر یعنی **ناهازاده وول کنسکی** نجیب تر و غنی تر بود. در دو سالگی مادر و در نه سالگی پدرش را از دست داد، و بتوسط خاله ها و عمه های خود بزرگ شد در دانشگاه غازان مدتی به تحصیل السنه شرقی و حقوق پرداخت اما در نوزده سالگی ناگهان دست از تحصیلات خویش کشید و هم خود را صرف استعمار اراضی و سعادت سرف های خویش کرد؛ چون زود سرخورد مدتی در پترزبورگ به لهو و لعب پرداخت، سپس عازم قفقاز می شود تا در آنجا یکی از برادران خود ملحق گردد، به استخدام دولت درآمده افسر می شود. در هر حال بسیار چیز خوانده بود و پوشکین و گوگول و همچنین **هونتسکیو و روسو** را که بقول خودش «بسیار در او موثر افتاده بودند» تحسین می کرد؛ خیلی زود بفکر نوشتن افتاد، در قفقاز، **کودکی** را نوشت که در ۱۸۵۶ انتشار یافت؛ البته تمام وقایع این کتاب مطابق با واقع نیست بلکه مانند تمام کتابهای او پر است از مخلوطی از حقیقت و مجاز و اشخاص واقعی و خیالی؛ در هر حال **کودکی** که او قهرمان کتاب قرار می دهد **کودکی** است با تمام تاثر پذیری ها و خوشیها و ناخوشیهایش. سابقا نیز تولستوی در تصاویری متوالی (روزی در دهات، سفر، روزی در مسکو) که از شهرها و دیه ها داده بوده است، کمال هنری خود را در تجسم چیزهایی که دیده بوده است نشان داده بود. دنباله رمان **مذکور** یعنی قسمتهای **بلوغ و جوانی** مثل اینست که نویسنده آنرا با کراهِت

نوشته زیرا که هیچگونه میل و علاقه‌ای از مؤلف در آن پدیدار نیست؛ بیشتر
 از آن جلوه‌های دیگر زندگی او را بسمت خود می‌کشید.
 اقامت در قفقاز اثری عمیق روی این مرید روسو گذاشته و به سؤال:
 چرا زندگی می‌کنیم؟ که او همواره پیش خود طرح می‌کرد، نخستین
 پاسخ را داده بود. در زمان بزرگ قفقازی‌ها که طرَحش را ریخته بود
 ولی بصورت نوول باقی مانده جواب مزبور بتوسط عمواپروشکا به جوان
 متمدن داده می‌شود؛ عمواپروشکا، مرد طبیعت، دوستدار درخت و انسان و
 حیوان است ولی بدون آنکه دچار ندامت وجدانی شود شکار می‌کند و می
 گوید که این قانون طبیعت است: «خدا همه چیز را برای خوشی انسان
 آفریده است... گناه وجود ندارد.» این عشق بزندگی و قتیکه بامرك یکنفر
 سرباز تماس پیدا می‌کند، خیلی قوی‌تر جلوه می‌کند؛ در موقع جنک کریمه
 و قتیکه هنگ آنها در سباستپول محاصره شده بود، تولستوی تحت تاثیر
 ساده لوحی سربازان دهقانی که بدون ادراک معنی جنک، رنج می‌بردند و
 تلف می‌شدند، قرار گرفت؛ همین سادگی یا ساده لوحی، حکایات سباستپول
 او را گیرا کرده است؛ اما اثر جنک در دماغ معقد خود او باعث تزلزل پایه اعتماد
 به قانون طبیعت شد و او در حالیکه مایوس شده بود، به پترزبورگ باز گشت.
 با این وجود کمی بعد باز بخود آمده می‌گوید که: پیشرفت، انسان را صلح‌جو
 و مهربان خواهد کرد؛ باز و قتیکه به خارجه یعنی به کشورهایی که متمدن
 تراز روسیه بودند، سفر کرد و دید که در آنجا اعمال شنیع تری انجام می‌گیرد
 امیدش درهم ریخته شد (در پاریس مراسم مجازات اعدام را دیده بود)؛
 با این وجود دست از هواخواهی پیشرفت برنداشت، مـدرسه ای در موطن
 خود تاسیس کرد و برای اهالی کتاب قرائت نوشت. خودش هم شروع کرد
 به اینکه خانواده‌ای تشکیل دهد پس در ۱۸۶۲ در سی سالگی با سوفی
 برس دختر هژده ساله ازدواج می‌کند: سوفی دختری جدی، پرشور و زود
 خشم بود؛ سالهای سال، با وجود تصادمات مختصر، در کمال سعادت در

ایسانایا پولیانی باهم بسر بردند، در همین دوران آرام و بارور بود که صلح و جنگ (۶۹-۱۸۶۴) و آناکارزین (۷۷-۱۸۷۳) نوشته شد.

تولستوی در نظر داشت زمانی در باره شورشیان دسامبر بنویسد؛ پس برای توجیه عصر آنها بمطالعه جنگ های ناپلئون کشیده شده و در همانجا توقف کرده بود. صلح و جنگ در عین حال وقایع مهم تاریخی را را باچهره ناپلئون، الکساندر، کوتوزوف و زندگی روزانه دو خانواده، رستوف ها و بولکونسکی ها، که تولستوی بر طبق شیوه همیشگی از اطرافیان خود گرفته و در محیط دیگری نشان داده و برای توصیف دو تا از قهرمانان آن، شاهزاده آندره و پتر خیلی از خود مایه گذاشته است، نشان می دهد. تولستوی در اینکه می تواند با قریحه و استعداد بی نظیر اشخاص آثار خود را به حافظه خواننده تحمیل کند، تردیدی نیست و این کار را با تعبیر های پر معنی انجام می دهد: نگاه زیبای شاهزاده خانم مریم زشت سپیدی بازوان هلن، حرکات بی شمار ناتشا که می دود، می رقصد و می جهد در حالیکه سرشار از زندگیست و تصویر ناپلئون در اطاق آرایش و آن دهقانی که بوسیله ارا به به سمولنسک می رود، جملگی تاثیر يك منظره دیده شده را در خواننده می گذارد. سرنوشت هر دو خانواده بسهولت بهم در می آمیزد؛ اگر خرج غذای روزانه این دو خانواده در نظر تو استوی باندازه فلان پیروزی مهم و معتبر نمی بود، بی گمان بسادگی نمی توانست بدون تصنع سرنوشت آنها را با سرنوشت اروپا در آمیزد. مردان بزرگ به عظمت خود ایمان دارند، ناپلئون خیال می کند که تاریخ را با خود رهبری میکنند همانطور که بچه تسمه در بچه درشکه را می گیرد و خیال می کند که درشکه را می راند؛ در واقع او تابع سرنوشت است و پیروزی یا شکست نتیجه نبوغ فرمانده نیست بلکه این عوامل اسرار آمیز سرنوشت است که فتح یا شکست را تعیین می کند و ادراک آن حتی برای فلان سرباز ساده غیر متمدن هم میسر است. اندیشه قابل چون و چرای مزبور که تولستوی آنرا زیاد بسط

می‌دهد ، با آنجسد در شخص ناپلئون که هوش سرشار چشمش را کور کرده یا تظاهر در شخص کوتوزوف ، مرد فربه آرامی که منتظر سرنوشت خویش است ، یا آشکار شدن در کاراتائف سر بازی که حیاتش را در سرحد مرگ و زندگی قبول دارد ، جان می‌گیرد . شاهزاده آنسره و پطر حقیقتی را که می‌خواهند زندگیشان را روی آن بنا نهند ، میان دو قطب مابین که از ناپلئون آغاز می‌گردد و به کاراتائف ختم می‌گردد جستجو می‌کنند منتهی یکی با عمل و دیگری با خیال‌بافوهای فلسفی . پطر که در فرصت مناسبی تعالیم کاراتائف را شنیده بود ، عاقبت آرامش خاطر را در زندگی خانوادگی تشخیص می‌دهد .

ناتاشا نیز به میل و اراده خود بسمت چنین حقیقتی متمایل بود زیرا که کنتس خرد سال مزبور مانند **ناتیانای پوشکین** روحا خیلی نزدیک به ملت و زندگی بود . صاحب جنگ در واقع ستایشی است از زندگی و کتابی جاندار تر از آن نیست که در جنگ ها و منازعات خانوادگی و رنج ها و شادبهای آن روسیه قهرمانی و آسوده را با تمام جلوه های دهقانی آن بتوان لمس کرد : این کتاب **ایلیاد** و **اودیسه** روسیه است . تولستوی در **آنا کارنین** زندگی دوران خودش را توصیف می‌کند و در حدی محدود تر ، زندگی محافل اشرافی شهری و روستایی را که خود بدان تعلق داشت . درین کتاب هم چه بسا که بخاطرات خصوصی او برمی‌خوریم و حتی خود او را با **سام لویین** می‌بینیم . دو حکایت این کتاب یعنی زندگی زناشویی سعادت‌مندان و زندگی زناشویی غیر سعادت‌مندان ، بهم درمی‌آمیزد و معما های بسیاری را واجد می‌شود . **آنا کارنین** شوهر متقی ، خشک و عالم نمای خود را برای خاطر ورونسکی که مردی مهربان و بانشاط است ترك می‌کند ولی با وجود گذشت و فداکاری ورونسکی بازرنج می‌برد و خود کشی می‌کند . عده زیادی از خوانندگان رمان مذکور علت انتخاب سرلوحه «من انتقام را برای خود حفظ کرده ام و این منم که مجازات می‌کنم» و پایمان کتاب را از طرف تولستوی از خود پرسیده و ندانسته اند آخر چرا **آنا کارنین** که مانند **ناتاشا**

کاری جز تبعیت از غریزه حیات نگرده است باید بچنین سر نوشتی دچار شود. داستایوسکی برای پرسش مذکور این پاسخ را القاء می کند که هیچکس حق ندارد خوشبختی خود را روی بدبختی دیگران بنا کند و حال آنکه آما شوهر و فرزند خود را فدای خوشبختی خویشان کرده است؛ اما تولستوی از بیان هرگونه اندرز اخلاقی مستقیم و آشکار احتراز جسته است. و مادرین کتاب فقط زن عاشقی را تماشا می کنیم که تولستوی با قلمی مهیج از نخستین خلجانهای عاشقانه او گرفته تا حادثه تائر بسار خود کشی او را بررسی می کند. منظور اخلاقی خیلی بیشتر در قسمت دوم داستان هویدا می گردد، آنجا که عشق سعادت مندانه لوین را با کیتی شرح میدهد؛ درین قسمت می توان تحول تولستوی را پس از نگارش جنگ و صلح، اندازه گرفت. لوین دارای زندگی خانوادگیست (همان چیزی که نویسنده کمی بیشتر آنرا هدف زندگی میدانست) ولیکن رنج می برد و از خود می پرسد چرا زندگی کنم؟ و اگر یکی از دهقانان او این پاسخ را برای پرسش او نمی گفت، می رفت که خود کشی کند: «باید بخدا ایمان آورد.» چنانکه از اعترافات (نوشته در ۱۸۷۹ و انتشار یافته در ۱۸۸۲) او بر می آید این فاجعه درونی مال خود اوست و سالهای دراز، خلجان های مذهبی و اجتماعی بکنندی در او قوت می گرفت تا آنکه سرانجام حقیقت را از دهان مردمان فقیر شنید که: «تنها ایمان است که مردم را به زندگی امیدوار می سازد»؛ گرچه همین ایمان را خود بارها در راه های گوناگون جستجو کرده و؛ ولیکن غریزه اکثریت ملت راه خطا نمی پوید.

پس می کوشد تا به احکام مذهب ارتدکس عمل کند ولیکن جنبه تقوای او خیلی کم است و آنقدر استدلالی است که نمی تواند بتوسط مذهب تسکین یابد؛ عاقبت معتقد می شود: مذهب ارتدکس که می باید حقیقت داشته باشد برای آنکه مسبب زندگی انسان هاست، در طول زمان باید تباه شده باشد زیرا که نمی تواند عقل او را اقناع کند. آنگاه هم خود را صرف کتب آسمانی

اگر : انجیل را ترجمه کرد و آنچه را که بنظرش تحریف جلوه می کرد از آن برون کشید و عاقبت آنرا به این اصل که : آینده را باید مثل خودمان دوست داشته باشیم ، خلاصه کرد و با منطقی تسکین ناپذیر آنچنان عقیده ای اجتماعی از آن اتمتاج کرد که خودش پیامبر آن شد : هر گونه جنک و حتی یاهر گونه مقاومت در مقابل بدی (« ... آنطرف صورتت را عرضه کن ») یاهر گونه داوری بشری (« هرگز داوری مکنید ») یاهر گونه قدرتی که متکی بر شدت و تبعیض باشد حتی وجود دولت را محکوم میکند ؛ همچنین است نظرش در باره صنعت که بقول او « موجد بردگی عصر ماست » و در باره مالکیت زمین تا آنجا که کارها از گنجایش کاری مالک آن تجاوز کند ؛ باز چنین است عقیده او در باره باصطلاح پیروزیهای تمدن از قبیل اشیاء تجملی و هنر ، البته بدین عنوان که چون مردم آنرا درک نمی کنند پس چیز نفنی و زاید است : پس چه چیز را پس ازین تحریم کلی برای ما باقی گذاشته است ؟ چیزی که می ماند این است : يك مرد ساده وظیفه اش این است که بازراعت برای خانواده خود نان و آب تهیه کند ؛ ازینهمه نتیجه می گیرد که اگر همه مردم با عشقی برادرانه باهم متحد شوند ، هیچکدام از مسایلی که موجود تشکیلات دولتی ، ارتشی و قضایی خواهد شد ، مطرح نمی گردد . تولستوی بدون آنکه احساس خستگی کند باره ها افکار فوق الذکر را در طی کتابچه های متعددی که در اروپا منتشر می کرد و پنهانی بدست مردم روسیه می افتاد ، به مردم گوشزد می ساخت . گرچه بوسیله سن - سینود سابق الذکر تکفیر گردید ، مع الوصف بدون آنکه از جانب حکومت دغدغه ای بخود راه بدهد ، به ایاسنایا پولیانارفت و در حالیکه جمعیتی انبوه از زائرین پرشور که برای زیارتش هجوم می آوردند در آنجا موج می زدند ، بزندگی ادامه داد . صادقانه می کوشید که زندگیش را با اصولش مطابق کند اراضیش را میان فرزندان تقسیم و مزارعش را زراعت می کرد ؛ کفشپایش را خودش میدوخت و لیکن مخالفت زنش ، رقابت میان دوستان خانوادگیش ،

و امور قاطع وجدانیش روزگار واپسین اورا بصورت درامی مهیج در آورد. نزاعی دیگر نیز بساعت آزار روحی او بود: جنبه هنری که در او وجود داشت برضد ناپسند شمردن هنر از طرف او عصیان می کرد و گاهی جنبه اخلاقی او را نیز قانع می کرد که هنر موعظه ای موثر تر از اخلاق است؛ درین زمان بود که شاهکاری داشت ظهور می کرد: در ۱۸۸۶ هرک ایوان ایلپیچ را نوشت و آن توصیف واقع بینانه یک زندگی محقرانه ایست که در لحظه مرگ تابناک می گردد؛ در ۱۸۹۵ ناول دیگری بعنوان ارباب و نوکر در باره موضوعی شبیه موضوع ناول پیشین در همان سبک و در ۱۸۸۶ نمایشنامه مهیج قدرت ظلمات را نوشت. در ۱۸۸۹ در سونات برای کروئوزو (ویولونیست فرانسوی در قرن نوزدهم پ.) تفکرات دردناک او در باره زناشویی و ادارش کرد که اتحاد مرد و زن را بعنوان مانعی در سرزمین خدا ممنوع کند؛ و قتیکه بشر بدین حقیقت پی برد، گرچه منهدم می شود، ولی نجات یافته است. پس ازین اثر سراسر تلخکامی که او اجد مطالعه ای گیرا در باب عشق شهوی و حسودانه است، باز تولستوی خوش بینی خود را در رمان بزرگ رستاخیز (۱۸۹۹) باز می یابد (رمان مزبور بفارسی ترجمه شده است پ.) درین رمان هم مانند درام قدرت ظلمات امید به انابه و رستگاری، را در دل گناهکار مشتعل می سازد؛ چنین موضوعی از موضوعات آثار داستایوسکی است با این تفاوت که وی رستگاری را در عشق بیشتری نسبت به خداوند می داند و حال آنکه تولستوی در انجام دادن فعالیتی معین. شاهزاده نخلیودوف رمان دیگر تولستوی، حاوی اعترافی نا آشکار به گناهی خصوصی و شرح دورانی از زندگی اوست شاهزاده مزبور که تارسیدن بمقام هیات منصفه در یک محکمه جنایی خود را مردی شرافتمند می دانست، بمحض دیدن متهم، ماسلوا زن فاحشه؛ دریافت که وی همان دخترک معصوم و پاک است که در گذشته بتوسط هو از جاده عفاف منحرف گشته بوده است؛ پس بدون احساس عشق فقط از روی انجام وظیفه، تصمیم

می‌گیرد که برای جبران گنااهش او را در راه سیبری همراهی کند؛ اما زن
که بسبب رنج‌های بسیاری که متحمل شده بود، تغییر ماهیت داده بود از
پذیرفتن فداکاری او احتراز کرد، پس يك زندگی جدید و مفید برای هر
کدام‌شان مهیا گردید. پایان رمان، آنجا که تولستوی خواننده را با خود
بدیدن مناظر و اماکنی می‌برد که برایش آشنا نیست، طولانی بنظر می
آید اما برخی از صحایف آن با بهترین صحایف دوران کمال يك هنرمند،
برابری می‌کند.

با اینهمه در جنگی که هنر با اندیشه در دماغ او برپا کرده بود،
هنر مغلوب می‌گردد و متعاقب آن تولستوی بر اثر مخالفت‌هایی که افراد
خانواده اش با سیر و سلوک و ریاضت او می‌کردند، یکباره عنان نفس
را رها ساخت.

تولستوی پیر سرانجام بدین قصد که بقیه عمر را در گوشه ای به
انزوا سپری خواهد کرد در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۱۰ مسیحی از موطن خود
ایاسنایا پولیاننا، به اتفاق طبیب خود فرار کرد. ولیکن در راه ناگهان
به ذات الریه دچار شد و در خانه کوچک و تمیز رییس ایستگاه استاپوف،
در حالیکه انبوهی بیشمار از مردم کنجکاو و روزنامه نگاران و خانواده
های محلی گرد بسترش حلقه زده بودند، مردی که تورگنوف این جمله را
در باره اش گفته بود: « نویسنده بزرگ سرزمین روسیه » چشم از جهان
فرو بست. معتبر شمردن آداب و رسوم دهقانی که پیشتر هم باهیجانی تمام
دنبال می‌شد باخطابه های تولستوی تایید گردید.

اما از لحاظ کلب او **سپنسکی** (۱۹۰۲-۱۸۴۰) که زندگی مشقت
بار او در تحول حساسیتش موثر بود و عاقبت هم دیوانه شد، چنین
مطالعه ای روستایی جز مایه رفیع خیالات واهی گذشته موجود چیزی نگردید:
دهقان ماتریالیست است و مثل حیوان یا نبات به زمین وابسته است و بعلاوه
محکوم است که بتوسط خوانین تباه و فاسد شود. اما **کورولنکو** (۱۹۲۱-

۱۸۵۳) با وجود مشقات و تحمل تبعید سیبری مثل تولستوی در ایمان خود نسبت به بشریت بطور کلی ثابت قدم می ماند؛ میدانند که ماکار ترحم انگیز او (روای ماکار) که یک نفر آدم تنبل، دائم الخمر، دزد و از مردم سیبریست تقصیری ندارد و جاهل و فلاکتش چیز دیگر است؛ که آدمکشان رمان جنگل زهره می کند کمتر از فلان خان عیاش و فاجر مسئول است و فلان امنیه که نیهیلیست ها را به شکنجه گاه هدایت میکنند بهیچوجه مسئول نیست اشخاص رمانهایش خشن و خیلی به حیوانات و گیاهان سرزمین روسی سیبری که کورولنکو با ذوق و شوق در داستانهایش با در مناظری از سیبری توصیف کرده است، شبیه اند. نیکی و گذشت در تمام نوشته های اوسیلان دارد، نیکی ای که کورولنکو در تمام مدت عمر طولانیاش چه در عهد تساران و چه در عهد شورویها، بخدمت ناکامان و نامردان گماشته بوده است.

بدبینی پایان قرن - اگر تولستوی و کورولنکو از لحاظ اخلاقی
 توانستند، سلامت خود را حفظ کنند، کاملاً امری استثنایی است. چه درین ادوار ارتجاع غالب آمده و محیط خفقان آور شده و مردم نیک اندیش بلند همت دلسرد و نومید شده بودند. رمان نویسان این زمان پرده هایی از زندگی مردم معاصر خود را در آثارشان منعکس ساخته اند که به آن مردمی محتضر که از عدم اطمینان به هر گونه رستاخیزی، مرگ را پذیرا آمده است، شبیه است. ناگفته نماند که نویسندگان این دوره و قتیکه از اجتماع طرفی نیستند توجه خود را معطوف به اسرار درون خویش کردند: در مثل گارشین که در ۱۸۸۸ در سن ۳۲ سالگی انتحار کرده بوده است، از زمره همین نویسندگان بود. اشخاص رمان های او واجد «وجدانی بیمار» اند و مانند اشخاص داستایوسکی حیاتی معذب و پر شکنجه دارند با این تفاوت که مسیحیت دارویی برای درد های آنان نیست. سربازی که کور کورانیه می میرد، کارگری که کار غیر انسانی می کند، خلاصه جانور و نبات جمله گی رنج می

برند ؛ نویسنده می خواهد مانند دیوانه در داستان گل قرمز ریشه رنجی را که موجب آزار و کوچکی اوست از روی زمین بر کند ، اما رنج قوی تر از اوست .

آثار چخوف که از دو نوع : نوول یا درام بیرون نیست (هرگز رمان بزرگ ننوشت) و با انشای موجز نوشته شده جملگی واجد مناظری کامل از اوضاع مردم روسیه است در آستانه انقلاب . اگر از چند نوول فکاهی و ظریفانه او که در روزگار شباب نوشته و لیکن در عین حال از عمق معنی بی بهره نیست ، در گذریم ، اثری که آثار او در ذهن خواننده می نهد ، سرشار از غم و اندوه است .

انتوان چخوف (۱۸۶۰-۱۹۰۴) پدرش عطاری از مردم تاگانروک بود و خودش تحصیلاتش را در طب در مسکو تمام کرده بود ، اما از همان تاریخ برای آنکه امرار معاش و بخانواده اش کمک کند ، قصه های کوتاهی نوشته بود که با موفقیت سریع و درخشانی روبرو شده بود تا آنجا که او از طبابت دست کشید و همانطور که آرزومند آن بود ملکی خرید و در آنجا سکونت گزید ؛ بدبختانه چندی بعد مسلول شد و با جبار آنجا را ترک گفته در کریمه ساکن شد . هنوز بیماریش پایان نیافته بود که با هنر پیشه ای بنام اولگا کنپیر ازدواج کرد و پس از آن سفری به جنگل سیاه کرد و در همانجا در گذشت . او با قریحه شکافنده و نکته بین خود آنچنان مشاهدات پایتختی یا شهرستانی خود را لباس حقیقت می پوشاند که ازین لحظه از اغلب نویسندگان روسیه ممتاز و متمم است باینکه خنک چیزی نوشته است . (باین وجود کافی است آدم نوول های او را در باره کودکی بخواند و به حساسیت و گرمی باطنی او بی برد)؛ البته مانند نویسندگان استعداد خیالبافی نداشت تا در فضایل دهقانان و کوشش روشنفکران چیزی امید بخش تمیز دهد : دهقانان در آثار او جملگی از فرط فقر و الکل تباه شدند و بجز مشت خرافات ایمانی ندارند و آداب و رسومشان هم حیوانیست

خانواده های اشرافی در آثار او آنهایی اند که فقیر شده اند و بدون آنکه قدرت آنرا داشته باشند که خود را با شرایط جدید زندگی سازش دهند ، در همان خانه اشرافی فروریخته خود در روستا به زندگی ادامه می دهند . زندگی مسکنت آمیز صنعتگران و زندگی پرتجمل و محدود بازرگانان ثروتمند (۱۹۰۳ سال) فاقد ایدال است . مطمئناً عده دانشجویانی که در آتش اشتیاق خدمتی پسندیده می سوزند ، در آثار او زیاد است ولیکن این شراره هم در دل طیب نیازمند روستا که خود را در میان نادانان تنها می بیند ، خاموش می گردد . کارمند ، قاضی و معلم مدرسه که در ابتدال و حقارت شهرستان فرو رفته و سعایت و چغلی در کمینشان نشسته است یا آنکه با تملق از بزرگترها دنبال ترقی و مدال میروند یا اینکه خود را در برابر زندگی حراست میکنند . (هر دو قایل) . حتی روشنفکران درجه یک : هنرمند و دانشمند در بند مبتذلات اسیرند و معلم در سرگذشتی غم انگیز جواب « من نمیدانم » به دختری می دهد که از او تقاضای اصلی برای زندگی کرده بوده است . پوچی و بیهودگی کوشش ها بعلاوه تسلط ننگ آلود مبتذلات روزمره که هیچگونه عشق یا آرمانی یارای ایستادگی در برابر آنرا ندارد ، مضمون اساسی آثار چخوف است . اشخاص او مبارزه نمی کنند ؛ و در حالیکه رضا به داده داده اند با انتظار مرگ نشسته اند .

اشخاص فئودور سولوگوب (۱۹۲۶-۱۸۶۳) رمان نویس و نمایش ساز ، خود را تسلیم قضا و قدر نمی کنند ؛ فقط از زندگی نفرت دارند ؛ جملگی حتی کودکان در آثار او شائق به مرگ اند (مرگ باروز نامه ، عروس عزا دار) . آنها که خیال زندگی دارند بیش از دیگران خیالی بنظر می آیند . در رمان جالب ، شیطان حقیر بوی زننده و متعفن شهر کوچکی استشمام می شود که از غم وودکا و نفاق و نامه های بدون امضاء و افترا ساخته شده و پر دونهوف دون همت چکیده آنها پستی است .

گورکی - حال می توان فهمید که مردم با چه اشتیاقی نسبت به

آزادی، درین عصر افسردگی، طنین خنده‌های مستانه و لنگردان گورکی را شنیدند! اینان با وجود فقر و خطر، از زندگی خسته نبودند! و بدون آنکه با ملاحظه کاری ناراحتی برای خود ایجاد کنند، بشدت از اوضاع عصر انتقاد می کردند. ما گزیم گورکی به نام اصلی آلکسی بشکوف، متولد سال ۱۸۶۸ در شهر نیژنی نوگورود در خانواده ای صنعتکار با آداب و رسومی خشن تربیت شده بود؛ از سن دهسالگی همه شغل هارا آزموده و از شهری به شهری رفته بود در اواسط باربر، در غازان نانو، در تفلیس مستخدم راه آهن شده بود. تا آنوقت بدون آنکه قصد خاصی داشته باشد کتابهایی بزبان فرانسوی آنهم از نویسندگان فرانسه مانند بالزاک، دوما پدر و پونسون ترای (نویسنده قرن نوزدهم مؤلف درامهای پاریس پ.پ.) خوانده و به سال ۱۸۹۲ نوول: **ماکارچو** را در روزنامه قفقاز نوشته بود؛ آنگاه از حمایت **کورولنکو** بهره مند شده بود و موفقیت نیز با سرعتی صاعقه آسا چه در ممالک بیگانه و چه در خود روسیه بدو روی آور شده بود پس از آن چند نمایشنامه نوشت (در اعماق اجتماع ۱۹۰۲) که بیشتر بر شهرتش افزود.

در نوول های نخستین **گورکی** خیلی چیزهای مربوط به رمانتیسیم وجود دارد زیرا نه مناظر و نه اشخاص آن تاثیری را که حقیقت مطلق در انسان می گذارد، ندارد. اما همین جنبه های رمانتیک نیز برای مردمی که از موشکافیهای معرفت النفسی سایر نویسندگان خسته شده بودند، واجد تازگی بود. ماجراجویان و قاچاقچیان و مضحکه های کارناوال که نه از کار و نه از جنایت می گریزند و فقط از زندگی یکنواخت روستایی و شهری فرار می کنند با توصیفی از خورشید درخشان و باد های تند استپ های جنوب، در آثار او تصویر می شد. حتی وامانده ترین قهرمانهای او واجد نیرویی تازه بودند. باین همه تحولی در زندگی روحی گورکی مشاهده گردید که او را از انارشیسیم به مارکسیسم و از رمانتیسیم به رئالیسم سوق داد.

بانگارش **فوما گوردئف** و **ماتوئی کوژمیاکین** و مدتها بعد از آن (۱۹۲۵) **رمان کارار تامونوف** ، مقام ولگردان را در آثار خویش به صنعتگران و بازرگانانی می دهد که در طول مسافرتهايش دیده بوده است. رمان اخیر سرگذشت ترقی و تنزل خانواده ای بورژواست . کتاب های مذکور جمله کی حاوی توصیفاتى حزن انگیز است . اما گورکی در برابر حقارت بورژواهای بزرگ و کوچک کارگرانی را قرار می دهد که در پی تدارك انقلاب اند و با نظم بخشیدن بدان همان حرارت و هیجان قهرمانهای نخستین او را حفظ کرده اند سیاست ضایع کننده گاهی از احتمال حقیقی نبودن اشخاص کتاب مادر می کاهد در صورتیکه در همین کتاب صحایفی تحسین انگیز نیز وجود دارد . واپسین رمان گورکی **زندگی کلیم سامکین** انقلاب را در حال پیشرفت نشان می نهد .

امارمان نویس مذکور در هیچکدام از آثارش به آن درجه از قدرت توصیف و تجسم نرسیده است که در تشریح سوانح روزگار شبابش و هیچکدام از اشخاص خیالی او آنچنان زنده و مجسم جلوه نمی کند که پدر تمکین کرده در رمان **کودکی** ، یا حتی مثل خود او آنطور که می بینیم (حساس و ازین پس سرکش) درین نخستین اعترافات و در اعترافات بعدی از نقاط بسیار دور بود که بدین ترتیب به کمک اندیشه خود را به موطن اصلیش می رسانید : پس از شکست انقلاب در ۱۹۰۵ با جبار روسیه را ترک گفته پس از چندی اقامت در نیویورک در کاپری مستقر شده بود . دوبار به روسیه بازگشت یکی زمان جنگ بود که در ضمن ناظر پیروزی انقلاب گردید و مدافع ارزشهای فکری آن شد و بار دوم بازگشتش به روسیه در ۱۹۳۶ بود که در همانجا درگذشت .

رنالیسم و سمبولیسم - لئونید آندرئف (۱۸۷۱ - ۱۹۲۱)

رمان نویس و نمایش ساز ، نیز دارای همان اعتقادات سیاسی بود که گورکی منتهی وضع دماغی آنها کاملا از هم فرق داشت . رمز نوشتن ها بیش از

نمای خارجی او را بخود جلب می کرد ؛ اندیشه خود را متوجه آن می کرد که به اشخاص ارزشی تمثیلی (سمبولیک) بدهد و مرک روی آثار او نیز مانند آثار سولوگوب سایه افکننده است . سرگذشت آویخته شدگان هفتگانه بررسی و اکنش های هفت نفر محکوم و یوغ جنک مطالعۀ انعکاس حوادث بزرگ است در روح مبتدل مردی عقب افتاده .

آه کوپرین ، مرید گور کی با قدرت زیادی محیط خسته کننده شهرک پادگان (دوئل) یا ازدحام بندری بزرگ (گامبرینوس) و یازندگی روسبیان را (گودال) توصیف کرده است . ولیکن افراد در استدلال اغلب مایه انقطاع موضوع اصلی شده است . چنین نقصی در آثار ایوان بونین (متولد ۱۸۷۰ برنده جایزه نوبل) که بنحو خنکی واقع بین است ، وجود ندارد ، چه او قریبۀ نیشدار و شیوۀ روشن و پرداختۀ خود را صرف گنجاندن دو نمونه دهقانی در يك منظرۀ بی رنگ و خاموش روستایی (دهکده) با صرف حکایت سفر دو گانه آقای ساتقرانسیسکو کرد که در وقت رفتن زنده و با نقشه ولی در هنگام بازگشتن در تابوت آرمیده بود .

با وجود سنت رمان رئالیست که بدست رمان نویسان فوق الذکر حفاظت می شد ، نویسندگانی هم مانند ای . شملیف I. Chmeliev و Zaitsev زائیتسف و عده ای دیگر بودند که در پایان سده نوزدهم تمایلی متباین بانیت رئالیست ها داشتند ، که وابسته به پیشرفت شعر تمثیلی (سمبولیک) بود .

رمان تاریخی از نظر هرژکوسکی عبارت بود از تبجیل اندیشه ای که آثارش (شعر ، درام ، انتقاد) را بوجود آورده است یعنی کوششی است برای نزدیک کردن مسیحیت به فرهنگ کفر آمیز یا اندیشه نازاره ای (اشاره بموطن مسیح پ) به اندیشه یونانی ؛ سه رمان از آثار سه گانه مسیح و ضد مسیح با ژولین مرتد و لئونارد دووینچی و پطرو آلکسی شاخص سه مرحله ازین مشاجره است . آندره بلی شاعر روسی ، مستغرق

مسئله ازلی تمایل روسیه بشرق یا به غرب است . کبوتر سیدین (۱۹۱۰) شامل سرنوشت حزن انگیز روشنفکر است که طعمه جماعتی از متعصبان شهوت پرست پارسا گردیده بوده است . بطرز بورك از نظر بلبی شهر خیالیست که تخیل بطر کبیر آنرا بیار آورده است ، ساکنان مسکوهم جز ظواهری مبهم نیستند ؛ خلاصه همه چیز برای شاعر خیالپرست حساس مذکور جز وهم و خیال نیست و شخص خودش را هم در رمان کوتیک لتائف که شرح احوال زمان کود کیش است و هم در خاطرات آدمی عجیب برای مسا تشریح کرده است . آلکسی رمیزوف ، ستایشگر بزرگ گولوداستایوسکی در انتخاب راه خود تردید بخود راه نمی دهد ؛ در مقابل زندگی حزن انگیز عصر حاضر که او در رمان خواهران انتخابی و پنجمین ضربت توصیف کرده است ، پناهگاهی در قصص و افسانه های سنن قدیمی روسیه جسته و آنرا بطور تمثیلی تفسیر کرده و با انشایی لطیف آراسته است .

از اینها که بگذریم رمانهای افسانه ای یا با اصطلاح دیگر قهرمانی درین دوره که آستانه انقلاب بشمار است ، فراوان و گوناگون بود ؛ و حال آنکه دوران پیشرفت و درخشندگی آن سپری شده بود . انقلاب هم بعدها مضامین بکری برای این نوع رمانها به راه آورو آورد .



فصل هفتم

نمایشنامه نویسی در سده نوزدهم

سرگذشت نمایشنامه در روسیه به درخشندگی و رونق رمان نیست. چه رمان روسی به منتهی درجه در تکوین رمان غربی مؤثر افتاده است؛ گرچه نمایشنامه روسی واجد شاهکارهایی چند است ولیکن جز در دوره اخیر آنهم از نظر بروی صحنه آوردن نمایشنامه ها، ابتکاراتی درین رشته نشده است.

درام تاریخی - درام ملی از بعد از زمان تقسیم تاکنون هیچگاه اعتبار خود را در نظر مردم از دست نداده است و درامهای تاریخی از نوع **پسکوویتیانکا** و **نامزد تسارمی Mey**، یادرامهای **کو کولنیک** و **بوژه** اثر سه گانه کنت تولستوی: **هرک ایوان**، **تسار فدور**، **تسار بوریس** (۷۰ - ۱۸۶۷) با تحسین بینظیری مواجه شده است. صورت تراژدی های تولستوی به آثار شیللر شباهت دارد چه تاثیر او و شکسپیر و پوشکین در تولستوی مشهود است اما چیرگی او در احیاء گذشته و موشکافی در خصوصیات اشخاص نمایشنامه و در زیبایی شعر، او را در ردیف سرمشق هایش قرار می دهد. شاید مقایسته تولستوی با مؤلف **بوریس گودونوف** ترسناک باشد اما اگر وی واجد زیبایی خیره کننده آثار پوشکین نباشد، در عوض حایز ذوق تأثر نویسی بیشتریست. **بوریس** او بهیچوجه يك اثر بیش پافتاده یا تقلید محض نیست: بوریس که از ندامت وجدانی اندکی آزرده خاطر شده و از طرفی نیز تحت تاثیر جاه طلبی و حب ملی قرار گرفته، کاملاً روی به جنبش و فعالیت آورده است. خصایل دو تسار دیگر باز بهتر تجزیه و تحلیل

شده است : چقدر گیراست چهره ایوان مخوف و قتیکه لب گوراست و میان پشیمانی و خودپرستی ، ترس از دوزخ و عشرت طلبی ، معلق می ماند ؛ او که عادت کرده بود خود را با امپراطوریش یکی بداند و آنرا در نوسان های روحیش شریک سازد و بوقت خواری خوارش شمارد ؛ در صورتیکه پسرش فدور مهربان ، ناتوان ، و پارسا ، انسان را بفکر پاکترین چهره های آثار داستایوسکی می اندازد . **تولستوی** در اینکه دورانی را انتخاب کند که تخیل را برانگیزاند یا صحنه هایی را در برابر هم قرار دهد که باهم مابین باشند ، یا اینکه در پایان نمایش تماشاگر را بایک شعر مشدد تحت تاثیری شدید قرار دهد ، هنرمند است . تراژدی های مزبور بمدد دکورو لباس های بسیار باشکوه در زمره درخشان ترین نمایشهای **تماشاخانه هنری مسکو** قرار دارد .

نمایشنامه در آداب مردمان - باهمه آنچه گذشت ارزش و اعتبار ذوق و قریحه نمایشنامه سازان روسی زمانی آشکار می شود که در باره آداب و رسوم مردم دیار خود کمدی می سازند . پس از فون ویزین در سده هژدهم و **گریبوادوف** در عهد رمانتیسیم ، این گوگول بود که با اشتیاق درین راه گام نهاده بود : کار های نخستین وی درین زمینه عبارت بود از : **صلیب ولادیمیرولی** و **ازدواج** که در باب محیط «سوداگران» و روحیه نامزدی مردداست و **بازرس (۱۸۳۶)** که حاکی از کمال هنری اوست درین زمینه . و آن ماجرای حقیقی بود که پوشکین برای او نقل کرده بوده است : جوانی بر حسب تصادف از شهری می گذرد ولی کارمندان پریشان خاطر آنجا گمان میبرند که او بازرسی است که خواسته است بطور ناشناس اعمال آنان را تحت نظر قرار دهد ؛ این است که او را بگرمی پذیرفته در ارضای حوائجش کوناھی روا نمی دارند ؛ ولیکن حقیقت موقعی آشکار می شود که او رفته است . عوضی گرفتن و جنبه خنده آور قیافه ها که دیگر نزدیک است چیزی پاک مسخره از آب درآید ، از جنبه حزن انگیز رنگ های تاریک نمایش

نمی‌کاهد : تمام کارمندان و در راس آنها استاندار شهر ؛ جململگی از مکارم اخلاق بی بهره‌اند و برحسب رتبه و گاهی هم بیشتر از آنچه رتبه‌شان اجازه می‌دهد ، می‌دزدند ؛ اما با اینهمه هر قدر که این دزدهای اجباری گزاف‌گو و بی ملاحظه باشند ، باز وقتیکه رویهم‌رفته بدانها می‌نگریم چندان نفرت انگیز و کریه‌جلوه نمی‌کنند . تاثیر نمایشنامه مزبور آنچنان قابل ملاحظه بود که گوگول بیمناک شده بدفاع برخاست و گفت که از نوشتن آن هدفی جز خندانیدن مردم نداشته بوده است .

الکساندر اوسترووسکی (۸۶ - ۱۸۳۳) تقریباً ازین لحاظ که تمام فعالیت هنری خود را صرف تاتر کرده ، در ادبیات روسیه تنهاست : چند تحقیق تاریخی بشیوه شکسپیر و یک داستان شیرین در اماتیک به عنوان **اسنگو روچکا** از خود باقی گذاشته و لیکن اساس کارهای او همان تقریباً پنجاه تا کم‌دیست که در باره آداب و رسوم مردم نوشته است . این نویسنده حقیقی نمایشنامه توانسته است هیچ چیز از خودش مایه نگذارد و بعلاوه از ابراز هر گونه نظریه ای احتراز جوید . نکات اخلاقی که او در آثارش آورده همانا معجون نیست از نجابت و عقل سلیم . اصل موضوع نمایشنامه های او نیز ساده است و جز بررسی روحیات مختلف و آداب و رسوم طبقات جامعه حاوی چیزی نیست . برای عده زیادی از روسها محیط « سوداگران » مسکوی را یا بگفته دیگر این شهر استثنایی را روشن ساخت که در همان محله قدیمی خود آنطرف مسکوا (استرووسکی در آنجا بزرگ شده بود) زبان و آداب و رسوم نیاکان خود را حفظ کرده بود و در مقابل طبقه اشراف که صیغه اروپایی پذیرفته بود بهمان شیوه عهد **دوموسترووی** زندگی می‌کردند . « سوداگر » در آثار او با وجود کهنه پرستیش عاشق پول است و علاوه به عدم دقت و وسواس که از خصوصیات سوداگران اشرافی است ، حقه بازیهای جدید نیز بلد است در مثل : ورشکستگی بعمد در زمان **باخودمان کنار می‌آییم** . او اگر ثروت می‌اندوزد هدفش امساک نیست بلکه تظاهر

و خودنمایی است: دررمان **فقر عیب نیست**، ژوردن (قهرمان نمایشنامه ای از مولیر فرانسوی که برای تظاهر بعلم و دانش شروع می کند به فرا گرفتن علوم طبیعی و فلسفی .پ.) عجیبی را بتماشا می گذارد که از ژوردن کتاب **مولیر بی سوادتر** و خودپسند تراست و دلش خوش است که ریشش را چیده و شراب شامپانی می نوشد. سوداگر تمام ارزشهایی را که قابل تبدیل بیول نیست خوار می شمارد؛ و چون فاقد هر گونه کنجکاوی معنویست این است که بفکر باسواد کردن فرزندانش نیست و بهیچ قیمتی هم حاضر نیست از خرافات آبا اجدادی خود دست بکشد: مثل مستبدی مقتدر بر خانواده و زیر دستان خود حکومت می کند. زنش که در حکم برده ای آراسته به جواهر است، بامر پدر با او ازدواج کرده و در واقع کاری جز آنکه خواجه عوض کرده باشد، نکرده است. و کمتر عصیان می کند. ولیکن کاترین پارسا و متعصب در نمایشنامه **طوفان** برای نجات یافتن از سلطه مستبدانه مادر شوهر و ضعف نفس شوهرش، فریب مردی فریبکار را خورده سرانجام بعلت ندامت وجدانی پس از اعتراف به گناه انتحار می کند. زیرا زن جز آن زندگی که سنت بر او تحمیل کرده است، زندگی دیگری را ادراک نمی کند و برای رهایی از زندان بان اجباری خود مراجعی جز مراجع مذهبی و لاطائلات کلفت هانمی شناسد. این زن هم چون بامردی غیر از طبقه خودش ازدواج کرده، بدبخت شده است (در **سورتمه دیگری منشین**). بعلاوه اوسترووسکی طبقات دیگر را اینقدر مورد لطف قرار نداده که وارد نمایشنامه های خویش بسازد. در نمایشنامه های **مردمك چشم**، **جنگل** و **گرگان و میشان** مارا به خانه های اشرافی در روستا می برد که پیره زنان خودکام پارسا که آزلتیمانان و عشق های سرپیری و گذشته ننگین خود را زیر نقاب تظاهر می پوشانند، در آنجا حکومت می کنند. کار مندان دولت هم در آثار او غلام حلقه بگوش پولند. انسان در ضمن بررسی آثار او متوجه مهرش نسبت به هنر پیشگان که جنبه های خنده آور آنها را می

نمایاند؛ وی نظریش را نسبت به چریک‌ها مانند لیو بیوم تورسوف در فقر عیب نیست، که با وجود معزول شدن از شغلس واجد شهامتی جوانمردانه بوده اثبات می‌کند. وانگهی نمایشنامه‌های او ندره ممکن است تاثیری تلخ در بیننده یا خواننده بگذارد؛ همه چیز در پایان نمایش روشن می‌گردد؛ و از لحاظ ترکیب خوشی با ناخوشی در آنها مهارت بکار رفته است؛ انشاء آنها نیز مطبوع و پراست از تعابیر عامیانه. بهترین نمایشنامه‌های او در مجموعه همیشه تماشاخانه‌ها باقی مانده است.

پس دیگری که از ۱۸۵۵ باین طرف لاینقطع بروی صحنه آمده همانا ازدواج کرچینسکی اثر سوخوو و کوبیلین است که گیرندگی خود را مرهون گفتگوها و حوادث مضمون خویش است.

تأثر هم مانند رمان زیاده از حد هم خود را معطوف به آداب و رسوم دهقانی کرده است. قضاوت مخلوق، قضاوت خدا نیست، اثر پوته‌خین (۱۸۵۴)؛ طالع ناگوار (۱۸۵۸) اثر پیزمسکی درین راه از قدرت ظلمات اثر لئون تولستوی که (به سال ۱۸۸۶ نوشته شده و در ۱۸۹۵ در روسیه و پیش از آنهم در ۱۸۸۸ در تماشاخانه انتوان پاریس بروی صحنه آمده بوده است) و بدون تردید بزرگترین اثر نمایش ادبیات روسی است، فراتر رفته است. نمایشنامه مزبور منظره‌ای از آداب و رسوم روستایی است که بدون محسوس بودن کوششی که برای گردآوری اسناد آن بکار رفته، عادات، اعیاد و زبان دهکده‌ای از منطقه تولا را بما می‌شناساند، ولیکن بیش از همه واجد بررسی و روانشناسی است که از حد و حصر نمایشنامه تجاوز می‌کند. تولستوی درین اثر پابه‌پا ما را در مسیر رنج روحی دشوار کسیکه از روی ضعف نفس نخستین گناه را ارتکاب کرده و پس از آن بیش از پیش در منجلاب گناهان فرورفته و سرانجام با اعتراف به گناهان و استغفار از درگاه باری تعالی، نجات یافته است، هدایت می‌کند. اشخاص تأثر او در عین حال که صاحب شخصیتی فردی اند واجد معنایی تمثیلی نیز هستند:

ها اثر تا پیره زن روستایی ریاکار آزمند که در ضمن گفتن ذکر طرح جنایات را یکی پس از دیگری در خاطر می‌ریزد، نماینده منشاء رذایل است؛ حال آنکه آکیم ساده دل و نسبتاً خنده‌آور مظهر فضایل است؛ و همان‌طور که خیر و شر از برای تسخیر نفس آدمیزاد با هم منازعه می‌کنند، این دو نیز در باره روحیات پسرشان با هم مشاجره می‌کنند. بدین قسم اندیشه مذهبی تولستوی هرگز بصورت امور انتزاعی و مجرد بیان نمی‌گردد و شدت حزن انگیز حوادث نمایشنامه که رئالیسم آن وقتیکه به صحنه بچه‌کشی می‌رسیم، تحمل‌ناپذیر می‌گردد، هرگز منقطع نمی‌شود. لیکن به بدبختانه چنین توجهی به عینیت در نمایشنامه مفصل او بعنوان در ظلمت هم نور می‌تابد که ارزشش فقط بخاطر سرگذشت نویسنده آنست، نمودار نیست؛ در جسد زنده هم باز به رنج‌های خود تولستوی و احتیاجی که به فراز از زندان حیات داشت، بر می‌خوریم. نکته غیر مترقب دیگری هم در تولستوی سراغ داریم و آن کم‌دی ثمرات تحصیل است که بر ضد اصول احضار روح است و اگر لازم باشد، گواه صادقی بر تنوع قریح اوست.

جای تاسف است که تورگنوف خیلی زود نمایشنامه نویسی را ترک گفته است؛ چه تأثرهای روزگار جوانیش بویژه بیس یک‌ماه در ییلاق که بیسی بدون حوادث و واجد معرفت النفسی دقیق است، می‌توانند کیفیتی خاص بیافرینند؛ و چخوف را بفکر فروبرند.

تأثر چخوف بیش از ناول‌هایش با مجموعه محصولات ادبی روسی مغایر است؛ چه درین محصولات ادبی همه چیز از نوع لذت‌والم و غیره به منتهی درجه خود رسیده است؛ و دوست دارند که از عقیده ای طرف‌داری کنند (البته در تأثر با احتیاط بیشتری برای آنکه سانسور تاتر خیلی سخت‌تر از سایر انواع ادبی بود)، در صورتیکه تاتر چخوف نیم‌رنک است و بیش از آنچه بیان می‌کند، به خواننده باینده می‌فهماند نه اینکه فاقد

حوادث یا حتی حزن و اندوه باشد بلکه اساس مطلب آن از اعماق جان بر می خیزد و اشخاص آن با منتهای پاک‌گی و طهارت از اندیشه‌ها و احساسات خویش پرده بر می دارند. گفتگو‌ها تمام سنجیده، مهمه عاطفی خیلی کم و مشاجره فکری هیچ وجود ندارد، اما از لحاظ تجسم واجد قدرتی زیاد است. مرغ دریایی یا کاکایی (۱۸۹۶) نماینده محفلی از نویسندگان و بازیگران است، سه خواهران (۱۹۱۲) شهرکی خواب‌آلود را توصیف می‌کند، عمو و انیا (۱۹۰۰) و محل درخت گیلاس (۱۹۰۴) مبین اضحلال نجبای روستایی است؛ از تمام این نمایشنامه‌ها همان بوی آب‌گندیده یا شایبه غمی مبهم یا بوی برک‌های پژمرده متصاعد است که از اغلب نول‌هایش؛ زیرا قهرمانان او شهامت و اکنش کردن ندارند. سه خواهران هرگز عازم مسکو نمی‌شوند، عمو و انیا و خواهر زاده‌اش شب هنگام بطور محزونی حساب ملک خودشان را را می‌رسند، و مالکان محل درخت گیلاس درینکه ممکن است ملک خودشان را تا آنوقت که نخستین درخت گیلاس باتبر غاصب زمین می‌افتد، حفظ کنند، خیال‌بافی می‌کنند. خلاصه دنیایی است که پایان‌هی یابد. ازینکه گورکی خیلی زود توجه خود را بطرف تأثر معطوف ساخت، خیلی مدیون سرمشق خود چخوف است؛ او هم تنگ نظری مردم شهرهای کوچک صنعتگران و محافل هنرمندان بی‌یلاق نشینان را توصیف می‌کند و فرزندانش آفتاب که انتقادی از محافل مردمان تحصیل کرده است، یادآور نمایشنامه سرگذشتی غم‌انگیز است، اما بهمان اندازه که چخوف ملاحظه‌کار و خوددار است گورکی طبعاً پرشور، افراطی و مشتاق ابراز عقاید خویش است. بسیاری از جنبه‌های رمانتیک جوانی گورکی در شاهکارش اعماق اجتماع (۱۹۰۲) باقی مانده؛ از پناهگاهی نفرت‌انگیز که چند محکوم به اعدام را در آن‌جا داده‌اند بانگی که اطمینان‌آینده بشریت در آن منعکس است، بلند می‌شود. درام‌های واپسین گورکی چه پیش و چه پس از انقلاب

شدیداً رنگ سیاست بخود گرفته اند .

لئونید آندرئف برای تأثر آثار گوناگون نوشته است ، اما جمله‌گی آمیخته به همان بدبینی است که نوول هایش . ساوا Savva (۱۹۰۶) وقتیکه برضد طالعش سر می کشد قصد دارد ایمان را ازدل انسان هایبرون کند تا آنکه فلاکت خودشان را جلو چشمشان تماشا کنند ، یعنی « لخت روی زمین لخت » قرار گیرند . درامهای استعاره ای او بویژه زندگی انسان بیشتر واجد مقاصد فلسفی است تا تعمق واقعی .

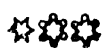
درامهای تمثیلی دلنشین بلوک (شوالیه ، گل سرخ و صلیب ، لوطی ، پادشاه در میدان نبرد .) فقط برای خواندن نوشته شده است ؛ و جنبه شاعرانه آن بیش از جنبه نمایشنامه ای او است . چنین است مطلب در باره تراژدیهای عالی ویاچسلاو ایوانوف ، تانتال و پرومته که هم انشاء و هم مضمون آن از ادبیات یونان باستان اخذ شده است .

تصویر دور نمایی هرچند کوتاه از تأثر روسیه نمی تواند بحث در باره اجرای نمایشنامه هارا که خیلی مدیون بازیگران و استادان ترتیب صحنه ها (میزانشن) و بویژه مدیون نقش تأثر هنری مسکو (که در ۱۸۹۸ بتوسط استانیسلاوسکی (اسم مستعار استاد صحنه پرداز (۱)ك. آلکسهف) و نمیرویچ - دانچنکوف تاسیس شده است) می باشد ، بسکوت برگذار کند .

تماشا خانه مزبور با کمال فداکاری که برای نمایش آثار مشهور ابراز می دارد و تجانس بازیگران قهرمان آن و مطابقت دکور با واقعیت که حتی از تطبیق ناچیز ترین لوازم با واقعیت چشم نمی پوشد تا کنون تراژدی های آلکسی تولستوی و قدرت ظلمات و اعماق اجتماع و پیس های چخوف و دیگران را که از جمله نمایشهای فراموش نشدنیست ، نمایش داده است . بسا این وجود برضد چنان واقع نگری تام (رئالیسم

(۱) صحنه پرداز ترجمه Metteur en scene است

مطلق) در پایان سده نوزدهم و در آغاز سده بیستم گرایشی پدید آمد که مبتنی بر تسهیل دکور و سپردن لگام نمایش به دست ذوق و تفنن بود. **مایر هولد Meyerhold** و **واختانگوف** از جمله طرفداران نهضت مذکور بودند که نامشان در تمام اروپا مشهور است.



فصل هشتم

شعر بعد از رمانتیسیم

از آغاز سال ۱۸۴۰ ادبیات روسی میدان نبرد و شعر اسلحه آنست ؛ اما باز چند شاعری از مریدان پوشکین زنده اند و مخالفند که « جاروب بدست بگیرند و کوجه هارا تمیز کنند » پس دو نحوه طرز تفکر مقابل هم قرار می گیرد : عده ای، شاعر را قبل از هر چیز يك فرد روسی می دانند و از او نسبت بوطن همان انتظار را دارند که از يك فرد هم میهن ، در صورتیکه عده ای دیگر پیش از هر چیز او را هنرمند می پندارند و برخی از کارها را در مقام او نمی بینند جای شگفتی نیست که گروه اول آزادیخواه و بملت نزدیکند و گروه دوم یعنی طرفداران هنر برای هنر ، از اشراف محافظه کار ؛ ولیکن اگر گروه اول زندگی سخت تری را گذرانند در عوض افتخار نصیب آنسان و گمنامی و بهتان حصه اینان گشت .

شهر رزمجو یانه - بزرگترین شاعر رزمجو همانا نیکلانکر اسوف (۷۷ - ۱۸۲۱) است . وقتیکه داستایوسکی ، که با عقاید او موافق نبود ولی استعداد شاعری او را تحسین می کرد بر مزار او سخن گوید و او را در ردیف پوشکین و لرمونتوف قرار داد ، حاضران بشدت بانك زدند : « بالاتر ! » وی که از خانواده ای نسبة نجیب بود ، در بیلاق تربیت و بزرگ شده بود ، فلاکت روستایی آنجا و خشونت پدر روحش را متاثر ساخت ؛ چون حاضر نشد شغل افسری را بپذیرد ، مدتی بدشواری زندگی کرد تا آنکه دوستی با بلینسکی کار روزنامه نگاری او را تسهیل کرد : نخست مجله معاصر و پس از آن سالنامه های میهن را اداره کرد و درین مجله

خود را پذیرنده قرایح جوانان معرفی کرد. خود درباره شعر خویش گفته است: « شعر انتقام و عزا »؛ و باز خود او گفته است: « ای ملت من ! من برگزیده شده ام تا غم های ترا بسرایم » تا اثرات شخصی در اشعار او جای زیادی را اشغال نمی کند مگر در مقام دلسوزی نسبت بدین ملت بدبخت؛ چه او فلاکت شهرها و کارمندان دون بایه نیازمند و کارگرانی که برای ساختن راه آهن رنج می کشند در صورتیکه هرگز از آن بهره مند نمی گردند و فقر روستاها و دهقان وزن او را که در مزارع و خانه کار می کند و برای تدارک همیزم به جنگل رفته و در همانجا زیر برف بخواب ابدی فرو می رود، توصیف کرده است (یخ بندان بایینی قرمز). عنوان بزرگترین منظومه نکر اسوف همانا پرسش اضطرار انگیز که در روسیه می تواند خوشبخت زندگی کند؟ است؛ گرچه ناامان مانده و لیکن خواننده بخوبی می داند که مساعی آن هفت نفر دهقانی که با هم نذر کردند تا سراغ انسانی خوشبخت بروند، عاطل و بی نتیجه میماند. اشعار نکر اسوف گاهی نتراشیده نخراشیده است و به نثر شباهت دارد اما گاهی هم واجد هنجاری مهیج و باشکوه است.

نادسون در راه او بود ولیکن در ۱۸۸۷ سن بیست و پنج سالگی درگذشت؛ مسلول بود و چون خود را محکوم به مرگ احساس می کرد، میل شدیدی به عشق و زندگی داشت و این معنی با تصمیم او باینکه هم خود را وقف دفاع از حقوق بینوایان کند، منازعه داشت؛ همین منازعه موجب شد که برخی از آثار او با وجود نپختگی واجد لحنی مؤثر و دلفکار باشد. از همین ملتی که دل نکر اسوف و نادسون بحالش می سوزد بانک نیکیتین (۶۱ - ۱۸۲۴) بلند می شود که بسبب شیوه عامیانه و لطافت توصیف به کولتروف ثانی معروفست در صورتیکه مرارتی که از فقر دهقانان احساس می کند با آن او کاملاً مغایر است.

اسلاو دوستان هم گاهی برای دفاع از آراء و عقاید خویش از شیوه شاعرانه استفاده کرده اند، لیکن اگر اشعار خومیاکوف واجد توان و

تاثیر است ، در عوض نیمی از آثار او به نشر نوشته شده است . در مقابل ؛ شاعری مثل تیوتچنی ، بموقع ، هم از عهده بیان عقاید سیاسی و هم از عهده هنر مطلق و قلمرو حقیقی آن می تواند بر بیاید .

هنر مطلق - تیوتچنی متولد سال ۱۸۰۳ از نسل پوشکین بود ولیکن نخستین مجموعه شعرش در ۱۸۵۴ انتشار یافت و در ۱۸۷۳ درگذشت ؛ مدتی طولانی بعنوان نماینده سیاسی دولت روسیه در آلمان زیست و فلسفه اش ناشی از افکار شلینگ و شوپنهاور است ؛ او عاشق آرامش گوته بود و خود را قرین بدبینی های اینه تصور می کرد ؛ خلاصه ترجمه های منظوم خوبی از اشعار شعرای آلمانی از خود بجا گذارده است . عشقی طولانی که حیات او را تحت الشعاع قرار داد ، زمانیکه از سن بلوغ رد شده بود ، موجب غنای شعر او گشت . باین وجود قلباً با آزر م است و از نارسایی کلمات دردمند چیز مرموز در همه جاهست چه در روح آدمی ، چه در طبیعت ؛ گرچه شاعر دنیایی را که خود عضوی از آب است می پذیرد ولیکن عوض ادراک نظام کامل آن ، از هرج و مرج خواب رفته و غرقا بهایی که او از کنار آن می گذرد ، و همچنین از مغاک هایی که در خود سراغ دارد و از گردابهای وجدان مغفول که تسلط عقل بر آن ناپایدار است ، بیمناک است . شعر با ابهت و پر اندیشه مزبور که پیش از پیدایش سبک سمبولیسم رواج یافته ، برای آنکا مقبول افتد می بایستی انتظار سمبولیسم را می کشید و تازه آنهم مقبول عده ای از خواص . از میان شاعران هنر مطلق همانسا کنت آلکسی تولستوی (۱۸۱۷ - ۷۵) است که هنوز هم خوانندگان فراوان دارد . باین وجود از اعمال غرض در شعرا حتر از می جوید و جز با اشعار غرض آلود مخالف نیست و این برای آنست که شاعر با اراده و حساس ما که در ضمن دلیر و خوشبین نیز است ، سخت شیفته و واله زیبایی است . شاید اگر همبازی کودکی و آجودان الکساندر دوم نمی بود ، تمام هم خود را صرف شاعری می کرد ولیکن از سال ۱۸۶۱ وارد عرصه شاعری شد ؛ از آن پس چه در روسیه

وچهره در اروپا پیوسته دنبال شاعری و عشق بلند پایه‌ای که حیاتش را عطر آگین، ساخت، می‌گشت. آثار او بجز تراژدی‌های سه‌گانه که کمی بیشتر از آن سخن رفت، عبارتست از رمانی تاریخی بشیوه و اثر اسکات که مربوط است به عصر ایوان مخوف، و رمان شاهزاده سر بریانی و مقدار زیادی اشعار تغزلی. او هم مانند تیوتچف وحدت وجودیست منتهی با اطمینان و خوش بینی: «زمزمه آنها، نسیم گل‌ها جملگی نوید جمالی دور دست را به من می‌دهند» عشق و هنر با این زیبایی بی پایان مربوط است. ایدالیسم مذکور مانع آن نیست که تولستوی به دنیای خارجی و خطوط شاخص مناظر خانه خویش نظر بیندازد یا آنکه ذوق ریشخند آمیز و شاداب خود را تنها سرپیری حفظ کند (بوقت شباب با اتفاق پسر عموهاش کلمات قصار کوزما پروف و تکوف را نوشته بود). منظومه‌های قهرمانی و عامیانه او که درباره روسیه باستان نوشته است بمثابة افسانه قرون (اثر معروف و حماسی ویکتور هوگو پ.) است منتهی بارنگ‌های درخشان.

فت (۹۲ - ۱۸۲۰) منحصراً شاعری غزلسراست، و از لحاظ شیوه موسیقی آسای خود که آهنگ کلمات آن بیش از معنای واقعیشان القاء معانی می‌کند، شاید لطیف‌ترین غزلسرایان روسی باشد. بسا این وجود مردی واقع بین و اهل عمل بود، مادرش زنی آلمانی بود (بعدها توانست اسم پدرش شنشین راروی خود بگذارد) و خودش مالکی نمونه و از نتایج کارش راضی بود بطوریکه پس از انتشار اشعار دوران جوانی، مدتها به زراعت سرگرم بود و بعدها که به شاعری بازگشت علاوه بر ترجمه‌هایی که از حافظ گوته و هاینه کرد زیباترین مجموعه غزلیات خود روشنی‌های غروب را نیز منتشر ساخت. درک او از طبیعت هم به آن تیوتچف و هم به آن تولستوی شبیه است: او هم مانند تیوتچف همان چیز مرموز را در نهادش حس کرده می‌لرزد با این تفاوت که روی از مفک می‌تابد تا از شهد ساعاتی که ارتباطی مرموز روحش را با اهتزاز بهاری یا با بیحالی گیاهان جنگلی

در تابستان و یا باتلالوشی پرستاره در می آمیزد، کاش را شیرین کند؛ با اینهمه بیشتر غزل‌های او درباره شب است. او می تواند اینهمه اسرار جادویی طبیعت را با چند شعر زلال و سلیس پیش چشم خواننده زنده کند.

آپولن نائیکوف (۱۸۲۱-۹۷) مجذوب اعصار باستانی است و علاوه بر درامی که درباره عصر فزون نوشته، ترجمه‌هایی دلگشا و اشعاری شیوا بسبک انا کرئون (چکامه پرداز شهوت دوست و خوشمزه یونانی پ.) نگاشته است؛ گرچه پولونسکی (۱۸۲۰-۹۸) از آثارش بوی آزادینخواهی استشمام می‌گردد ولیکن بیشتر از سیروسیاحت و خاطرات خوشش می‌آید کنستانتین کنستانتیویچ دوک بزرگ روسیه که ر. امضاء می‌کند، واجد سادگی دل‌فریبی است؛ اما آپوختین اغلب اوقات در باره چیزهای مبذول و پیش پا افتاده شعر می‌سراید؛ اسلو چوسکی گاهی آنچنان سریع در عرصه تفنن و ذوق خیز می‌گیرد که او را به سمبولیست‌ها نزدیک می‌سازد. اینها شاعران درجه دوم بحساب می‌آیند.

سبک سمبولیسم - نزدیکیهای سال ۱۹۰۰ بود که تجدیدی در شعر پدید آمد. شیوه سمبولیسم که در مغرب زمین پدید آمده بود، مثل نهضت رمانتیسم در سده پیشین سرعت در تمام خطه اروپا انتشار یافت و مانده همو (چونکه نهضت رمانتیسم عصیان‌ی بود بر ضد مکاتب منسوب به کلاسیک و برای انهدام آن تمام هواخواهان مکتب مزبور با هم متفق شده بودند پ.) با بانگی که از حنجره بودلر، ورن (شاعران سمبولیست فرانسوی پ.)، پو (شاعر سمبولیست امریکایی پ.) و ایلد (شاعر سمبولیست انگلیسی پ.) هائوپتمان و اشتفن گتورگه (از شاعران سمبولیست آلمان پ.) بر می‌خاست اروپا را بر ضد شعر غالب آنروز که پیوسته برای اطفاء حس نفع‌جویی و فابده طلبی سروده می‌شد، دعوت کرد. عجیب نمودن سبک مزبور در روسیه بیشتر از سایر ممالک بود چه درین کشور بیش از همه جاسا رئالیسم و روح رزمجویانه پایه شاعری را متزلزل کرده بوده است. روی این اصل بفکر

افتادند که طرفداران مکتب جدید را به ارتجاع متهم سازند و اگر استقبال اینان از انقلاب بچشم نمی خورد شاید هیچکس متوجه نمیشد که اینان، این فرد دوستان واجد روحیه ای انقلابی تر از آنانی هستند که در فکر اصلاح ادبیات اند .

در ۱۸۹۵ بود که مجموعه ای بعنوان سمبولیست های روسی انتشار یافت که با داشتن ترجمه هایی از آثار ورنل ، پو ، و مترلینک متضمن اشعاری بامضاء بریوسوف و چند نام ناشناخته دیگر بود ، پس از آن نیز دو مجموعه دیگر بطبع رسید ؛ در همین سال در نامه تنهایی اثر بالموننت و شاهکار ها اثر بریوسوف که بدون واژه عنوان فوق را برای کتاب شعر خود برگزیده بود ، چاپ شد . (بالموننت در ۱۸۹۴ مجموعه زیر آسمان شمال را نشر داده بود) . بریوسوف و بالموننت و هرژ کوفسکی و خانم هی پیوس و سولوگوب ، در سال های بعد آقدر کوشیدند تا هدف شعر سمبولیک را به مردم خشمناک یا مسخره کننده بقبولانند : نامهای آنان در ۱۹۰۱ در سالنامه شاعرانه موسوم به گل های شمالی و پس از آن در مجله متناوب الانتشار قرآزو یکجا گرد آمد . شاعران مذکور که نوشته های هزل آمیز مخالفان آنها را به « انحطاط » متهم کرده بود و در احقاق حق هنر بیک رأی بودند ، خصایص ذوقی متفاوتی داشتند . عده ای برضد انحرافات قالب شعر که پیشینیان نشان نسبت بدان بسیار بی توجه بودند برخاستند و همچون هنرمندی پخته شعر های محکم و کاملی ساختند . اینان اوزان نو و قافیه های انعطاف پذیرتر و قافیه ناقص بکار بردند ؛ و بسندنبال استعارات کمیاب رفتند . درخشنده ترین چهره همانا بالموننت است که مهارت خیره کننده اش در موسیقی الفاظ جایی برای بروز عواطف و احساسات نگذاشته بلکه همه نوع رنگ و نور و از همه قسم موسیقی از طبیعتی که شاعر با کمال شوق ولذت خود را با آن آمیخته است ، در کمال درخشندگی و تلائوست و آلر بریوسوف مثل او آسان نمی تواند شعر بسراید و اثری که

اشعار او در خواننده می‌نهد همانا اثر شاعر است که بدنبال لذت می‌رود و بدشواری بدان دست می‌یابد، اما گاهی بلاغت و متانت اشعار او بدانجامی رسد که وسوسه برای کلاسیک‌نامیدن آن در آدم پدید می‌آید.

عده‌ای دیگر برخلاف گروه نخست بیشتر بتوسط ابداع مضامین بکر از ابتدال و پیش پاافتادگی می‌گریزند؛ اینان می‌گویند که امور ناشناخته و مطالب نگفته را که در پیرامون ما فراوان یافت می‌شود، به مردم القاء کنند. **سولوگوب** چه در اشعار و چه در ناول‌های خود آرزو مند مرمک است و همین‌طور آنزسکی که از روی علاقه و رجحان اشعار ورلن را ترجمه کرد و مانند تیوتچف از هرج و مرجی تهیدآمیز که زیر ظاهر منظم چیزها مخفی است، در خلیجان بود. فیلسوف ولادیمیر **سولووویف** برعکس بانک امید بگوشها می‌رساند، دهوت آن عالم را می‌سراید و در باره شفاعت زن جاویدان و متحد شدن با خداوند شعر می‌سازد. اندیشه او شاعران بطرز بورك را برانگیخت تا در سالون مرژ کوسکی و زنش زینائیداهی پیوس یا در «برج» ویاجسلاوایوانوف دورهم جمع شوند. اندره بلمی (که نام اصلیش . پ. بوگائف است) خود را مرید سولووویف اعلام کرد و ایکن روح وی برای جستن حقیقت مشوش تراز مرشد بود و از شور و هیجان گذشته (پس روی افق) به نومیدی و یاس منتهی گشته بود (خاکستر). باین وجود در سخت‌ترین ساعات زندگی خود به آینده روسیه و به ارزش‌های نجات بخش رنج‌هایش ایمان داشت و زمانیکه انقلاب فرارسیمد با شور و نام بانک زد؛ «مسیح احیا شده است!» از لحاظ اندیشه به الکساندر **بلوک** می‌مانست در صورتیکه قدرت مجسم ساختن و سادگی عالی او را فاقد بود. زیرا بلوک (۱۹۲۱ - ۱۸۸۰) شاعر خیلی بزرگ‌گیت؛ و چهره خیال‌باف و حالت گوشه‌گیرانه او در خاطره کسانی که اندک تماسی با او داشته‌اند حک شده است؛ درست مظهر شعر بود. از خانواده روشنفکران بزرگ، خودش هم خیلی باسواد و فرنگی مآب بود بطوریکه در آغاز کار

شاعری خویش ظاهراً خیلی از طرز تفکر مردم روسیه که بعدها در دقائق دشوار با کمال شوکت و جلال رأی خود را بدو تفویض کرد، فاصله داشت! اشعار نخستین او به خانم زبیا مانند و - سولوویف درستایش خانم آموزنده اسرار آمیزی است که رسالتش ارشاد انسان بصوب حقیقت است؛ گرچه از خاك نیست ولی می تواند روی همین خاك برای خاطر چند انسان ممتاز در عشقی بزرگ متجسد گردد؛ این خانم گاهی بصورت شعر، زمانی بصورت مریم عذرا و مدتی هم به شکل ستاره ظاهر می گردد و می توان او را در نسیم بهاری با در سپیدی ماهتاب جستجو کرد. با این وجود خلعجان رفته رفته در جان شاعر رخنه کرد: آیا اساساً این خانم وجود داشت یا بدتر از آن مثل يك دختر مبتدل پیش پا افتاده نبود؟ دیگر در منظره خوش رنگ خواب و خیال نه بلکه در يك میکده حومه شهر بود که دختر ناشناس بدو ظاهر شد و او کوشید تا معمای نگاه او را از وراء توری تیره صورتش حدس بزند. پس ازین مرحله، دورانی فرارسید که نسیم های زود گذر عشق بزندگی (منظومه های ایتالیایی) در ابتدال روزهایی که بلوک غرق عیاشی و میگساری بود، فرونشست؛ ولیکن مانند بلی بیش از بیش به آینه روسیه که جای خانم زیبای پیشین را در دل او می گرفت، امیدوار شد؛ روسیه را در افتخارات گذشته (کولیکوو) و در غم های کنونیش دوست داشت. بدینمنوال وقتیکه انقلاب سر رسید روشنفکر و منزوی مزبور بمیل در راه ملتش گام گذاشت. در منظومه Scythe اسیت ها، آنگاه که قوای غربی وارد مداخله در امور روسیه شده بود، بدینها اختطاری پر طمطراق کرد و دوازده نفر (زمستان ۱۹۱۸) زیبا ترین منظومه ایست که به شوق انقلاب سروده شده است: شعری عجیب است چه تمام اوزان و الحان را با صحنه هایی که حکایت از رئالیسمی نپخته می کند و پرواز های باشکوه در خود جمع دارد و انسان از خواندن آن احساس می کند که باد ملایم انقلاب همراه باد سوزناک زمستانی و بوران های برفی می وزد و قطع نظر از دوازده سرباز

سرخ ، مسیح باناجی از گل سرخ آنرا رهبری می کند . بدین منوال بلوک شاعر بدون قید و شرط به جهش مردم خود می پیوندد ؛ امامزاجش با شرایط دشوار سال های نخستین پس از انقلاب سازگار نبود و عاقبت باحزنی تمام در ۱۹۲۱ درگذشت .

آکمه ایست و فوتوریست - همانطور که نبوغ پوشکین او را از حدود و ثغور رمانتیسیم بیرون کشیده بوده نبوغ بلوک هم از قلمرو سمبولیسم تجاوز کرد . زمانیکه وی در راه تکامل بود ، سمبولیسم افول می یافت و تازه تمایلات نوی برضد او اعمال می کرد . از طرفی کوزمین و گروه باصطلاح آکمه ایست Akmeistes با اتفاق گومیلف ، آنا آخماتوا ، ماندلستام و گروودتسکی در برابر توجهی دایمی که او نسبت به اندیشه مرک نشان می داد ، عشقی شدید بزندگی و در برابر انتزاعات و سمبول هایش روشنی و صراحت و در مقابل موسیقی الفاظ او نقشه ای پایدار و واضح بر قرار ساختند ؛ در آثار خدا سویدچ جنبه های سمبولیستی با ایجازی موزون و بیرحمانه درآمیخته است . گروه مزبور با وجود جزئیات متفاوت بصوب کلاسیسیسمی نو متمایل بود . از طرف دیگر تقریباً در همین سال ها فوتوریست Futuristes ها ظهور کردند با وجود مخالفت هایی شدید که باشاعران مکتب تمثیلی (سمبولیست) داشتند باز مانند همانها در ۱۸۹۵ مورد قهقهه استهزاء آمیز مردم قرار گرفتند ؛ اینان اعلام کردند (لا اقل در آغاز کار خود آنگاه که هوس مخصوص دوران جوانی آنها را به ایجاد هیاهو و جنبش در میانه مردم سوق می داد) که بکلی از گذشته چشم پیوشند و منطق اندیشه را ترك گویند و از خود کلمه به این دلیل که « کلمه وسیع تر از معنی است » آغاز کنند . در صحایف آینده مکتب شاعرانه مزبور و بویژه چهره اولادیمیر مایاکوفسکی را در برابر انقلاب خواهیم دید .



فصل نهم

پس از انقلاب (۱)

شعر - و قتیکه انقلاب دستگاہ موریانه خورده تسارها رافرو ریخت چه بسا بیم آن بود که ادبیات هم مانند سایر شئون در زیر خرابه ها مدفون گردد . نویسندگان سرشناس جز عده معدودی (بلوک ، بلی ، بریوسوف و گورکی) یا انتحار کردند یا مهاجرت نمودند . ولیکن اگر بازار نشر تا سال ۱۹۲۰ رونقی نداشت در عوض شعر در همان ماههای نخستین انقلاب از فعالیت شدید برخوردار گردید . بی گمان شعر بهتر از نشر قادر است که خود را با حوادث بزرگ هم ساز سازد ؛ بعلاوه درین قلمرو انقلاب ادبی زود تر از انقلاب اجتماعی بوقوع پیوست و درین هنگام شاعرانی چیره دست بودند که در وصف آن حماسه ها می ساختند . چنانکه دیده ایم زیبا ترین شعری که از انقلاب ملهم شده باشد همانا دوازده نفر بلوک بود ؛ چه هنر و سبک نویسندگی اسنین یا مایاکوفسکی که به نسل بعدی تعلق داشتند، ساخته و پرداخته پیش از انقلاب بود . با این وجود انقلاب موجب التهابات شور انگیزی شد و آنچنان مستی شاعرانه ای پدید آورد که ما را به تحسین و تکریم وامی دارد و قتیکه می بینیم شاعران آن عهد در چه شرایط دشواری شعر می سرودند ؛ چون کاغذ یافت نمی شد اشعار خود را با خطی ناخوانا روی دیوار یا میزی می نوشتند و بعد آنرا روی کاغذ های مخصوص بسته بندی طبع می کردند و در کوی و برزن به آواز بلند برای مردم می خواندند ؛ و عامه هم با وجود تحمل زبان های جنک داخلی و قحطی ، در شنیدن اشعار آنان از

(۱) خانم ژانر و rude . G در نوشتن این فصل صمیمانه به من کمک کرد . مؤلف

همدیگر سبقت می‌جستند و بشدت تصمیم خود را می‌گرفتند .

مکتب ها-ا در مقابل هم می‌ایستادند : سوریانین ، خلبنیکوف
مایاکوفسکی ، آسه‌بف ، مارینهوف ، شرشنه‌ایویچ و کوسیکوف که
فوتوریست بودند با بورلیوک که خیالباف بود و امپرسیونیست‌ها و اکسپر
سیونیست‌ها و کونستروکتیویست‌ها و فونکسیونیست‌ها و نیچه‌وئیست‌ها
(گویامراد طرفداران مفهوم لفظ نیچه و روسی که مفهومی معادل با « این
نیز بگذرد است » باشد .پ.) منازعه داشتند با اینهمه یک آرزوی مشترک
داشتند و آن کوششی بود که برای آفریدن شعری نو برای جامعه ای نوصرف
می‌کردند و برای حصول بدان اغلب به‌اشکال قالب بیان و تنوع استعارات
و تدارک الفاظی جدید که فهم آثار آنان را مشکل می‌کرد ، دست‌می‌بازیدند
سبکشان، سبکی لطیف و مصفا و دور از فهم عوام و خاص طبقه اشراف بود .
ولیکن بهترین شاعران گروه های مذکور خیلی زود ازین افراط و تفریط
ها که بااعتراض سخت و بحق لوناچارسکی روبرو شده بود، دست کشیدند.
سه تن شاعر روستایی زیر که ازسلسله کولتوزوف‌اند مقامی جداگانه
در ادبیات بعد از انقلاب روسی دارند : کلیچکوف ، کلیوئف و اسنن اینان
که باصطلاح طرفدار حفظ سنن میهنی بودند باروحیه‌ای مسیح مانندانتظار
داشتند که انقلاب جلوه‌گاهی برای چهره واقعی روسیه کشاورز باشد و از
هر گونه پیشرفت صنعتی نفرت داشتند . کلیچکوف در توصیف مجسم و بر
جسته و کلیوئف در تصوف و پارسایی و سرژاسنن (۱۹۲۵ - ۱۸۹۵) در
توصیف بینظیر مناظر و مرایا سرآمد بودند . تمام آثار این یکی پر است
از درد هجران دهکده ای نزدیک ریازان که کودکی خود را بدون تحمل
دشواریهای کار در مزارع آنجا گذرانیده بوده است ؛ از هر کجا که بود
خاطره آنرا بانوری «آبی» و عطری ویژه افسانه‌های مذهبی درمی‌آمیخت .
استعاره‌هایی بدیع ابداع کرد که آنرا از زندگی روستاییان و جانوران
اهلی اتخاذ کرده بود ؛ دورانی که مرحله « خیالبافی » را می‌گذرانید

ازینگونه کنایات و استعارات فراوان بکار می‌زد ولیکن اشعار خوب او هم ساده و هم خوش آهنگ است. شهر نشین شدن و پیشرفت کردن در امر شعر و از همه مهمتر ازدواجش با ایزادورا دونگان سبب انهدام او گشتند؛ با او به فرانسه و آمریکا رفت و آنجا خود را بیگانه یافت وقتی هم که به میهن خویش بازگشت بازهمان احساس بیگانگی را کرد؛ زیرا که انقلاب روسیه را مطابق انقلابی که برایش حماسه می‌ساخت، نیافت و پیروزی، را با ماشین و صنعت دید، بدینواسطه به الکل (مسکوی میکرده ها، اعتراف یکمفر عیاش) و سپس به مرك توسل جست: «شهر من و خود من دیگر برای این مملکت ضروری نیستیم».

ولادیمیر مایاکوفسکی قریحه اش نوع دیگر و جیلا انقلابی بود. او در ۱۸۹۲ بدنیآ آمد و مانند اسنین در ۱۹۳۴ انتحار کرد. این موجود عجیب که در قفقاز تولد یافته قوی جثه و پرشور بود و اگر در آغاز به گروه فوتوریست ها پیوست فقط برای آن بود که اساسا با تمام سنن ادبی بورژوازی مخالف بود. غزل‌های شدیدالحن او که واجد رماتیسمی غلیظ بود بهیچوجه به غزلیات اسنین شبیه نبود. در اشعار خود باشوکتی تمام در باره عشق ترانه می‌ساخت (نی لبکی که از مهره‌های ستون فقرات درست شده است)، املا ظهور انقلاب قریحه‌اش را عوض کرد: «من» او تحت - الشعاع اراده خدمتگزاری قرار گرفت؛ تمام «نیروی صدا دار شاعری خود را» به خدمت «طبقه مهاجم» گذاشت و اشعار خود را مانند «کارت حزبی» به اهتزاز درآورد؛ اگر واقعا ازینکه «سراینده غلیان آب» باشد باکی نداشت، چه بیماری برای او خصمی به حساب می‌آمد، در عوض در ضمن شعری که در مرك لنین سرود درد ملت خود را بیان کرد و در منظومه صد و پنجاه هزار حملات سختی به جوامع سرمایه داری کرد و امید های ملتی را در آن گنجانید. قسالب و سبک اشعار او نیز انقلابی بود: نسج کلامش متشمت، الفاظ بطور عمدی عامیانه و استعارات و قوافیش نیز غیر مترقب بود

اشعار آهنگ دار و بسیار موزون او برای آن آفریده شده بود که در حضور جماعتی بنحوی مخصوص خوانده شود؛ و صدای رسای شاعر آنرا در نلوب مردم می‌نشاند. با این وجود علاقه شور انگیز او نسبت به آراء و عقاید خویش مانع از آن نبود که فی‌الثل در کمندی سانس هزل و مطایبه بکار برد و یادر سربك آواز خوان مسخره هزل را با جدی که همانا بیان پیروزی جهانی طبقه کارگراست، در نیامیزد. شاعرانی هم مانند بیزیه پینسکی، ژاروف او تکین، گولودنی و سایرین که ذوق و قریحه‌شان به پای مل او نمی‌رسید هم خود را وقف مسلك اشتراکی کردند. اشعار بیزیه پینسکی (کومسومول کارت حزبی) دلالت بر خوشبینی آن‌ها می‌کند که اتحاد جماهیر شوروی می‌خواهد به جوانان القاء کند. دمیان بیدنی D. biedny که فاصله‌ها و رباعیات او خیلی مشهور است هرگز (مگر در خیابان اصلی) از حدود نشر مسجع و نوشتن اخبار گوناگون روز نامه‌ها تجاوز نمی‌کند.

با اینهمه فرد پرستی Individualisme منهدم نگشت؛ از میانه شاعران طبقه کارگرا سوتلوف (ملاقات‌های شبانه) خود را به سنن کهنه می‌پیوندد و گازین از دنیای تازه و مادی رویائی بیش ندارد. غزلسرای نیز نزد عده‌ای از شاعران که ادامه دهندگان راه اسلاف خویشند و ظاهراً تحت تاثیر انقلاب قرار نگرفتند، هنوز دیده می‌شود: مانند استام Mandelstamm آنا آخمتوف و بوریس پاسترناک (متولد ۱۸۹۰) که خراج خود را با سرودن اشعار انقلابی مانند سال ۱۹۰۵ داده است، ابتکارش در این است که تقریباً يك تنه در سرزمین شوروی همان راهی را ادامه می‌دهد که طرفداران شعر مجرد و هنر مطلق در گذشته می‌رفتند. به عقیده او «تنها وظیفه هنر آنست که مشعشمانه تدارک شود» از لحاظ غزلسرای به لرمونتوف و از لحاظ وحدت وجودی به تیوتچف قابل مقایسه است. عنوان مجموعه اشعار او که در ۱۹۲۲ انتشار یافت درخور همه آثار اوست: خواهرم زندگی. چون در برابر تأثرات خارجی حساس است،

طنین آواهای دور و نزدیک در درون او منعکس می شود ؛ او تصویری نواز واقعیت دارد و در همان حال نیز شایسته آن است که آنرا به دیار رؤیا انتقال دهد . گرچه الفاظ و ترکیب کلامش ساده است ولی مضامینش سهل الفهم نیست . زیرا تشبیهاتش واجد جهش هایی غیر معمول و فاقد همبستگی و پیوند است . شعر او از لحاظ وزن کلاسیک است . **پاسترناک** که زندگی را فدای تخیلات شاعرانه و هنر کرده انسانی گوشه گیر و منزوی است .

رمان در باره جنک داخلی - نثر در نزدیکیهای سال ۱۹۲۰

از نوسر بلند کرده بود و رمان برای توصیف واقعیت و خدمت به دولت جدید جای شعر را گرفته بود . نخستین نویسندگان شوروی گرچه خود در آغاز مستی و پیروزی آنرا بلور نداشتند ولیکن کمتر از اسلاف خود آزادی بیان داشتند ، با اینهمه هنرشان واجد خصایص نوی بود . اینان دوستدار ماجرای شدید ، قهرمانان متعدد ، معرفت النفسی موجز و مختصر و بالاخره توالی سریع مناظر و صحنه ها که گاهی فن سینما را بخاطر خواننده می آورد ، بودند ؛ روشنفکران نو میدآثار چخوف جای خود را به صنعتگران و سر بازاری می دهند که پر شور و خشن اند و برای زندگی خود و دیگران احترامی قایل نیستند و حیات انسانی را قدر نمی شناسند . زبان آنان سریع جملانشان کوتاه ، مکالمات بسیار و عبارات عامیانه که عمدتاً رنگ محلی خود را حفظ کرده ، فراوان است . این همان صورت بیانی است که برای مضامینی که منحصر از انقلاب یا جنک داخلی اقتباس می کردند ، پرداخته شده بود . در نخستین رمانهای این مجموعه از مشاهده رمانتیک می عبوس که معجونی از شور و هزل سبعمانه و تعصبی شدید و وحشیانه است در شکفت می شویم . سپس بهمان اندازه که حوادث از هم جدا می شود ، لحن آرام و منسبط می گردد ، مکالمه جای داستان را می گیرد و معرفت النفس عمیق تر می شود .

بابل که بدون موفقیت در ادبیات پیش از جنک بذل مساعی کرده ، و بعد در قسمت بودینی خدمت کرده بود ، مجموعه نوولی به عنوان سوار

نظام سرخ که شیوه نگارش آن یادآور سبک چخوف است ، نوشته‌ودر طی آن برخی از مراحل جنک داخلی را توصیف کرده است ، این اثر گرچه تا اندازه ای از لحاظ سبک به نوول های چخوف شبیه است اما لحن آن فرق دارد و پرداخته شده است از هزل و شور و شوق . سببیت زندگی را در آن می‌نمایاند و به جمال حزن آمیز آن عشق می‌ورزد ؛ صحنه های کشت و کشتار ، قتل و غارت ، دریدن پرده عصمت که در کمال صراحت بیان شده در همان حال واجد ایجازی خشک و تغزلی ویژه است . قصه‌های یهودی (او خود یهودی و از مردم ادسا بود) او مبین گروه دزدان ادسا و واجد همان تجسم سبعانه است .

در زندگی و آثار و سوولوف ایوانوف نویسنده اهل سیبری نیز همان جنبه های رمانتیک و وجود دارد : سراسر زندگی او به جاشویی و سربازی و گدایی و چاپ کردن کتب ، سپری گردید و در قصه های خود نیز انقلاب را مانند طوفانی در استپ‌های آسیا منعکس کرد . زندگی پارتیزانها (پاتیزانها ، قطارزره پوش شماره ۶۹ - ۱۴) و دهقانان عاصی او (شبهای آبی) که در مرکز طبیعتی پرخطر و وحشی قرار گرفته همان قدرت بدوی خود را حفظ کرده است : گرسنگی ، سرما و گرمای طاقت فرسا ، خشم ، عشق و کین . « انسان ! همیشه می‌توان یکی دیگر مثل او بوجود آورد » « هیچ چیز آسان تر از کشتن انسانی نیست » ؛ « ماحیوانات درنده ایم و حیوانات درنده هم به خون محتاج اند . »

سیفولینا Seyfoulina نیز که در اصل از قوم تاتار و شغلش آموزگاری است با توصیف دهقانانی که با انقلاب به آزادی رسیده اند (و برینه‌نیا) و گروه بچگان بی‌پناه (مطرود) ، همان مناظر سیبری را تشریح می‌کند ؛ رئالیسم عمدا زنده و توهین آمیز او آب و رنگ رئالیسم ایوانوف را ندارد . پیلنیاک مؤلف سال برهنگی برعکس کاملاً با سواد و واجد خصیصه یک انقلابی سنتی یعنی اسلاو دوست است انقلاب به نظر او بازگشتی است

به عصر پیش از پطر گبیر یعنی به روح ملتی که از قید غربی آزاد شده . به
« ایزبا ها که از اعصار قدیم همچنان دست نخورده باقی مانده » و به
« حکمت عامیانه یا حکمت قدیم سر زمین ما » دل بسته است ، در بلشویک ها
« فقط به نیم تنه چرمین ونه به نشانه دلسوزی های ساختگی » توجه دارد و
آنها را از اعقاب بوگاتیر ها می شمرد ، و وانده بود که مانند یکی از
اشخاص رمانهایش آنها را در برابر « کمونیست » ها که سرشار از نظریه
های بیگانه اند ، قرار داده باشد .

از میانه معروف ترین رمانها در باره آغاز انقلاب ، رمان چاپائوف
از فورمانوف و بویژه چگونه فولاد آبدیده شد اثر نیکلای اوستروفسکی
(اثر مزبور بهمین عنوان به پارسی ترجمه شده است پ) که رمانی درباره
سرگذشت مؤلف و بیان تشکیل خصایص يك انسان است ؛ این جوان کمونیست
که سرباز و جنک آور ، بیمار و نسبه نابیناست و حاضر است بخدمتش ادامه
دهد ، به عنوان سرمشق به نسل جوان شوروی پیشنهاد شده است .

هر قدر که از انقلاب دور می شویم آثاری که در باره آن نوشته می
شود ، محکم تر شده معرفت النفس در آن مقام بزرگتری را احراز می کند
انحراف اثر فادائف (۱۹۲۷) مانند داستان های ایوانوف جنک در آسیا
را توصیف می کند منتهی کرسنگی و وحشیگری و گرمای طاقت فرسا و
سایر قدرت های بدوی کمتر و بررسی قهرمانهای آن رنگین ترست . بر
گشت به سنت ادبی پیش از هرجا در رمان Le don Paisible دون آرام
اثر شولوخوف که در ۱۹۳۰ آغاز کرده و صحنه های جنگی و خودمانی اشخاص
تاریخی و خیالی را بشیوه جنک و صلح بهم درمی آمیزد ، به چشم می خورد .
تازه توجهی به بیغرضی در آن پیدا است که به دلیری و صداقت سفید پوستان اعتراف
می کند . مؤلف که میانه کوزاک (نام عده ای از سربازان روسیه که در
سلجشوری زبان زدند پ) های ناحیه رود دون بدنیآ آمدوبه زبان آنها سخن
می گوید . در توصیف زنده آداب و رسوم آنان چیره دست و در اینکه مارا

به عواطف و سرنوشت آنان پیوندد و بطوریکه از مرور در حدود بیش از هزار صفحه کتاب ملول نگردیم ، تواناست .
تازه با آنچه گذشت ، مضامین دیگری نیز می توان در آثار نویسندگان شوروی جست . جنک داخلی ماجرای گذشته بود حال آنکه تدارک آینده و ساختمان دنیای سوسیالیسم مطرح بود پس مقام نویسنده در کار اشتراکی چه می توانست باشد ؟

در آغاز کار چون توجه دولت شوروی معطوف به کار های ضروری تری بود ، چندان از ادبیات نمی اندیشید و آزادی نسبتی زیادی برای آن قابل بود . گروه « برادران 'سراپیون' » (زامیاتین ، و.س. ایوانوف ، زوشچنکوف فدین و کورین .) توانست در اعلامیه خود اینطور بنویسد : « اثر هنری باید واجد حیاتی ویژه خود باشد تا بتواند عصر خود را بدون هیچگونه الزامی منعکس سازد . » گروه هفت نفری فوتوریست نیز که مایاکوفسکی عضو آن بود بنا بدستور لوناچارسکی چندی در تدارک اعلامیه هنر اشتراکی صرف وقت کرد و خود را نماینده هنر انقلابی پنداشت در صورتیکه طریقه شان خیلی از سطح ادراک قاطبه مردم دور بود . اما از سال ۱۹۱۸ باینطرف ب فکر افتادند که ادبیاتی کارگری ایجاد کنند . بوگدانوف مؤسسه پرولت کولت Proletkult که موسسه ای بشیوه تعلیمات مارکسیسم ولی مستقل از حزب کمونیست است ، بنا نهاد که با تاسیس باشگاه ها نشریه ها و کلاس های درس می خواهد عامه را تربیت کند و حرفه های او را به فرزندان با استعداد ملت بیاموزد . گورکی که نقش او در پشتیبانی از ادبیات قابل ملاحظه است ، با این مؤسسه همکاری کرد . با اینهمه برخی از نویسندگان کارگری سازمان مزبور متوجه شدند که بدینوسیله از زندگی و کار انقلابی باز خواهند ماند . گروه آهنگر هنر را در درجه دوم اهمیت قرار می دهد و ادبیات را وسیله ای برای نبرد تعبیر می کند و فردپرستی را مطرود می شمارد و صنعت را که مایه نجات دنیا است ، می ستاید . وقتیکه

نپ بوجود آمد و از عده‌ایکه به همراهان ملقب شده بودند، دلجویی و استمالت کرد، گروه مذکور خشمگین شدند چه همراهان به کسانی می‌گفتند که بدون پذیرفتن تمام افکار و عقاید کمونیست‌ها حاضر شده بودند، در راه آنها گام بردارند. (میان‌ه این همراهان که جملگی از نویسندگان روسی هستند ایوانوف، پیلنیاک، لئونوف، فدین و تیخونوف ذکر کردنی‌اند) مجله گروه مذکور همانا قل سرخ است. گروه استقلال طلبان ادبی مزبور با آنکه از بهترین نویسندگان دوران خود بودند، سخت مورد حمله هوا داران يك ادبیات صد درصد انقلابی قرار گرفتند که مهمترین آنها گروه اکتبر بود که مجله بطرف پاسدار گاه را منتشر می‌کردند. گروه مذکور سبب گردید که در ماه مه سال ۱۹۲۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست جلسه‌ای فوق العاده تشکیل دهد و در طی آن اعلامیه مشهور تصمیم حزب در باره آثار ادبی را که حاوی اندیشه‌های وسیعی است، مطرح کنند. حزب با اعلامیه مذکور مخالفت صریح خود را «نسبت به انحصار ادبی از طرف سارمانی ویژه» بیان داشت و عقیده خود را مبنی بر طرفداری از «توسعه آزادانه جریان‌های گوناگون ادبی» ابراز داشت و در ضمن میراث ادبی گذشتگان و سبک هنری آنان را ستود. همراهان وقتیکه دیدند اعلامیه به نفع آنهاست، دست بکار شدند و در همان سال‌ها آثار قابل تحسینی بوجود آوردند. اما مخالفان هنوز دست از دشمنی خود برنداشته بودند. گروه اکتبر مقام خود را به دست Vapp واپ (انجمن پان اونیونیست نویسندگان کارگری) که شعبه مخصوص روسی آن عنوانش واپ بود و در ۱۹۲۹ به هنگام طرح نخستین نقشه پنجساله جنبه سازش‌ناپذیری خود را مضاعف کرد، داد به همراهان اخطار شده بود که خود را بخدمت نقشه مزبور بگمارند؛ و تقریباً جملگی «فرمان‌های اجتماعی» حکومت را پذیرفتند. صداقت آشکار و بدیهی آنان و توفیقی که نصیب اجرای نخستین نقشه شده بود، جملگی موجب گردید که بار دیگر در ۱۹۳۲ مهربانی دولت بطرف آنان معطوف

شود؛ برای آنکه خصومت‌ها از بین برود واپ منحل گردید و از آن پس تمام نویسندگان در یکجا تحت عنوان اتحاد نویسندگان شوروی گرد هم آمدند و شرط ورودی آن که در اصل اختیاری است همانا کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم است باروش باصطلاح «رئالیسم سوسیالیست». این دستور العمل نسبتاً لیبرال موجب پیدایش تمایلات گوناگون و یک قسم اومانیسیم جدید در سالهای پیش از جنگ گردید. اما احتیاجات جنگ اعمال انضباط خشکی را سبب شد. ناگفته نباید گذاشت که چون فروش و چاپ کتب در انحصار دولت است، بنابراین نویسندگانی را که موفقیتی بچنگ آورد و موقعیتش هم ممتاز باشد، سخت مورد نوازش قرار می‌دهد.

رمان در باره نقشه پنجاهساله - حال برگردیم به دوره ای که نخستین نقشه پنجاهساله مطرح است و نویسندگان هم خود را صرف دگرگون کردن اوضاع اقتصادی سرزمین خود می‌کنند. چندسابقاً هم تنها کتابی که مهمترین تیراژ ادبیات شوروی نصیبش گردیده بود همانا سمونت اثر **گلاد کوف** بود که شروع کار را در یک کارخانه پس از انقلاب توصیف می‌کرد. از سال ۱۹۲۹ نیز انبوهی از ینگونه آثار منتشر گردید که گاهی پیدایش صنعت جدید و زمانی اشتراکی شدن اراضی مزروعی را می‌ستایند. تل آباد شده اثر **شولوخوف و بروسکی** اثر پاتروف هر دو کلخوز را تبجیل و تکریم می‌کنند؛ **کاتائف** در رمان خود: ای زمانه، به جلو! شهر غول آسای ماگنی توگورسک **Magnitogorsk** را که در ۱۹۳۰ ساخته شده است و پیلنیک در رمان **ولگا** به خزر می‌ریزد ساختمان یک سد و لئویدلثونوف در رودخانه **سوت** ساختمان یک کارخانه کاغذ سازی را تشریح می‌کند. مخصوصاً که آثار مزبور از لحاظ سندیت نیز حایز اهمیت‌اند؛ اما با این همه بهترین نویسندگان این دوره از مضمون بسیار پیش پا افتاده توصیف یک کمونیست دلیر و یک خرابکار پست پارا فراتر گذاشته عصر جدید را در برابر عصر قدیم قرار داده و در صحیفی تقریباً تغزلی برای کار حماسه

رمانهای هجوی و معرفت‌النفسی - بهر تقدیر ، بخصوص

میان سال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹ و پس از ۱۹۳۲ تمایلات دیگری پدید آمد و آثار خصوصی تری به ظهور پیوست . نه شور انقلابی و نه عشق به کار هیچکدام نتوانست قریحه مردم روسیه را از مطایبه و معرفت‌النفس منحرف سازد ؛ چه اینان میراث گوگول و داستایوسکی را در خود محفوظ دارند . گرچه امر انتقاد از خود خیلی در شوروی پسندیده است ولیکن باید درین راه با احتیاط قدم برداشت . زامیاتین که ماجرای رمان ما را در قرن بیست و ششم قرار داده کار عبثی کرده بود ، زیرا مانع انتشار آن در روسیه گشتند و زوشچنکوف هم بتازگی از انجمن نویسندگان اخراج شده ؛ در صورتیکه آثار او مدت‌ها بامسخره کردن برخی از جلوه‌های روزمره زندگی در شوروی باعث تفریح خاطر مردم شده بوده است ؛ ولیکن اغلب در زیر یک لودگی ظاهراً معصومانه ، انتقادات بسیار شدیدی پنهان می‌کند ؛ و آنرا در دهان « فردی غیر مشخص » که سخنی دلنشین دارد ، می‌گذارد . ایلف Ilf و بطروف (صندلیهای دوازده گانه و کاتائف (استفاده کنندگان) و بولگاکوف (دسیسه بازی ، ماجراهای چیچیکوف) نیز واجد آثاری سرگرم کننده اند .

هزل ایلیا ارنبورک مخصوصاً متوجه جامعه سرمایه دار است و چون تقریباً همیشه در خارجه زیسته است با توصیف و انتقاد از ممالک غربی عطش بیگانه پژوهی (Exotisme) مرزم شوروی را تسکین می‌دهد . آثار او متنوع و بارور است و حکایت از قریحه سرشار او در قلمرو روزنامه نویسی می‌کنند . ماجری‌های شگفت انگیز ژولیوژ و رانتو و مریدانش . ما را به دنبال یک نفر مکزیکلی ماجراجو به گردش دور دنیا می‌برد ؛ تراست د . ا . تصور انهدام اروپاست با ماشینیسم آمریکایی ، مسکو به اشک‌ها ایمان ندارد نشان دهنده محافل پاریسی است ؛ سقوط پاریس ، واپسین رمان بزرگ ارنبورک نیز در باره فرانسه است ، او در همان حال که بشدت

از محافل سیاسی فرانسه انتقاد و عیبجویی، می کند همدردی و محبت صمیمانه ای نیز نسبت به دردهای آن ابراز می دارد.

زمانیکه هجویه نویسی رواج می یافت، میل بازگشت به تجزیه تحلیل های روانشناسی، یعنی توجه به سنتی که بر اثر ظهور انقلاب يك چندمنقطع شده بود، قوام گرفت و نویسندگان که درین راه کوشیدند همانا آزاداندیشان سابق الذکر بودند که کمتر در سیاست فرورفته بودند. از همان سال ۱۹۲۴ فدین در **رمان شهرها و سالها** نه همان مبارزات و اعمال انقلاب را بررسی کرد، بلکه انعکاس وطنین آنرا در اذهان معاینه نمود؛ قهرمان او داسچوین است که می خواست وارد دنیای نو شود ولیکن احساساتش از نوع عشق و ترحم، او را برضد انقلاب به خیانت و داشت. رمانهای پرادران و تسخیر اروپا، آثار دیگر نویسنده مزبور برای فرد پرستی جولانگه وسیعی باز کرده است. گورکن ها اثر **لئونید لئونوف** (۱۹۲۵) تجسمی است از نزاع شهر و روستا در دماغ دو برادر که باهم دشمنند؛ لئونوف نیز مانند فدین بیشتر مجذوب زندگیت تا عقاید و افکار: «بوی زننده و نساگوار او... ناپایداری و حتی بیهودگی عاقلانه او»، **کاورین والشا Olechal** آزاداندیشی را خیلی فراتر از سایرین پیش رانند. کاورین در **باره نقاشی ناشناخته** از آزادی خلاق و رمانتیسیم در برابر فایده جویی و از مسایل اخلاقی در مقابل صنعت دفاع می کند؛ قهرمان آن که مغلوب زندگی شده، بار دیگر بتوسط هنرش زندگی نوی آغاز می کند. زیباترین رمان لوری الشا، **حسد** (۱۹۲۷) در صفحات موجز خود واجد طراوت و آب رنگی نو و قدرت القائی خارق العاده است؛ او يك انسان ناکام حسود و بی غیرت را مقابل يك انسان نو که صادق و فعال است، قرار می دهد، و با این وجود این طور بماتلقین می کند که موجود حقیر مذکور درست است که سطح فکرش پایین است ولیکن هموناز به عاطفه و زیبایی فرار از ابتدال محتاج است. الشاجز آنچه گذشت، واجد اثر تفننی و دلپذیری بعنوان سه نفر

خیله نیز می باشد .

رمان خیالی و تاریخی - عده دیگری از نویسندگان بانوشتن

رمان های خیالی و تاریخی از انضباط رئالیست سربرتاافتند . میانیه عده مذکور مهمتر از همه همانا آلکسی تولستوی (۱۸۸۲ - ۱۹۴۶) است که نخست جزء مهاجرین بود ولی بعد در ۱۹۲۲ به شوروی بازگشت . قریحه سرشار او درجهات گوناگون بکار افتاد ؛ چیزی که در تمام آثار او مشترك است همانا میهن پرستی پرشور و دل بستگی شدیدی است که به چیزهای مربوط به روسیه دارد . راه شکنجه ها که آنرا در پاریس آغاز کرده چند ماه پیش از مرگ بیابان رسانید ؛ طرحیست از محافل روشنفکران پیش و پس و عصر انقلاب . نان مضمونش دفاعیست که استالین بهنگام جنگ داخلی از تساریتسین (استالینگراد کنونی پ) کرده بوده است . ولیکن اشتها تولستوی مرهون رمان های خیالی اوست که بسبب ولز و Aclita آئلیتا نوشته مثلا برمی خوریم به اینکه لشکری از انقلابیون شوروی برای کمک کردن به انقلابیون سیاره مریخ ، عازم آنجا می شوند ، ماشینهای هدالوی شکل مهندس گارین و مخصوصا عصیان شهرتش مرهون رمان تاریخی بزرگیست که در باره پطر کبیر نگاشته است ؛ کتاب مزبور ، اثری تواناست که زندگی و رنگ در آن می جوشد و تمام طبقات روسی را در آغاز سده هژدهم از بویار و سرباز و دهقانی ، متمصبان پیرو آلمانیان اسلو بودا و بر فراز همه شخصیت مافوق انسانی ، شخصیت انقلابی تسار بزرگ را که پیشقدم انقلابیون کنونی اجتماعی بود ، توصیف می کند .

رمانهای تاریخی در آخرین سالهای پیش از جنگ زمانیکه میهن پرستی و عرق ملیت بیدار شده بود ، رواج یافت و مایه توسعه آن گشت ؛ در مثل رمانهایی در باره عصیان : ستمکار ازین یا پوجاچف و همچنین در باره ایوان مخوف و دمیتری دونسکویی یا الکساندر نوسکی ؛ رمان در باره تاریخ معاصر : دردهای سباستوپول بتوسط سرگه ایف - تسنسکی

و نبردهای تسوشیما بتوسط نویکوف و شرح حال بزرگان که :
رمان در آمده باشد نیز رونق داشت : **تینیانوف** زندگی پوشکین و کو
و گریبوادوف را نوشت . درین زمان انگیزه و محرک بزرگی رو
بصوب تبجیل از بزرگان گذشته‌شان می کشید و کار این میهن پرستی
در زمان جنگ بدانجا کشید که عالمی را در شکفتی فرو کشید .

نمایشنامه - نمایشنامه از انقلاب ۱۹۱۷ باینطرف همان مرا
پیموده که رمان . همیشه از لحاظ ابتکار و کمال در اجرا بینظیر بود
همانطور که پیش از ۱۹۱۷ بررسی کردیم هرگز آثاری درجه اول
نیاورده است : روی، این اصل می توان روسیه را میهن رمان نامید .
از نمایشنامه ها از رمان های مشهور و پر سروصدا اقتباس شده است
آغاز ، جنگ داخلی تقریبا مضمون منحصر بفرد بود . واپسین نمایشنا
گورکی مانند **اگور بولیچف و شرکاء و دوستگائف و شرکاء** ته
خنده آواز بورژوازی شهرستانها در لحظه انقلاب است ؛ شخصیت ز
بولیچف و رفتار او در مقابل حادثه ای که عنقریب عالم او را منهدم م
و همچنین فرارسیدن مرگ او ، مایه ابهت نمایشنامه نخستین است ؛ دره
که نمایشنامه دومی چندان دلچسب نیست . نمایشنامه **مداخله اثر**
باخوشمزگی جامعه ارتجاعی ادسا را بهنگام پیاده شدن متفقین تو
کند **سرانجام نیروی دریایی اثر کورنی، ایچوک** تشریح قهرمانی م
دریای سیاه است . کمی بعد نمایشنامه های تبلیغاتی مانند **نان از کپ**
کار را تشویق می کنند و حتی بالت ها معنای سیاسی بخود می گیرند
ها اذهان بیش از پیش متوجه نمایشنامه های مربوط به روانشناسی گر
تحسین انگیز ترین آن عبارتست از : **فهرست نیکی ها و جوانی جا**
الشار نمایشنامه های فکاهی مانند **مربعی کردن دایره اثر کاناتا**
توصیفی سرگرم کننده از زندگی احساساتی دانشجویان است که
مشکل مسکن آنرا مشوب می کند و بالاخره نمایشنامه های تاریخی

ایوان مخوف که آلکسی تولستوی فکر آزادینخواهانه او را در مقابل کبر
بویارها نشان می‌دهد و در باره سوووروف یا کوتوزوف .

ادبیات جنگی - وقتی که جنگ سر رسید همانطور که تمام قدرت
نظامی کشور بهم پیوستند ، قرایح گوناگون نیز اختلاف سلیقه‌های خصوصی را
کنار گذاشته سخت متفق شدند . شاعران مردم را به جنگ دعوت می‌کردند :

آ . سورکوف ، دمیان بیدنی Biedny ، گولودنی و ن . تیخونوف

و عده‌ای دیگر که هنر را مادون عقاید خود می‌پنداشتند ، مردم را برضد

دشمن تهییج می‌کردند . عیسا کوسکی توانست احسن اشعار عامیانه را پیدا

کند و توار دوسکی در واسیلی تیرکین ، یکی از اشخاص رمان خود ،

نمونه‌ای از یک سرباز دلیر که حتی در مقابل مرگ هم سرشار از شوق

زندگیست ، مجسم کند . ک . سیونوف در برخی از آثارش واجد عظمتی

بی‌پیرایه وجدی است : تمام مردم روسیه رمان منتظر من باش ، یا الیوشا

پیا می‌آوری . . . را از حفظ دارند ؛ وی که شاعر ، رمان نویس و

نمایشنامه ساز است در جبهه جنگ روزنامه نگاری کرد و چون در دفاع از

استالینگراد شرکت کرده بود ، ماجرای آنرا بنحوی بی‌پیرایه و انسانی

در رمان روزها و شبها که شاید زیبا ترین رمان این جنگ باشد ،

زنده کرده است . نمایشنامه های او مانند مردم روسیه ، پسر بچه‌ای از

شهرها شهامت و دلآوری را در دل جوانان مشتعل ساخت . جنگ علاوه از

آنچه گذشت موجب یک سلسله نمایشها گردید که نفوذ آن مستقیم تر از کتاب

بود . کورنیچوک در نمایشنامه جبهه یک سرباز پیر دوران انقلاب را در

مقابل سر کرده اش که مورد نیاز فنون جنگ جدید است ، قرار می‌دهد .

یورش اثر لئونوف که نشان دهنده دردهای شهر کی اشغال است ماجرای فدا-

کاری جوانی منحرف را تشریح می‌کند که برای نجات رییس پارتیزانها ، جاننش

را به خطر می‌اندازد ؛ درین اثر صحنه های بسیار مهیج تأثیری وجود دارد

که در طی آن رهایی شهرک مزبور از چنگال دشمن را توصیف می‌کند.

رمان و حکایت درین دوره فراوان تر از نمایشنامه است . نامهای جدیدی
 به نامهای مشهور گذشته مانند آلکسی تولستوی و ایلیا ارنبورک (که فعالیت
 ادبی او معجزه آسا است) و شولوخوف و لئونوف و کاتائف و فادائف افزوده
 می شود . وجه مشترك آثار این دوره گذشته از غرور ملی ، همانا ابراز
 دلبستگی شدید نسبت به صراحت و سادگی و نفرت نسبت به هر گونه تصنع در
 سبك نگارش است ؛ زیرا جملگی برای ملت نوشته شده است . الكسابك
 در راه شوسه و وولو کولامسك با گرمی و حتی مطایبه نقل می کنند که
 چگونه يك افسر در قزاقستان روحیه اجتماعی در گردان خود ایجاد میکند
 تا بتواند از آن بعنوان يك وسیله جنگی استفاده کند . لئونوف در تسخیر
 و لیکوشومسك بدون اغراق ماجرای قهرمانی سر نشینان يك تانک را نقل
 می کند . تیخونوف آرامش قهرمانانه مردم لنینگراد را در زمان محاصره
 و کاتائف آرامش پارتیزان ها را در زیر زمین های ادسا و گور بادوف
 امیدرام نشدنی روستایمان بی خانمان را در هتهدان حکایت می کند .
 پرستار جوان اثر فادائف يك حکایت واقعی و کمتر دست خورده است ؛
 درین رمان سازمان و دستگاه شبکه مقاومت دختران و پسران خرد سال
 دونتس که بسر نوشت رقت باری دچار شدند ، حکایت شده است . بدون تردید
 هیچکدام ازین آثار از لحاظ ادبی شاهکار بشمار نمی رود (جنک و صلح
 اگر شاهکار است در ۱۸۱۲ یعنی سال حمله ناپلئون به روسیه نوشته نشده
 است) ولیکن در حد خود تاریخی زنده و مهیج از افتخار آمیز ترین دوران
 تاریخ روسیه است .

می ماند تعیین جهت آینده ادبیات روسیه ؛ ملیت های گوناگون اتحاد
 شوروی ، پیشرفت معجزه آسای مملکت و توجه زیاد به فرهنگ توده های
 بشمار ملت ، اینهمه امکانات بیکرانی از برای ادبیات آینده آن سرزمین
 بیشمار است . اما بیاییم از پیش بینی چشم پوشیم و باین آرزو اکتفا کنیم

که اتحاد ملت با ادبیات ، چنانکه جریان های اخیر شالوده آنرا ریخته
است ، در آینده نیز ادامه یابد .

آذر ۴۳

پایان

غلط نامه

صحیح	غلط	سطر	صفحه
معنی	معنی را	۱۱	۸
کتاب	کتابهای	۶	۴۵
با آنکه	یا آنکه	۱۱	۷۳
بشریست	بشریت	۱۱	۸۷
ملواطه	مواطه	۱۱	۸۹
داتا	دانتسا	۱۹	۸۹
افراط	افراد	۸	۱۰۵
ای	آن	۹	۱۲۸

عنوان های کتاب

۳	چند کلمه
۷	دییاجه
۹	فصل نخست - سنت شفاهی
	شعر حماسی
۱۲	حکایات و امثال
۱۳	شعر غنایی
۱۴	نمایش عامیانه
۱۶	فصل دوم - ادبیات مکتوب پیش از پطر کبیر
«	پیش از حمله مغول
۲۰	پس از آزادی
۲۷	فصل سوم - سده هژدهم - سلطنت پطر کبیر
۲۸	سلطنت الیزابت
۳۳	سلطنت کاترین دوم
۴۲	فصل چهارم - رمانتیسزم - پیش از پوشکین
۴۸	پوشکین
۵۴	رمانتیک های دیگر
۶۰	فصل پنجم - جریان های مهم فکری
۶۱	طرفداران مغرب
۶۳	هوا خواهان روسیه باستان

توده ای و مارکسیست

فیلسوفان مذهبی

فصل ششم - رمان در سده نوزدهم - گوگول

از گوگول تا داستایوسکی

ملنیکوف

داستایوسکی

تولستوی

بدبینی پایان قرن

گورکی

رئالیسم و سمبولیسم

فصل هفتم - نمایشنامه نویسی در سده نوزدهم - درام تاریخی

نمایشنامه در آداب مردمان

فصل هشتم - شعر بعد از رمانتیسم - شعر رزمجویانه

هنر مطلق

سبک سمبولیسم

آکمه ایست و فوتوریست

فصل نهم - پس از انقلاب - شعر

رمان در باره جنگ داخلی

رمان در باره نقشه پنجاهساله

رمان های هجوی و معرفت النفسی

رمان خیالی و تاریخی

نمایشنامه ها

